

158

منتخب النفیس

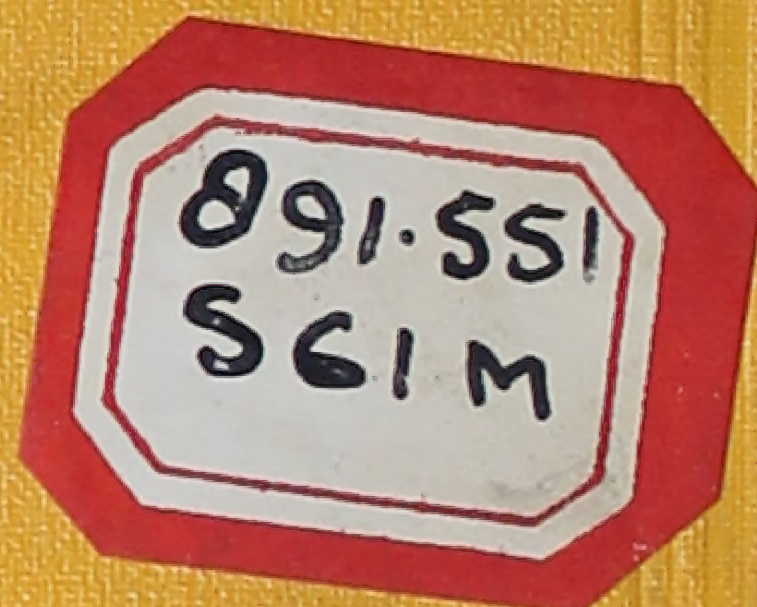
از امام مرحوم شافعی بنده ابوالحسن میرزا

شیخ الرئیس

از اشارات

کتابفروشی محمودی

تهران - مسجد سلطانی



IOBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Call No. _____ the last date

Acc. No. _____

_____ should be returned on or before the last day if

1. This book should be returned on or before the last day if stamped. This book should be returned on or before the last day if stamped. Overdue charges will be levied under rules for each day if stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if stamped. Overdue charges will be levied under rules for each day if stamped.
3. Overdue charges will be levied under rules for each day if stamped. Overdue charges will be levied under rules for each day if stamped.

the book is kept beyond the date stamped above. the book is kept beyond the date stamped above. the book is kept beyond the date stamped above.

Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

S. No. - 3090 P. 1
ga/Text

P. 1
195102

U-3202

IOBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Acc. No. _____

Call No. _____

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

889-111



تصویر مرحوم شایراده ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس

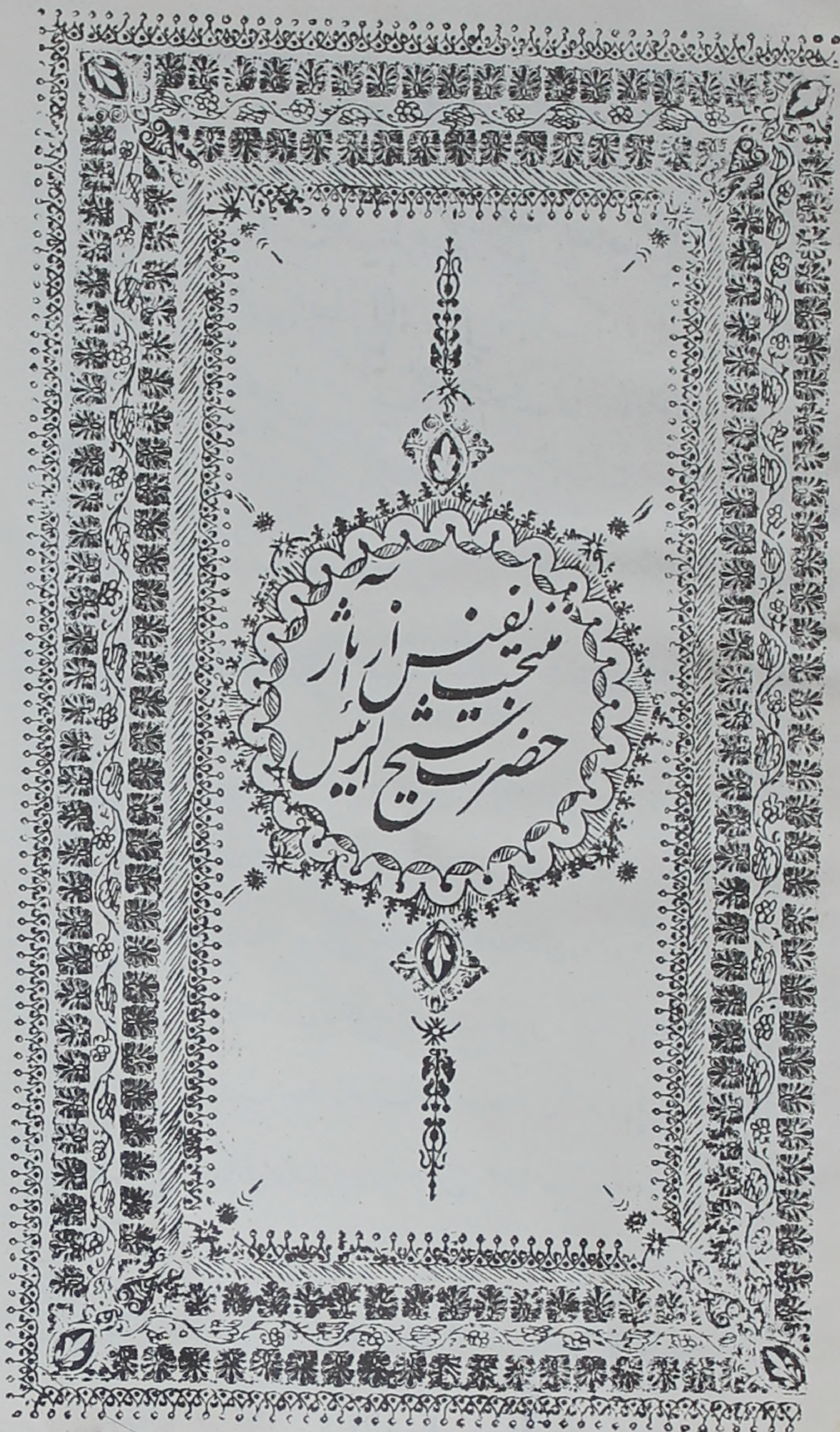
IOBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Acc. No. _____ Call No. _____

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

24-11



شرح حال و گذر شایسته است که بخوش دوستان
 هندوان خاست سطل برن این لمحقصین سلطان المدقیقین الحکیم الهارح
 اکمل مجمع العلوم و الفضائل العالم الرمانی و العارف الصمدانی قدوة الیمن
 وزبدة السالکین مرجع اصحاب العلم و السلوک اقهار انبار الملوک عما
 ملته ولدین شرف العلماء و مجتهدین الریاستین حضرت اشرف رفیع صاحب
 السقوی و التقدیس مولانا شیخ الیریس دام علیه بام فضائه العالیه بلم معجز رقم مرقوم بود

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد خداوندی را که وصف جلوات جمالش از حد عبارت افزون است
 و کشف سبحات جلالت از مد اشارت بیرون بحد رست که ساکت شود
 خدا تا مالک حدود خودی است ذوقش ادواری دارد و شوقش
 اطواری و بناسبت مراحل سیر و سلوک رفتاری و گفتاری لا جرم ارجح
 معانی در صورت الفاظ و کسوت عبارات تنزل و تجسم می پذیرد و عظم
 ابواب قلب شاطی قالب میریزد و حقایق کلیه صور تعبیرات جزئی میگیرد و
 نیست یکی از ظهورات تنزل بلکه در روح باذن الله و امره رب الفیض

K. UNIVERSITY LIB.

Acc. No

113709

Date

4-3-74

5183

در نشأت نفس انسانی و تطورات نفس رحمانی که روح مجرد در صورت
کیمه میاید و جبرئیل در هیأت دیمه چون نوبت اشراق رسیده و دولت
استغراق این دیار جز رود و قنوج من غیر حد باز ایستد بارقه محبت
اد صاعقه مهابت شاید غلبی رستی را بر و را محرق و منصف می نماید انکس
خاطر خسته می شود و فراوانی میاید و زبان بسته می شود و خاموشی میاید تا
غیرت بجز زما د حیرت از خرمن وجود نکند ارد انکس در باد اباد هوا
نا منظور و بها کر ما داشتند به الريح فی یوم عاصف تختین اشراق
صبح حقیقت خواجه دسر اشب و سبحان الذی امری عبده الموءنه
من عند الله محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله کا ہی تعلیم الهی رب
علما گوید بار دیگر در وادی رب زدنی تحیر آید تا بدانی ای در مانده تا
سر کردانی که نتیجه علم تحیر است و صورت مطلوب فوق تصور تو برکتی و
در سینه کوچک تنائی

و این بنده را در استی شایب بتوفیق احباب بسرودن اشعار و نمودن
غیبتی تمام بود و بدون تکلف و توقف معانی لطیفه را که در خاطر مخزون
مخزون بود در طلی سخن موزون سپردن آورده باقتضای موار و غزلها

و قصاید پرداختی با اینکه معاصرین و معاشرین از سر و نظم این بنده خسیر
دارند و مجموعها گرد آورده اند هرگز بحیال آن نبودم که نتایج فکر خود را
جمع آوری کرده نظم و ترتیبی بهم زیرا که میدانم قامت معنی بلند است
و کسوت لفظ نارسا بلکه اعتباری نسبت معانی با الفاظ نسبت غیر مناسب است

معانی هرگز اندر حرف نیاید که بحر سبک آن در ظرف نیاید

و این مختصر مجموعه که بهمت دوستان بنده دستان طبع رسیده فقط حاصل
التقاط و اقطاف میرا حسن محررات که یکی از نویسندگان مخصوص حکام
شرعیه است و سالهاست با قدم صدق بهسراوه و هواخواه بنده است
و کفالت و وکالت امور خراسانم و علانی شخصیه آن سامانم بعد از امانت است
به حال روی سخن با صاحب دلانی که سخن سخنند و حرف فهم نه مردمان ^{بمعقل}
عبده و بهم که ثبات افکار از طبایات ابدی را شناسند و صحیح را از تقسیم و
فتح را از عقیم ندانند قل لا یتوی لاعمی و البصیر

هر کس زیار شناسی است | داند که متاع ماکجا نیست

چون سرگذشت و شرح احوال این بنده را خواسته اند که مقدمه این مجموعه مطبوعه
نمایند حسب الاراده عرض میکنم و الله ولی التوفیق

ترجمه حال

ابو الحسن میرزا المعروف بابن الخیر از اقداسه جلوه اقدس
 بزرگوار نامدارم حاکم سلطه شاهزاده محمد تقی میرزا پسر خاقان خلد آستان
 فتحعلی شاه قاجار است اکنون اقامه فی جوار رحمت و خصما بزرید فضل و کرامت چون
 احوال جدا مجد و پدر سیکویرم را در کتب تواریخ سلاطین قاجاریه بسک ثبت
 و ضبط آورده اند این بنده شرحی نمیدهم والدۀ ماجده ام صبیحه سرافراز
 از نجاد امرای کرستان و از جمله اسرای زمان شاه شاه سعید شهید عم
 آقا محمد خان عاقله زمان بود و عقیده زمان در بلاغت تحریر و طلاق
 تقریر دست و پا داشت بل بدینصیا آنچو به خاد و آنچو به نادر
 سخن مردانه گفتی و در دانه گفتی و غالباً در طلی کلام با مقتضای مقام آیات
 شریفه و اشعار لطیفه استشهاد نمودی با علما و امر حسب المناسبه مکالمه
 و مکاتبه کردی و با صابت فکر و اصالت فطرت در امور مهمه و وقایع
 مدینه اندیشه های مفید و رایهای مجید داشتی سیات منزل درایت
 بیت پدر بزرگوارم و حل و عقد جمیع امور بعد از کفایت و ذمه درایت
 وی راجع بود و ملوکیا با سبها این شعر شوی را می نویسم

ماوح خورشید ملاح خود است || که دو چشم روشن نامرست ||

مولد این بنده دار اسلطنه تبریز است در سنه هزار و دویست و شصت
و چهار هجری از قرار تقریر مرعوه والده ام در طفولیت که بودم شیر جو
جدری مبتلا و از یک دیده نابینا شدم ناخوشی و باد تبریز بر ذر کرد همه
و همه فرار کردند چون بقای من رجائی نداشتند و بوجودم عثمائی
با مایه آبله بدایه فایده دادند و سفارش مختصر تجزیه و تخرین کردند قصدا بر ض
موش و با گرفتار شدم و بعنایت الهی از آن در بیدرمان بهبودی فتم و نا
جدری و نابینائی چشم رفع شد عسی آن کرم بواسطه و موخیر فضل سبب است
لا غیر و جناک الی ایک در سن شش سالگی مرا بکتاب گذاردند مرحوم
بعد اعلی که شخص پیر کار و معلم عموم پیرزادگان و الایه بود و قرائت
صحف شریف مبارک را باین بنده تعلیم کرد و در اندک زمانی قرآن
مجید را ختم کرده با موختن خط و فرا گرفتن کتب فارسیه مشغول شدم در نظر
قبیل مدت بطور خارق عادت از همه قرآن و اخوان پیش راندم و پیش
خواندم و بمقامات علم صرف پرداختم و صنع شکله را بهولت ساختم
یازده ساله بودم که در خدمت پدر بزرگوارم بهار اخلاص طهران آمدم

در مدرسه ملا قارضا علم نحو و منطق را از جناب عفران باب ملا علی دماوندی
 که از جسد فاضل و صلیح بود میآموختم و بعون الله در مقصد بقدر یکماه و یکروز
 میماند و ختم در خاطر دارم تازه بلسان عربی آشنای شده بودم تیراوش قلمی
 و غایب غلبی اینکلمات موزونه را نوشتیم و اراده و اشاعه کردم صغیرا و
 سنا که به اولاد و علما برادرانم سخت بخردشیدند و صرب و شتم شیرا
 در انحراف خود ستانی و خود نمائی بنده کافی ندیدند معلم بشت سکوی کرپه
 و عرض بلوی که فلان خوب کبیر کرده و چوب کبیر میخواهد آن فی یوسف
 و خفته لایات فزون دارم از اینگونه حکایات چهارده ساله بودم
 که در رکاب والد ماجدم بزیارت ارض اقدس و مشهد مقدس شرف
 شدم پدر و الاتبارم در آن بلد طریقه مرحوم و در توحید خانه مبارکه
 فی جوار رحمة الله مدفون شد و عجب اینست هنگام رحلت و موقع وداع
 وصیت از حضرت یعقوب الموت بابر یک از حاضرین در عالم احتضار
 چیزی میفرمود بهین که دیده کشود و مرادید نه مود فرزند تلا شود و بعد از آن
 مصیبت عظمی بظهور آن دیدیم خویشان و خیراندیشان گفتند حالیا مصلحت
 وقت در آن می بینیم که با اسیب زادن کان عظام در سلک اجرای نظام

با اینکه والده ماجده ام باقتضای تقوی و انقطاع از دنیا قبایل شدت
 گرامی را دادند بامر جناب غفران باب میرزا محمد خان قاجار سپهسالار ^{عظم}
 بدرسه نظامی سپرده شدم قریب دو سال مندرسه و حساب میخواندم و
 قواعد شش سرمازی میان ختم همه روزه در میدان شق در فوج دماوند عرض
 و طول میدادند از آنکه سنگین برحمت فوق الطاقه کاد و در قلعه کاد و در قلعه
 می پیروم با اقوان و تراب و بهرسان احباب مناظرات و محاضرات
 داشتیم و آنست سرح الخطیبت اساسا و لی در انوضع که باید باقتضای
 جوانی فرسندی در ضامندی داشته باشم باطن طول بودم و ان لک
 عاریه می پذیرد شتم و هم در ان ایام همه روزه در محضر جناب ذوالفقون
 شیخ جعفر ترک رحمه الله حاضر شده بانهاست اهتمام و شوقی تمام میباشد
 ادبیه و معانی بیان شغول و شغوف بودم بخر شوق قلبی و محرک روحانی
 بحسب صورت مرتبی نداشتم ادبی ربی و قتی والده ماجده ام بغرم
 مهاجرت از طهران و قصد مجاورت در خراسان حرکت کردند به بند بزم
 فرمود یابنی اربک معنا جذبه توفیق مرا طوری منجذب کرد که مشغول تفکلی
 و غشای منکلی شست پازده بوفت برادرم نواب دلا شاهراده محمد

ششم میرزا معین التولیه بحجاب اقدس و استان مقدس حضرت ثامن^{علیه السلام}
 و خاندان الهیاء و دریم و بابت پاک و والده ماجده تا بمه جا بمی کردیم
 تولیت سرکار فیض آثار با حجاب مغفرت آباء حاجی قوام الملک شیرازی
 طاب ثراه بود و بلا حظه سوابق حقوق و مناسبتهای سور و نه در نگار داری
 پذیرائی ماحق فوت را داد اگر د بلکه شرط ابوت را بجای آورد من جمیع الوجوه
 کفالت و کفایت امور را بر عهده مردمی و رعایت خود گرفت و ضمن
 ان ملاحظاتی پیرانه نواب غفرلای معین التولیه سرکار فیض آثار نمود و
 برای تنبیه و لباس اهل علم و آزادگی و خلع لباس شاهزادگی
 بزرگ ترتیب فرمود مرحوم ملا محمد تقی مزینانی را کاشت که فنون ادبیه
 و علوم ادبیه را با او مذاکره کنم و در محضر جناب میرزا نصرالله شیرازی
 مدرس ریاضی و مقدمات کلامیه سخنراندم چون غرق نعمت حاجی
 بودیم در کمال آسایش تحصیل علم برداشتم و مرحوم حاجی قوام بفرمای
 بنده رغبتی داشت حسب الامراده ان مرحوم غزلهای شیوا و قصاید غرام
 و مجموعه بزرگی شده بود و اکنون هیچ تذکره نیم تخلص این بنده و شعر
 حیرت بود و بسنود هجیرتم که دهقان بچه کار کشت ما را بعد از طاعت حاجی

قوام اسکنه فی دار اسلام میل علم حکمت و کلام کردم در نزد مرحوم
 ملا ابراهیم حکیم سبزواری که از علامه مرحوم فخر المآلین حاجی ملا نادری سبزواری
 بود بیاخته کتب کلامیه مشغول شدم و شرح منظومه حاجی ملا نادری سبزواری را
 در محضر او خواندم و غالب کتب معموله را دیدم اتفاق سفر طهران پیش از
 مجلس مرحوم آقا علی مدرس حکیم حاضر بود و سال بیاخته سفر را رابعه گذاردم
 و سخته از تزیین کتب و تصفیح نسخ علمیه سفر او حضر او خود داری نمیکردم بعد از آن
 بخراسان بمضمون منو مان لای شعبان طالب العلم و طالب المال علم طلب قضا
 فراگرفتم علما و علما شرح باب و شرح نفیس و کلیات قانون درس
 گفتم چون این مقامات فراغتی حاصل شد معلوم شد عیبه قبال کردم شرح
 لمعه و قوانین را در محضر مرحوم جناب ملا محمد رضای محقق سبزواری استغفار
 نمودم فصول و رسائل اصول را در خدمت مرحوم وحید العصر جناب حاجی
 میرزا نصرالله مجتهد طاب ثراه فراگرفتم فقه خارج و تقریرات درس مرحوم
 خلد اشیا ن فرید و بهره و علم العباد فی عصره شیخ مرتضی انصاری قدس
 الله روحه را از جناب غفران باب حاجی ملا عبدالعزیز مجتهد کاشانی تعلیم کردم
 برای اینکه از ذلت تقلید در سایه غایت نسیب بیرون آیم از مشهد مقدس

بعثات عالیات مسافرت کردم شش ماه در کربلای معلی مجالس درس
 شیخ و فضلا را دیدم و همواره روز حاضر می‌شدم چهار ماه در نجف اشرف
 باستماع تقریرات عالیہ اساتید عظام و باطین فحاجم بسر بردم تا آنکه
 بر اوید مقدسه سرمن رای شرف شدم و انحصار معارف ظهور حضرت
 عماد الملة والدين اعلم الفقهاء و المجتهدین مرجع المسلمین و الموحدين بآب الام
 علیه السلام آقای حجة الاسلام سرکار شریعتدار میرزا دام ظلہ العالی
 شدم و در آن حوزه مبارکه رحلت اقامت انقذم روزی فرمودند چگونه
 یافتید محافل علمیه عبات مقدسه را عرض کردم هر کس طلوعی کرد پیش
 بر کدام شریعتی کردم بدار بی گفتم اکنون که بوجه مبارکه حضرت
 عالی و جہت و جہی یقین دارم تربیت بنده بدست توجه و ظل غایت
 آنحضرت رجبت از همه باز آمدیم و با تو نشستیم الحمد لله در بر تو
 این انسان کامل و مرکز کارم الاخلاق و الفضائل در اعلی درجات کون
 و جہت و با استفاده و استغاضه مشغول بودم و حضرت استادنا
 اعلام حجة الاسلام باین بنده توجہی خاص داشتند و التفاتی ممتاز علاو
 بر کس فیوضات از آن شخص مکرم و دجود معظم که بدون غرق مستیوان

گفت و آن رجل دنیا و دین را از صاحب عاریت آنحضرت
و مخصوصین جزو شریفه که هر یک در علم و فضل و قدس و تقوی و اخلاق
حمیده و ملکات مرضیه و علو همت و سمو فکر و صفای فطرت یگان
عصرند و وحید و بر فضیلت ابردم و بمبادله افکار طریفه باستم و دو سال که
از اقامت در آن ناحیه مقدسه گذشت من حیث لایحیث اسباب زیارت
بیت الله المحرام فراهم آمد بساعت بمهران فرخ لقاء با محبت و صفا
عظیم القدر و بزرگ فرش با اجازت حجه الاسلام عازم حجه الاسلام شدم
و از راه جبل بطور سهل و آسان و ایام در نهایت آسایش و راحت باین ستاد
عظمی باز گردیدم و من لطائف الروایه و ما قبل از انعقاد لوازم این سفر
الی الله جناب ستاد علام فاضل تخریر افامیز ابریم شیرازی زاد
فصله و دام تائیده و توفیق خواب دیده بودند که گویا با احباب و رفقا
در کنار شط استاده اند و در طرف دیگر شط باغی نمایان است پر از انار
و از مار و اشجار و انصار و لی راه عبور بان جنبت عالی به من حضرت تحلی
از نیزه که صلتان در آب تکر است و سنان شان ظاهر بر ضد عقلا
بنور خیال نمیقتو و صعب العبور بودند که این بنده کاه برق انخاف

آب که شتم در هنگامی که عازم حج بودم با جناب مستطاب غاضل شاریه
تصادف کردیم نادیده ان یا ابراهیم قد صدقت الرؤیا فی ذنب
الی ربی و ذلک تاویل رویاک من قبل

بوالعسل الما ذی شتاره امر

بغاه و اطراف الراح کعبه

بعد از رجعت از آنکه معظمه نیز یک سال در ناحیه ستر من رای توقف کرده و تفتیح
سائل و بنیه و مباحث شرعی مجامده نمودم همین که موقع رجعت بطن
مقدس ارض اقدس رسید بهمان راحت و روحانیت و سایش و بهشت
تودیع کردم بعد از ورود بخراسان کثیر انفسا من الحساد و دفعت الی برائش الی
ولی با کمال استقامت بو طائف مقدسه بنیه مواعظ بودم و بمنبر و محراب
و مذاکره با طلب ب سعادت مکان حتی الامکان تسلی خاطر از واردت
میدادم تا نوبت حکومت صفیه آمد کالتی نفقت غولها برخلاف توقع و حفظ
مرتبه را و اطواری ظهور کرد که تکلیف خود را در هجرت دیده بقوچان رستم
امیر خراسان و حکمران قوچان شجاع الدوله امیر سینخان انقدر در پذیرایی
و نگه داری من بنده بذل مال و صرف خیال کرد که مافوق آن تصور زیاده
چیزی که مایه آشنان و شکر دانی بنده است ان استقامتی بود که در مقابل

حکومت سقده سبده بروز و مال اگه د خنداری بسده همه روز و نوح
 تنید و تحریف باد میرسد و حکمران خراسان رعد و برق سینمودان میر
 اامراد و یکانه مرد و خراسان اصلا هر اسان نمیشد و بر ترویج و تائیدی افزو
 و کرده انفاق ثانی هر چه کرده باشد باز و دن استحقاق بنده و بهمت ا
 بوده و بهمت دنیا اهل من الدهر زیاده بر یک سال بوعظه و ارشاد و
 تدیس علوم شرعیه دران دارالامن بسر بردم بمساجد استخاره از راه عشق
 ابا و طریق قسطنطنیه ثانیاً غایت حج کردم حاجی ملا محمد قاینی خراسانی
 که در حساب دوستان فرودمانی است و بوجود بنده مجذوب و فانی
 همراه بود بعد از تجدید عهد با زیارت حرمین محرمین و عرض تظلم حاجزانه
 بعتبه عش مرتبه سلطان سیر صطفی حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله
 باسلامبول رجعت نمودم و قریب دو سال بطور حکمت و موعظه کسبه
 شهرت نامه کردم و جلب قلوب خاصه و عامه بخدمت بواب کشایش و آسایش
 آیش باز و فراهم بود با آنکه وظیفه دانی و موقع شناسی و لیای دولت علیّه
 ایران مقتضی بود که طول اقامت مراد اندر کسر سلطنت اسلامیّه بنمیشمارند
 و از وجود من استفاده روحانی نمایند بهر مل خطه که بود اصرار در معاودت

یاران کردند من ملک بودم و فردوس بن جیم بود ادیت خباب
 اجل عالی معین الملک نفیر کبیر روحانیت مرا مجبور کرد که حفظ مرتبه ایشان
 مقدم بر صلاح شخصی خود بدانم و با علم بمال مواعید عتوبیه خود را بتملک و بقیه
 دچار کنم از راه رشت بدار اختلاف طهران آمدم از اخصاف نمیکذرسم و نه شرا
 نیز نیکویم جناب استغاب اجل افخم وزیر اعظم امین سلطان معاملة
 در هماننداری و پذیرائی بنده از ایشان ظهور کرد با احدی آن قسم عمل
 نشده بود در عمارت مخصوص خدشان با نهایت عزت و احترام منزلت
 دادند و دقائق ضیافت و نکات ملاطفت را رعایت میکردند و بطور
 خصوصی صحبتهای دوستانه میداشتند و بهنگام توبیع یک بخشه لباس
 گرانبها میدادند و فرامین و احکام در کمال خفی و استحکام صادر و بدست
 بنده سپرده شد ولی چون اصول اجرای احکام دولتی در ایران جاری
 نشده و میل شخصی یک حاکمی بقول هو لاین حاکم بر همه حکام بلکه دارد بر آن
 ارقام است در ورود بنجر اسان بنده از رحمت و اشکال متلاشدم و بجهت
 اشکال تمهید امانت داعی و تعطیل احکام صادره را تضائق نمود و بهر
 هر وقف بی مایه و سقف بی پایه که در زمان غیبت بدست همکاران افتاد

بود باید سوال و جواب رفت و مدافعه و جدال کرد چون تولیت حاضر
 شنیده بود که حضرت وزارت عظمی و عده کرده اند که تولیت استانی
 قدس را بدعی واکذا فرمایند که بطور شروع و بطبع اداره شود این
 ضمیمه مفاسد عقیده و مزید علت مکیده بود در این اشیا انواع بلاهای استانی
 و مصائب ناکهانی پیش آمد آن الله و له الحمد استلزام مصائب جلیله
 نقص اموال و نفوس و ثمرات هجوم آورشد و اعظمها رحم العدی و جفایان
 اجائی تسلیت همه واردات را از طرف حضرت مستطاب اشرف و
 رکن الدوله حکمران خراسان ترصد بودم که باینده محبت و عاطفتی فوق
 العاده داشتند و ارتباط و اتحاد ذات این بدرجه بود که هر چه سکفتم
 می پذیرفتند و اصلاح مقاصد شروع مردم را توسط مخلص میخواستند
 و در ترویج و اجرای احکام شرعی و حمایت حدود و حقوق داعی بود
 خود داری نمیکردند از آنجا که نزعات شیاطین در نفوس امراء
 سلاطین کاهیهای سوداگیری دارد برخلاف نظار اداره غضبی کردند
 و اسائه ادبی و ملی من در آن مقدمه غیر مرضیه از شخص ایشان آزر دوشد
 باینکه

و ظلم ذوی القربی شد مضامته علی المردمن وقع بحمام لمسه

این بود در دفعه ثالثه که زیارت که معظمه و مدینه منوره مشرف شد بمحبت
 و لم همراهی میگرد که در حق ایشان بدد عانی کنم رابطه این شد و اسطه این
 کید را از مقام سلطنت خد حضرت محمد بنی صلی الله علیه و آله بظلم و توسل صاف
 کفر خواستم هنوز با سلا ببول برنکشته بودم که قطع دابر لقوم الذین ظلموا
 در این نوبت ثالثه که حج گذاردم چون بحال مهاجرت میدویدم که حج
 بعید حرکت میکردم ناگزیر با عیال و اولاد متوکلان علی الله رب العباد و در یازدهم
 رمضان هزار و سیصد و نه هجری در آستان حضرت ثامن الائمه روحی
 فداه زیارت تو دیع عتبه بوس شده از روحانیت ان مقام رفیع علی
 یاسید واری ما و دیک ربک و ماقی استمداد کرده بیرون آمدم تا
 از صراط مستقیم عشق آباد آمدم مطرب عشق ساجد و نوانی دار و
 چون موسم حج اینروز و سقی بود و سیاحت را بحال و فرصتی سیر و
 فی الارض را کار بسته بادل گشته بمجاظه فانظر و الی آثار رحمة الله سفوف
 کاسیف عری تناه عن النخل سمرقند و بخارا را کاملاً سیاحت کردم در
 ذهاب و ایاب مرو و چهار جو و صحراهای ترکمان نشین را با نظر عبرت

ویدم گفتم

جان هست این بیابان دور که از ما گرفتند با قول زور

جانی که کمن ز ناب و سباع بود و سکن قوم وحشی الطباع باین درجه رومی و آرمی
از کجا آمد آرام و جرة فی آس و دخان بهمانای روم بسان غیب وصف
این حال گفت

جست خود لاجق این ترکمان پیش پای نرّه پیلان جان

چیزیکه انحضرات روم و دنباله بود و بقول عر بهانث علی اباله حقوقی است
که مرحوم صاحب اختیار از روی جبر در تحدید حدود بدولت همجوار تفویض کرده است
کنون که در کف جبر تو اختیار من است عجبتر آنکه بواسطه بعد فنیج اگر نهری از
خاک مزایع سرحدیه خراسان بیکدشته و مصب آن باراضی جدید تصرف
همجوار بوده زیاده بر شرب محضری و شرب محضری حق و حالت متبعه ایران
و سرحدین خراسان نداده اند این غرض هم مجرای استلای آن چارکان
شده آن است بملکیم نهر هر روز گرفتارند که تخم زیاده کاشته آید آب تنه
بر داشته آید

اگر از چخال کر کم در بودی چو دیدم عاقبت کر کم تو بودی

در اوایل شوال از عشق آباد در وقفقاریه حرکت کردیم انجمده همه جا شنایا
 و جبات و مریدان فخر و محراب شرابط همراهی و هواخواهی را مرعی میداشتند
 در قلنس عالیجاه عمده التجار و زبده الاسرار حاجی محمد باقر تاجر تبریزی
 که مردی است بلند همت و خوش فطرت و با غیرت مهانداری حسن
 پذیرایی را بدرجه قصوی و پایه اعلی رسانید جناب مقصد سلطان میرزا
 رضا خان معین الوزاره که شخصی است با ذوق و صاحب وجدان کریم
 الخلق و انسان مراوقی شناخت و به استفاد و صحبت پرداخت
 که موقع حرکت نزدیک بود ولی در همان خند مجلس مصاحبت با کمال مینو
 از ایشان وداع کردم در ورود اسلا بول امالی ایران بخصوص آل
 آذربایجان که دوستان صمیمی و آشنایان قدیمی بودند لوازم تکریم را
 بعمل آوردند خاصه مقرب الخاقان قبله الا عاظم و الاعیان عمده التجار
 حاجی محمد تقی تاجباز که مرجع عموم امالی و حامی حقوق تمام تبعه ارانت
 و مردیت با کمال دیانت و پاک طوبت معذل الاطوار و صاف
 و نهایت ملائمت کفایت مهات ملت را بعد ده دایت گرفته حاکم
 و محکوم از او رخصتند و شاکر و با این بنده همه قسم مهربانی و جان فشانی

درین داشت خراسم که خیرا درینچند روز اقامت موفت حاجبانی
 که شعر حلال داشتند شعر حرام در مسجد حاضر میشدند و همه روزه مسائل
 و سیه و معارف نفسیه استماع می کردند چند دفعه دوستانه با جناب ^{حاجبانی}
 جل نام الله و له غیر کسیر دولت علیه مقبوعه اتفاق ملاقات و مقالات
 شد ولی مجال بسط مقال و نطق عقال مضیق بود و در تذکرک سفر خطر بودم
 و پریشان خاطر از طرف فرزند عزیزم حسام الدین حفظه الله زیرا که شتر
 خواره بود و ناچار بودم که از والدہ اش جدا شوم و همراه باشد فاما
 فواد اتم موسی فارغانا بایک جمعیتی از دوستان ممانعت کردند که او را
 بدین سپاریم و در اسلامبول بگذاریم دل من فتوی نداد و استخاره مسأله
 نکرد و یکی از خوارق عادات و لطاف خفیه الهی که شیشه را در فعل سنگ
 که سیدار و سلامت این طفلت در این راه دور و دراز داشتند و گرمی حجاز
 علی الخصوص حب الرضاع و الم طفل مصطبر له الحمد باسمه سرانمان بافت
 و رحمت از زیارت حرمین شریفین معاودت شد نور چشمانی که در اسلامبول
 گذارده بودیم سلامت دیدیم و شکر خدای بجای آوردیم کیال
 زیاده و در اسلامبول بتوقیف و تکلیف مالی ایران اقامت کردم

و بوظیف مقدمه علمیه طوعا و کرها مشغولیت حاصل بود از صحبت و دلت
 کرام و آشنایان عظام که هر سابق داشتند و حب صادق رضاسندی
 خرسندی داشتیم رضی الله عنهم در این نوبت با حضرت سفارت کبری گرامی
 ملاقات دوستانه بحدی رسید که تدافعی مافات شد و توفیک یکانکی و مضامین
 باقصای صالت حب و نسب و ادب مورث و مکتب در دعوت
 عمومی و خلوت خصوصی باس مقام و حفظ احترام مراطوری لازم الرجاء
 و واجب الحکایه میدادست که نمیشد گفت در آدیت مکتب اولی شد
 از حق منیکدزم بعد از استکشاف مقدماتی که موجب تسکین خاطر بود
 و نتیجه اش وضع حاضر در تجمید لوازم حیران برآمد و مکاتبات نافعه
 نوشت و جوابهای مساعد گرفت ولی عیب درنت که طشت زرینم
 پیوند کیرم بپریش بهر حال با کمال متسان از آن شخص معظم در شریح
 اثانی هزار و سیصد و یازده هجری بغیر عتبات عالیات از اسلامبول
 حرکت کردیم همه دوستان همراهی و مساعدی کردند و لایستما عمده التجار
 و الاشباه اشرف الحاج حاجی حبیب آقا تاجر سلما سی شارالیه مویش
 فطانتش از سرماییه تاجری زیاده است با اینکه گفته سوار است بظاهر

پیاده است بطور فستادکی و سادگی رفتار و گفتارش محدود و مرتب است
 بسیار عاقل و مودب است اصول تقریر و حسن تعبیر استادانه آموخته است
 نمیدانم از کجا اندوخته است انصافا بلند خیال و با اثر است و در جود
 شمر است بعد از و در ویرت بعد محمد ابرار است بت المقدس تصنیف
 کردم اذ اتم الفی بن عنبیه غنه بحمد الله منساج ارادت تحصیل شد
 و معراج سعادت تکمیل از مسجد الحرام مسجد اقصی آمد ممت بحمد و تحسین
 و جمع مقامات مقدسه که در آنجا کثرت خیر و جی انجیز بود زیارت کردم
 و انکشافات قلبیه و فتوحات غیبیه دست داد بعد از مراجعت از بیت
 المقدس از طریق کانال سویس حکم استخاره پل باید دهند و ستان کرد
 منت خدای از طوفانهای بلا و کرد بحسای استلذذات یافته بعون
 مالک الملک بوالذی یزجی لکم الفلک در خسته شهر جامدی الاخره بنسکه
 بند بستی فرو دادیم جمعی بر من احاطه کردند کا حاطه الظلمه علی النور و اطل علی
 الحور سیاه صورت تباہ سیرت فیر کون و برهنه و هیچک در صراط
 آدمی برهنه لا یجادون لفقیون قولا پنداشتم سده ذی القرنین خراب
 شده و یوم الخروج است و ظهور یا جوج و ما جوج بوسه نعصبهم علی بعض
 مروج

بسکه تعب و نصب دیده بودم من سفرنا هذا از میان حوت و نقصان
 قوت محل آسایش را نزدیک بود بدائره سوزنود ایشلا خواهم و بنابر ضو
 هود اصطلاحانیم بعد از استعلام از احوال سلیمان بن ابراهیم و لیت ما و حنا
 فیه غیرت و هوا اول بیت وضع للناس للوفود و الاستیاس لیس
 ثان به بعدل و تقاس و هو للوافدین خیرنا و سوالا کف فیه و لیا
 بمنزل مقرب الخاقان مرجع الایمان و مجاز الاخوان حاجی عبدالحسین صاحب
 این التجار دالت شدیم و هو صاحب المواخر و البواخر و مصاحب المراتب
 و الفاخر این لایخون و لایمن سلام علیه من اصحاب الیمین شون
 ضیافت بافون لطافت مرغی شد و لوازم راحت من جمیع الوجوه
 مهیا گردید و دوستان و جباب شینند و انشا لوالی کعرف التضع همه
 روزه کاسکه مخصوص حاضر بود و مواقع عمدت مسبی را که از خشت سعت
 و پاکیزگی معابر و شکوه و رونق مکاتب و معابد و عمارات عالیه و آیه
 سامیه نمونه شهرهای فرمانستان میتوان گفت تماشا کردم در اوایل
 شهر جب المرجب کو که قبایل نواب سقاپ نبالت نصاب اشرف
 والا و خاندان خلیل و فخر و دمان اسمعیل مجمع المحامد و المکارم و ان غلا

بن کسری و نایب سلطان محمد شاه زاد احسان و علاه از تفریح اطراف
 و نواحی معاودت به پیگیری کرد لدی الور و دین بند و را دیدار و محبت فی
 فی راید پذیر فرمود چون انجمن مجلس من نسل خیر سلیل با این که مبداء نشو و
 احساسات روحانیه و ادراکات وجدانیه اوست با فطره صاحب
 فکر عمیق است و اطلاعات دقیقه در نخستین مجلس در طی سوالات باریک
 و نغز و مکالمات با مغز مهوش می و فطانت خود امیدوار و مقصد نمود
 هم سوال از علم خیر و هم جواب مجمل بر زبان و اولوالارحام بعضی اولی
 بعضی از جناب حاجی این التجار خواستند که ماه رمضان را بدرستی
 بیت الشرف و سعاده نقل و تحویل کنم مع التراضی در او آخر شعبان
 باین دستگاه معظم و دولت سرای نظم نقل مکان شد مانند مسافری
 رسد در وطن خویش بدون تکلف و توقف و قائل مهر بانی و قدر دانی
 از طرف این میزبان محترم است و شد فرش مرفوعه اکواب مضمومه
 اثواب مضمونه نازق مضمونه همه چیز لطیف و تمیز مهیا و مهیا گردید
 رمضان را در سجده که مخصوص ایرانیان است موجب تسلیم و تقدیمی که
 از مقام و رتبه انسانیت جناب فضائل نصاب شریعت آسب حاجی

شیخ عبدالحسین سلمه الله امام جامع ظهور کرد و نماز جماعت کرده و منبر و عظم
 و افادت برآمده بعد از فراغت از جامع مجلس خاص حسن آباد که در حکم حسینه
 و مرکز اجتماعات خیریه و قلمیه این خانواده محترم است میآید م ساعی هم در
 این انجمن عالی نظمی میگردم هر کسی از وطن خود شد یا من بعد از انقضای
 شهر رمضان تصمیم غم زیارت اماکن قبر که و شاید مشرفه عراق و جبهه سا
 مان عتاب عیش رواق داشتم شد و گرمی عربستان و انقلاب دریا
 بند و ستان وسیله اجرای خویش و دستان شد لطائف محبت و
 گرامت غم رحیل را بدل باقامت کردم که ماه محرم و صفر استیم
 شریعه و تکالیف دینی بر دازم مزید مهر با نخیلا و قدردانیهای جناب استیلا
 اشرف آقای سلطان محمد شاه ایده الله و طبعه الی مایه واه نوارش و مراتب
 نواب علیه عالی و والدۀ ماجده ایشان شد که انصافا باید وی را از فحش
 رجال گفت نه از ربّات جمال فاکت شمس و نسار کوکب اطلعت
 لم یبدنهن کوکب انما لبوة خادرة باسالیب آسیات عالمه فادره و کی
 از نیک بختیها و سعودیت فال این جوان فرشته حضالت است که او را
 و حجر حضانت و دامن تربیت چنین عاقله کامله پرورش داده و بعد از

حلت پدر در سن صغر بطبیقة المجدک یتما فادی در کتب چنین داری کار در
 کتب تسبیح بار و بر سه کار آمده اکنون که عشر اخروی انچه احسن ام نه بر او
 بازده است از تحریر و تسوید این ترجمه احوال بطور استعجال فراغت حاصل کرد
 مادر ی نفس ما ذاکتب خدا

محمود

این مسمط بدیع لهرتیب منع لهرکیب را در تالش
 ذات ملکوتی صفات حضرت اقدس مولی المواتی
 منبوع المنافع و المعالی ابوالآلئه و سراج الالائه
 علی بن طالب سلام علیه و آله و ابناؤه المعصومین
 بنحو اش لو ابستطاب اشرف ارفع و الا اقا
 سلطان محمد شاه زاده و محدوده و علاه و اوقات تو
 و تفریح محافلش و زینتگاه معروف ممتاز سرود

ند

منجکا نرا بنیم با وف و ساز آوید
 در همه قضا حریف محرم را ز آوید

مجلسیان برک عیش باز ساز آوید
 مظهر بکان میان بسته و باز آوید

	عشرت نوروز را باده فرا آورید جشن بایون عید مانده زخم یادگار	
باز بچرخ آورید همسر ماهی را خواشته باشید اگر دختر جمشید را		یزدان بر کس نیست چون درمیدار از افق خم کشید اختر باشد را
	دختر جمشید را خواهر خورشید را مهرش نقد خرد گیت بجان خواستار	
یکی بر انداخته یکی بر افروخته بر تن نورسکان جامه نو دوخته		سر و کل ای بساغ خرمی اندخته یکی نقد ساخته یکی بخت سوخته
	بیل کو یا بود طفل نو آموخته کرزی مکرار درس همی سر آید زرا	
بگلستان ملبدان نشسته و خاسته ماشته دست صنع چاکمه خود خواسته		ز خار و خس تا خاکیره پیراسته ز بر و نیم نفهم سافزوده و گاسته
	همه عودسان باغ بخوی راسته روی چمن آبدار موی سمن تابدا	
بعباغی غشای شب شک تر آنخته		بر سرشان از سبب نثار در بختنه

خورد و سبنا باغ بروی هم بخنجه بم درخنده شد ز خاک انجمن

خوشه انکور بین ز خاک آویخته

راست جو عقد پرن ز طارم زنگار

ابدل اند و کین تا کی افسرد

همچو درق درخشان خستی و پژمرد

آب رخ ابل دل ای دل من بود

تا نخواستی غم غم کر تو قسم خورد

یک دم پنهان برار کرده همی مرد

ز کله زمین این زمان و نفس استگار

با دسر فیل و شش آمد با فتح صور

با نفسی روح بخش کرد بهامون عبور

زنده بکیدم نمود یکسره ابل قبور

کاشن دار انعمستان دار اسرود

یافته باشی اگر مرگدال انشور

می بشمر نو بجا آیه در شمار

شمار عباسیان من سیه کرده دوش

ره بنی ناشی چمن شده سبز پوش

برز دور و لی پای رخسار ده نبوش

پسید بخشی طلب ز صغیر الله که دوش

همی سرودم سرودش بخت میفرود

که می باره سرود بویژه فصل بهار

باقه نساج صنع سبز قصب راه رُ	حریر الوان باغ بر سر هم تاه تاه
باز شود تاه تاه از شبنم گاه گاه	بلبل بر روی گل می تند ماه ماه
	کلب که سار تا خنده کند قاه قاه
	ابر کلزار تا کریه کند زار زار
گریه او غنچه را شکفته خندان کند	سبیل سیراب را تاب و خندان کند
ز کس شاداب را گریه و شادان کند	فصل خنسین صنع می نه مرد میدان کند
	اگر کند زهدی ابله و ناذر کند
	نه همچو شیخ ابریس فقیه حکمت ثعا
ای همه خوبان شمس پیش بود عیم	سرهای یون خرام ماه مبارک قدم
خیر و تغافل مکن غفلت آرد ندیم	وقت پسیده دم است ز نمی چرخ
	خون حریفان بخر باد به ده و دمدم
	کر نه صبوحی ز نیم می بکشد آن غمار
شاید در فرودین داد مکافات دی	ساقی نشین ز پای باد به ده پی پی
جو که نه سیراب شد کام من باز شتری	باید ریان کنی جان من از هر می
	هوش مرا دشمن است باد به ده بود خشم می

	بوشندایم کار بضم می کار	
نازیدی نفس غم نخت سپه پوش من	نازید ارش بدی این دل بر خوش	
تا نشدی روز شب غصه هم غوش من	کاش کشته بود چشم من و گوش من	
	کاف جان من است فهم من و پوش من	
	نخت برنج اندر است جان تن شیار	
زاینه دل زدای بساده زکار غم	نمی سزد در بهار تنی گرفتار غم	
رسبد دور خوشی گذشت ادوار غم	کنون که کل برسد بکش ز پا خار غم	
	بر دباری فلک زدوش لبار غم	
	که عاقبت خرمی است نصیبه بر بار غم	
بصرف کشتن خرام سرو قبا پوش من	بتان سیمین بدن سمن نابا گوش من	
بجام کخسروی خون سیاوش من	انده دی در عباد همه فراموش من	
	ببیل باکل کنون دست و آغوش من	
	که یازده به کشد پای کل سقش	
بازره کرده با بهادرع باف	باسپر برف بین ز تیران شاف	
کوه کمر بسته باز تیغ کشید از خلف	بچو علی ذوالفتر بحرب ابل خلاف	

	شیر سکن در نبرد پیل فکن در مصاف جید راژ در شکر صفدر در حرب تنگ	
شاه ولایت پناه خرد ملک قدم کاتب خط و جو و صاحب لوح و قلم	آمده با عقل کل در همه جا هم قدم رایت توحید را کرده بکبیران علم	
	بر همه کاینات علی ولی نعم بر سر خوان عطاش خلق جهان	
نقطه ام کتاب فاتحه فیض و جو حاکم یوم الحساب ناظم یوم الورود	لمنه حسن الباب خاتمه هر و جو معنی فصل الخطاب مقصد غیب و شهود	
	اول قوس نزول آخر قوس صعود سر همه انبیا ظهور پروردگار	
و قیام راطر از عنوان علی است بناش نور و حی شریک توان	بسیرت آدمی صورت رحمت بحکمت نبی صراط و میزان علمیت	
	بصدق دین نبی دلیل و برهان علمیت که گز نه تصدیق وی دین شدی استواء	
بجانه اصل قدیم خسته فرع کریم	بنبردی دست او قوی است شرع تو	

بهرام کتاب دوست علی حکیم که خضر صراط علی نیست مستقیم

ز برق بغش شود کوه کران دل دهنم
نیست فنی چون علی سیف چمن دهنم

بلع من افسرده بود ز کار فدا ده لب زخمن بسته نصبت واداده
ز جام غمی رسید بکام جان داده نطق مرا باز کرد و برادی اراده

بالباشمی شموده شمع داده
محمد بن علی سید والاتب

چون دم تقدس آمد و ساز من بدش و نظم و نثر غنیت کس انبار
گرفت یکسر جهان طبع واد من اگر چه زمین برتر است هنوز بر واد من

بصدق عوی هین نصیده عجان من
هر که تواند سخن بگوید بسیار

فرارده ایزدی طبع غیر من است بهر دوش از سخن خود شیر من است
توانی صعب و سخت حکم پذیر من است اگر ندانی چرا سخن کسیر من است

از آنکه اندر بیان علی امیر من است
دوست امیر کلام من از پیش بسیار

سبل سلطان دین خدیو مصر صفت	هماره جباب تو تحت غنای مکن
شکفته مانند گل بموسم فرو دین	بخرمی و خوشی چو سنبل و یاسمین

همیشه اعدای تو بصیق و اندوه قرین
غنج صفت سگدل لاله سمت خدا

در شکایت از گرفتاری بدر معده لهما در شهرهای
فرستاده اند

بر اینخانه میدان و دل من مرد میدان	که از خجانه میجوید صریف آب دندان
جهان بد عهد و ظاهر شهید باطن هر دو پیر	که بن بست است تا بن بست کذب است ایمان
بر از خویش و پیکانه بقتل پیر سخاوت	که میگردد به پیمان مدار عهد و پیمان
جهان زن دان مرد حق او پیوسته	که یوسف را همی بردند از زن دان
رفته چشم یک زن بین مراد سخن در	بسی ندان زن ندان کرده انجاد و قیاس
ولولای بر ثمان ز به باز یوسف	زد ام مکر بر باننش خداوند ابراهیم
بخش جان من آماده شود یا مادمه شود	ز میان چه سود بخاک که زن سام ز پیمان
هر آنکه بود نسکی و نسکی این سبک مغرور	نمی سنجد با صاحب تمیزش برهان
دل را در دلتی قربی بسوزندش در این دنیا	که تیش سحر و انرا که شدید ز فیه

بجز در رک رحمت خستیم بکدر طبع
 در این بنیای پر احمق ندارد دروختی
 بهل خاورد که مهر دانش از مغرب کند
 علی آدم برون آید در آن خست غمی
 فغان طعن افغانستان تا کافورستان
 دایرند از چپ و راست بس حاضران
 سلیمان حشمت است اما ندارد ملک
 نفوذ این سی جان با مال و جان شکر
 کند کو بستم کرد و دینی آدم جوابین
 سلیمان از شیاطین داشت بنایان
 ولی اینجا که با سوری زاین دیوان فرود
 سلیمان از تفقه قالی اری اهد
 ولی سیرج از ریلک پردکس نمی رسد
 بجای شیخ الریس است اندر این عصر و این
 چرا هر روز نامردی نشاندش در

سرادوی است بی دربان در دانی مدرک
 که نمی دل بهر هانش بدو شکل آتش
 برون چون آسان بگذر از ملک خراسان
 که ثبانی است در هانش که شیطانی است
 لشکرها شاه دین پرور چو نشیند افغان
 نمیدانم چه خواهد دید بین این دواران
 که دیوانند دیوانه سر اسر دل دیوان
 ز امر فافقه و الا تفقه و ن الا سلطان
 ز تخت سلیمان برد خاتم ابدستان
 تامل در خانش محارب نمایان
 اگر خود بیت معمور است خواهی دید بران
 چو خالی دید جای مرغ سکینی را یوان
 چرا دادند طیرانش کجا کردند حیران
 که میباید گفتن مختار آل خاقان
 فساد ز فترت کردی بدان پاکیزه دامان

چرا از دست هر یکی طبیعت از دم	شود ز کار کون آینه طبع در حاشیش
حدار تا یکی هر دم قیص غث مار	زینجانی بدست کید سید و کرباش
مراشه داد و زمان یون حکم کوناگو	ولی افسوس کس اجری بحر و حکم و فرما
اگر چه سخت کستا خانه کردم این بظلم	یقین ارم غیر نجد شده از شیخ شاخا
تخواهد کرد پامالم خود قهر او زیرا	و هم لایعرون از موراد با سلیمان

هر انکو صدق میوید سخن سیکونه میگوید	
در یغاشه میجوید دل چون من خنداش	

مطلع غزلی است

دل ز زلف تو کرد قصد خلص	عشق گفتا و لات من مناص
-------------------------	------------------------

از قصده

تا بروی زلف شک فشان بپاشی	صبح و شام ماسیه روان تو بجان میکنی
چونکه عطاران کران بستند بیکرا	شک از آن میکتی تا زلف لرزان میکنی

بوسه کردم طلب از لعل لبش و لم	
ان شو می تا یکی رستان وستان میکنی	

رباعی موده تاریخ وفات مرضیه

تا دست برکش فلک و فضا را بشد

تاریخ و فاش ارجی را بشد

رضیه بوی خبه عایده

بشنید جوار جی الی ربک را

بجناب معتمد السلطان حاجی میرزا محمد رضا مستشار

الملک وزیر خراسان مرقوم دهم

بیا بگوی بر کار ستار از من

بدان شایه که بر بود و خنیا را از من

چه انگر دی پس حفظ اعتبار از من

بمحر میر که آبی دهد بکار از من

همی سنده که نمایند افتخار از من

که رسم شعروشی نشد شعار از من

از این یاده کشد چرخ کجدار از من

که تا بخونی در نظم خستبار از من

صبا بوی در بار قندار از من

نخست انکه مرا اشتیاق دیدن تو

پس بگوی که ای اعتبار من از تو

بخشیم که سرایم یک ابد سخن

اگر چه خاه و دفتر نظم و شعر از تو

چرا ندانی ای خواجه سخن پرور

بجزم فضل و حسن کر چه نظامی سخت

تجفیات بفرستادم این چکانه نغز

طراز شایسته از طرز و طور سخن

نثار محفل این در شاهوار من

غزل

خرم آن دل که بدام تو گرفتار افتد	فکر آزاده زانده شیشه بر کار افتد
عجبا طره طرار تو ای فتنه روم	کز بنا کوشش تو بردوش تو بکار افتد
یا یکی ز کنی رفاص که در سطح طور	دست و پاسته بیکار کنون رافتد
چشم او دیدم وضعف دلم آمد چو	حالم نیست اگر دیده بهم بر افتد
تخل آمد من از روز و دهر که گذر	بر سر دارم چون ششم تار افتد
قل این بیکسان در خشت بخت	اتفاق است که در کوی تو بسیار افتد
تا یکی اینمه نکال بکار من و تو	بد شیخ ریا کار ربا خوار افتد
بعد از این با قدم صدق بمحانه روم	کار سهلت اگر بر در حنف افتد

حیرت بر سر آرم که رستی که رقص

بازم از سر بره سیکه به تار افتد

حسب المناسبه در حق جناب دولتماب حسین صا
پاشا ناظر عدلیه دولت علیه عثمانیه قلمی داشته اند

دنی حکم الرضا عدل بقضا

قد فصل حسین الی الرضا

غزل

گفت در کام نخست از سر که گفتم

گفت راه عشق من پیاپی به گفتم

گفت اگر باشد وصل من بنور حیات	باید از عالم کنی صرف نظر کفتم
گفت اگر خواهی گمان ابرو انم در دست	تیر کاغذ کشید تا بر کفتم
گفت باید سینه اش خیزد و دیده سیل	حق عاشق این بود از خشک و کفتم
گفت باید زانگش خونین نمایان	رشته نر جان بی عقد کفتم
گفت باید پای گذارد خیال روی	خطه از حلقه حشمت بدر کفتم
گفت اگر عین یقین جونی جوانی بهل	خاک پای بر کن کل لصب کفتم

گفت اگر سودای حق ارجی حیرت درین
چشم پوشش نفع دضر از خیر و شر کفتم

شیرین تر و پاکیزه تری در نظر امروز	انداخته بر کل احمد شکر امروز
روی تو بجز دم که برای دل بهار	خوش ساخته پر دخت کل شکر امروز
شیرینی کار تو بنامت تروت	بر روی کل فضا شکر از قمر امروز
ز آن روی شکر ز تو صد شکر که دهند	شد طوطی طبع من شکر شکر امروز
مانده طوطی که بخوانش شکر	بر روی تو بجای ده دلم بال و پر امروز
روی تو بهایافت ز شکر نه که شکر	افزود روی تو بهای دگر امروز
انعامت سوزن در رخ تو نی و شکر	نی نی شکر صاف تر و پاک تر

بر روی به چارده بروت کشید	پیدا است که انداخته دست سپرد
کیسوی تو بروی تو افاده ندانم	باریخته بر سرخ کلی شک ترا مرد
دیشب تو گفتم بدیم سیم و زر آتا	در دست گرفتم صنما جان و سر مرد
از روی تومی بنیم آن لطف و صلاح	شیرینی دیگر سختم را اگر امروز
کز تک زود روی زرخ خوشین	ای آینه روزگرف دل ما بر امروز
همسایه خورشید ز غمت شوم نا	از مهر کر آری سیر من گذر امروز

قطعه در تاریخ فتنه منوکرده از سلسله تنباکونی مجلس
بدیه فرموده

حصر کردند چون دغایات	فتنه برخاست در همه ارکان
دو داین فتنه قیاست خیر	چون دغان بسین گرفت جهان
پی تاریخ آن من از سر دور	خواستیم تامل آورم به بیان
گفت حیرت سرم ز بوده	اغرض سر کشید از این فرمان
دود پا در میان بناده و گفت	یوم یاتی سماکم بدخان

از غزلی است

ای سیمبر سمن بنا کوش	ای فتنه عقل و فتنه هوش
----------------------	------------------------

این عهد که با تو بسته بودم یاد است مرا از ادا بوس

من افکاره لعالیه

انسان که دوستی خدا داد کند	باید که کار در خوارین بد کند
بسته شد چو زور قیامی عجب	باید که آشنا بمحیط فن کند
انام که مانند بقوسین آرزو	باید که سینه اسیر تر ما کنند
اهل ولا برایه بلا فاش و بر	باید که اقتدا بشه کر کنند
عریان چاک چاک فدا دند	انسان که خاک را نظر کمی کنند
فردا که حق بوجه خود میکند	آیا بود که گوشه خشمی بمانند
سزارشش چو سرم نکرند از خدا	کردند اگر جدا چه روز قضا کنند
پارشان نداشت بجز خون	قومی که در دجله عالم دوا کنند

ماوه تاریخ وفات مرحوم مغفور خست و ضنون
ارامگاه حاجی میرزا محمد حسینیان مصباح السلطنة
طاب لهما

صبح سلطنت ز ابل صر صراسته	چشم و چراغ ایران روزت سرآمده
صبح حقیقت است عیان اطفی اسراج	خورشید روح از افق تن درآمد

صبح جان چرخ غیبی مقام است	سکوة تن بهل که تنی انور آمده است
ای افتخار اقران گذر کمال فضل	در قنات سیرینه تر کمر آمده است
وی پور با سعادت مسعودی حسین	نور علی ترا بر جابر سر آمده است
چون در مقام امن حسینی بخوابی	کمان خاک تابناک تر است آمده است

شیخ ابرین گفت که سال وفات تو
(مصبح سلطنت اجل مصر) آمده است

ماده تاریخ حلت مرحومه مغفوره ضیاء السلطنة
طاب ثراها

ستوده دختر خان ضیاء السلطنة ان کو	یکانه عصر در فلق بیان گلک بنیان
چو شد بامایه خونی بر رسیه طوبی	ضیای بزم حوران از رخ پر توفشان

پی تاریخ و تشکفت خوان جازن
ضیاء السلطنة طوبی لهای حبان

از قصیده غزالی طو لانی این چند شعر می تربیت شد

نوبهار چو بگشت تو بهای کهن	بمن بیا و بده باد و سا قیامین
بمن زمین نشود نفی ما و من ساقی	بجای من من باید بسی زخم دین

سروش غیبستان بی بشارت هزار کودک نورته یک شب در راه همه ملع پوشش همه مرصع و دوش	نوبه لا تحف آورد و دوحی لا تحزن عروس باغ که نه ماه بود آستین همه سترق خایه حسد بر سر این
--------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------

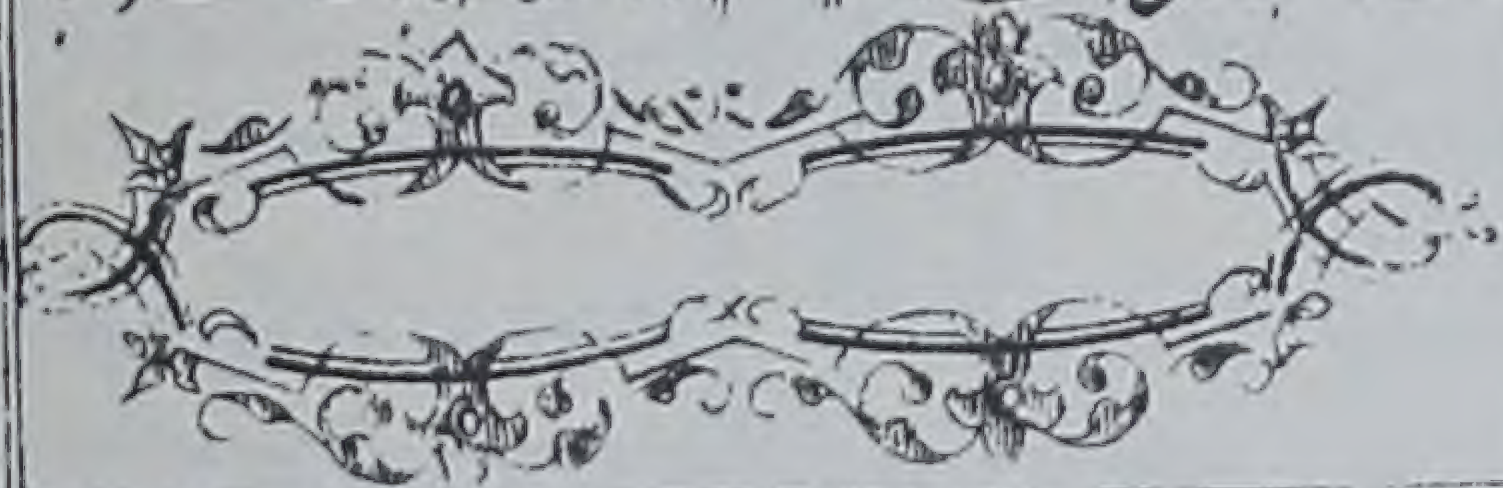
صبح سان نشوی تا مقیم چارم رخ برهنه باش چاد دل مدوز بر سوزن

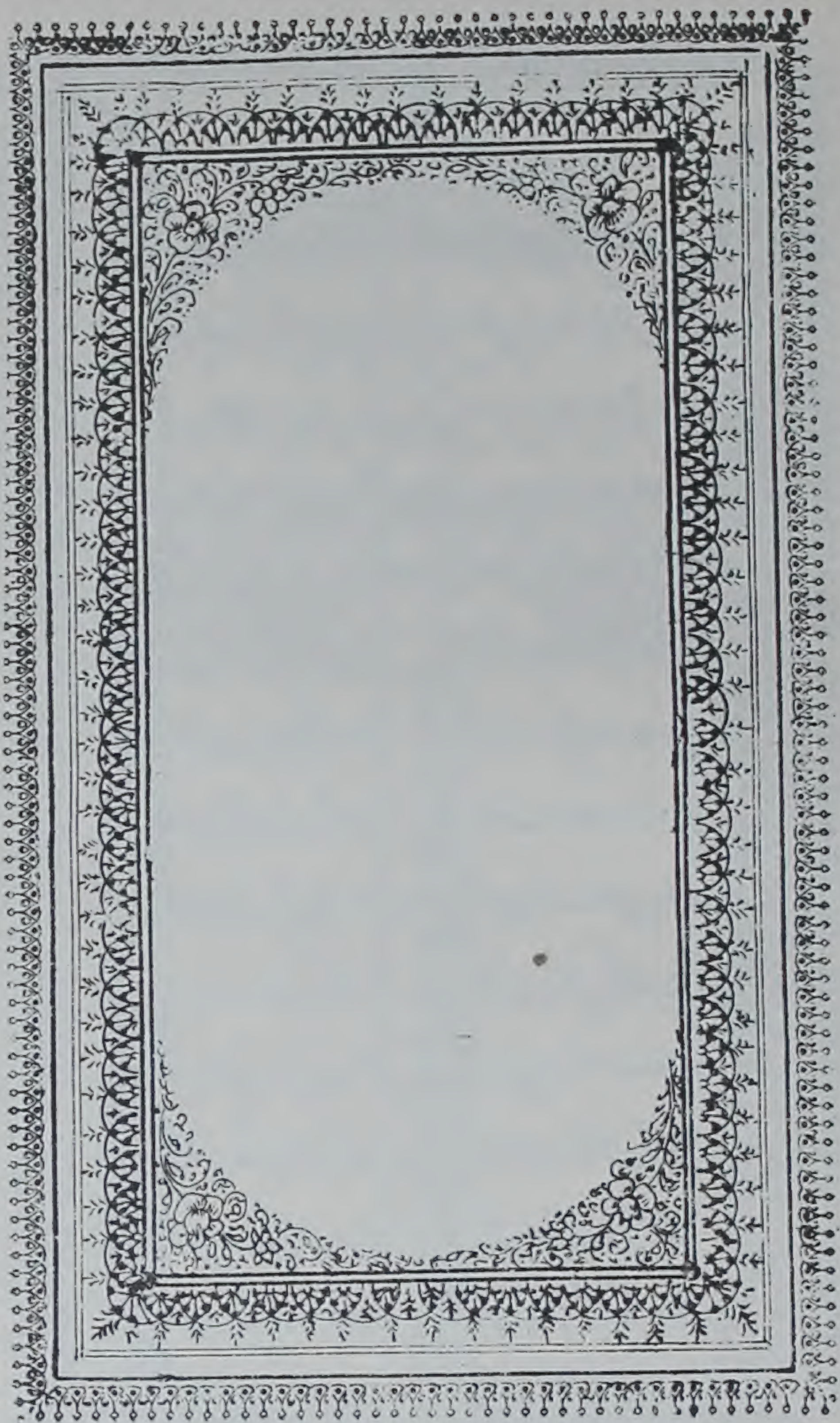
ایضا از قصیده فریده

زمانه یاسه شوم پر ز غنج و دلال هزار شوم همچون نوشته این شوم اگر بخل عیشی ترا گذار افتد که عمر او همه عمر است و زاد و بوم	که می بزاید غنج و دلالش رنج و دلا عجبه ای که هنوز شن کجارت است بجا همی بی سنی کرنگری چشم مال که ساز او همه کار است و او چکار
-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

بمیز شهاب شاعر مرقوم داشته اند

یا ماضی الی خلف الوای و ماضی ست شهاب لان شمس ثاقبه	قد كنت فی الخلف بعد الوعد عتوباً و ما سمعنا شهاباً قد مشقوباً
-------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------





در یقه التوسل الی خاتم الرسل صلی الله علیه و آله و شریفه
بمدینه مطهره عرض و تقدیم کرده اند بقببه عرشیه

بسم الله الرحمن الرحیم

ما ارض طوس طال منک بعاذی	بعد الذمیر بالکرام بعاذی
باجیرتی بحی الرضا خمیستم	لا تقصوا الی ابد عهود و داوی
لم انس و داسکم اهل الصفا	قد کدرته اعمین الحسا
انی لم شوف بذرکم کما	شف اکلیل بذر طیب قادی
وع لامی و ذرهم فی خوصهم	انی لشی و ادوهم فی وادی
ایطن عدالی بانی سال	سأه عن الاوطان و الاواد
واقیم فی وحن نب و بناری	آل الاماجد و آل الاوغاد
والاسد من غاباتها تجلوا اذا	حکم السعالب فی شری الاسا

خفت نيرانى لدى اهل النجى
 نسب الحكيم الى التساقطه سائر
 او ما سمعت بما جرى لما سطر
 لكن طامنا العنسيه طغى
 يا صاح لا يحوم بموم فوادى
 وغار قلبى فى الغنى عن الغنى
 وجهت وجهى للرسول وابه
 وجابه العالى مقام كن
 والله لا يصفو كدرة خاطرى
 قطب الوجود ومن سجا فوق سما
 والله اطهره على دين تقى
 عطاءه بالنصره لعمركم انى
 من شانه انهى نفسا الى شانه
 فلما حل نفسى صطنعت محمدا
 بالصا دو القرآن فى الذكر الدنى

ان بسنى خصم عنود عاد
 لما طغى فرعون ذوالاوتاد
 ابن الذعى بسيد السجاد
 وزيد طغيانا على ابن زياد
 طرب الشيد ولذة الانساد
 ما عنى الى فرح بصوت لثام
 لمن كل باب قسلى ومرأ
 ساوى عكوف حريمه للباى
 الا تبرسته صفوة الايجاد
 لمصطفى الطهر نسبي لباى
 رغا لابل كفسر ولا تحا
 عزاد وان كرمته ذو ولا
 فى ليله الاسر رواد
 ولذاته العليا خلقت عبادى
 يروى ظما لصا دى حبه لهما

المرسل الامی خبر صادق
 بشر و لکن فیہ معنی عاق
 و له مناقب ان تعد و ادما
 یا ارض طیبہ طبت و شرفین
 تجم الہدی فی افق تربک قدیمی
 یا سید الثقلین انی ملہ
 فاسمع توسل مشک مظلوم
 و الیک یا خیر الانام المشتکی
 یا صاحب الشریع المقدس یقیم
 یا لیت قومی یسلمون بانہی
 عیست عیونہم فہم لا یصرو
 یا منطق بحسب انک منطق
 و دہبت لی ملک لبیان فہذہ
 و لقد اتیک سالا من نائل
 و اذ ادبانی حادیت سنکر

انی لافصح من اتی بالقصا
 فالعود لیس کسائر الاعد
 لا تمحی کمر اتب الاعد
 جسد برو حی طیب الاجا
 و بنورہ ہدی الوری برشا
 و قصیدہ تی ہدی کر جل جبرہ
 یا سیدتی معولی و سادی
 من بہم عدوان اصابت فوادی
 نہ و برد حیرتہ الاکبار
 من مار جذبتک اقدحت زنا
 و مضان مارک من خلال رماہ
 فلک لبیان اتی کجا دی
 خیل البلاغہ صافات جیای
 یحبسکین باب جواد
 فمخد فی الحاد ثات عما دی

<p>و اذا تزود متق لمعسا و اذا اعد شدة من شدة لا تحسبن الله مخلص وعد و سوف ينصر عبده من عبده يا ايها البدر التمام و نوره فعليك آلاف التحية و الثناء انصار دينك لا تزال اعز و خصام شرعك لا تزال اذلة</p>	<p>فولا اراى لبيت زاد معاوى فودا اراى محمد اعداوى ان الكهيم لصا و ق الميعاد فا صبر فان الله بالمرصاد عال عن الاطعام و الاحقاد ما طابت الروضات بالاوراد و مقربين تعيش في الارفا و مقربين تقاد في الاصفا</p>
<p>قصيده طمع و حكاية مرصع بهنگام بجرت از خراسان نمود اند</p>	<p>نكار من اى كيو انت سلسل صحيح است مسند بر من جوشي مرا خال كوشه لبست دوده دگر بسي بوسه ميچيدم از قامت تو عقا ص لمانى مشتى مرسل كه آرند از كيو ان تو مرسل دما سرت كا ر حيق لفضل طوبى لمان خباك المعلق</p>

فراق تو هر چند کار بست مشکل
یکی راز سر بسته ات باز گویم
مر آنهمان خواست مغرول گفتا
همان به که جبهه معارف زانی
من ز شغری غیتم کم که گویم
نیم من چو آن خاکمی مرد ز غ
بچشمه دگر تیر بر تپه مرغان
مرا خون فسرده است ز آن گشتا
و م طعمه خوردن شاید عجولی
ولی روز سختی دهانم گام نه
چو زلف تو و روز من نیکو شب
زار بسید کوشه نه نمایان
بگو تا بیارند اسبی که ماند
نجیب اسیل کریم مروض
شب تیره سوئی و موری بید

و لکن فی الوصل فالامر شکل
ولا تبس منه یا ام قسطل
که کر را محی باش بچند اغزل
ز طیه بیان تو باشد معطل
فاتی بقوم سوا کم لا میل
یطالعها داما کیف ففعل
چو تیره شود از قضا صاف
اگر شرم برد وانی با کل
الا فاستمع جع بقوم اعل
شتاب همی مرد و مرل برل
بتاریکی و تیر کی لیل لیل
سیاهی سپیدش چون چشم اول
بجمله و ده طها اسیل من عل
مکر مفر اغسه مجل
دو چشمش در خشان شعل

چو پاست بند علاقی بمانم
 چو در سایه مرد بی اصل بوم
 بتازم بصرای قفزی که فیها
 مرا اهل باید رسید عکس
 هم لابل لاسنم السردایع
 برای دوسن نان چ برنی منان
 ز باران فصلش مجونا سیدی
 و من تیق الله یحیی له مخرجا
 ز آب بصر نوش و خاک زمین
 زیر سر خویش بگذار و بگذر
 ز کف لیمان چو زهر است
 برای مدرس سوم و دهر
 قهنگ من و کردار لاجبه
 چه داری فوسشن با کن و بکن
 بیا همچو مردان دل قوی کن

بقید الردی کلا سیر لکحل
 کانی ذیل یعود بقدر
 ذاب عوت کا خلع لمصل
 زار قسط و بلول و عرفا حلیل
 و لامن جی فیم فهو یخذل
 الا فاصطبر انما الصبر اجل
 فان لم یصب و ابل حسنا
 ثم یدخله فی خیر مدخل
 فذا خیر شرب و ذ خیر مکل
 که این نرم پرست یا سخت
 ز دست کریمان چو شدست
 چه کوئی تو چون مر لقص و خل
 بسقط الهوی من دخول فحول
 منخ الهوی من جنوب شمال
 که از مرد و دل خواهند از زبان

برو در پناه علی شاه مردان	فصل غیره فی الدوابی معول
علی قلب عالم علی روح آدم	علی نفس خاتم علی شخص اول
علی اسم اعظم علی سبب هم	علی نور اقدم علی فرد اول
فروع ازل او خدا را مثل او	خدا را بین در شانش مثل
نفوس ملک پیش ریش سخن	شموس ملک زیر پایش مثل
شها ایکه مفتاح لطف کثیا	هر آن در که کرد و بختی تقصیل
بجز آیه شرع زکار رفتی	نمیشد اگر ذوالفقار تو مثل
تو فی آن کتابی که آیات یکتا	همه در وجود تو آمد مفصل
بمن بگر از مهر کز رافت تو	بسیکی شود سور عالم محو
بدست غضب ساز فرعونیا	و چارضا دوع گرفتار قتل
هر فیض جود تو فرمود جاری	ز طبع سخن زیر شعری چو سل
کس انیکونه از کوهر آسمانی	نکرده است تاج سخنر مکمل
سوجری افیان سخن اندکین	کجا شعر شاعر کجا و حی منزل

در تبریک عید ولادت سعاد
حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه دستاوردن اسلام

در ایام قامت سرمن ای مودانه

جهان ز بخت امروز باغ رضوان شد
که ام غنچه نورس بفرخی شکفت
گرفت جمله آفاق جلوه اشراق
بحال اشرف الارض از زمین بیدار شد
هماره پرتو افلاک تافتی بر خاک
شکفت آنکه مهی از زمین درخشان گشت
که ام عیسی و لها ی خسته را نبوخت
صدای گفت که قرآن شقای ابل حق است
سخن بنیمیه تا چند گویت روشن
بحال حضرت قائم ز بر مگاه و جوب
هنوز مهدی زیب قنطاری بود
هنوز ساعد قدس نیمه می طلبید
هنوز در نظر خسل خرد می آمد

فضای کیستی از خرمی کستان شد
که باز گلشن کیستی ز وجدان شد
مگر ز جیب عیان است پور عمران شد
مگر ز غیب عیان نور پاک یزدان شد
زمین تیره از این رو زمین جان شد
که از طلوعش در عرشش نور باران شد
که از شهودش هر در و بخت جان شد
که بود آنکه معنی شریک قرآن شد
ظهور شمس حقیقت باه شعبان شد
گرفت پرده تابان بصقع مکان شد
که بر فلک زد و تا جلوه گاه سبحان شد
که تاج عزت بر نهاد و سلطان شد
که پیر عقل برش کودک تبخوان شد

امام عسکری خد کفیل می
 وجود پاکش کاندکال بهتیاست
 خضر خاک درش چون که سود روی باز
 چو اسم پاکش در خاتم سلیمان بود
 هر آنکه بر و آورده سپاه خشت
 در از حکمت چون بی شکفت آید
 داشت دیده مردم چو تابیدن او
 چشم مردم نهان ولی معنی فاش
 اگر که روح بصورت زتن بود غیب
 خوشاد میکده به سیم صبح طلعت او
 نشست بر زبر اسب پلتن شای
 گرفت تیغ در خشان برای خونری
 دخت عدل جانرا بر سر آید کند
 رفیق مهرش بنیان دین عمارت یافت
 مکان او نمشد کس که راست از نهش

که ظن هستی از خلقت او کیهان شد
 یکانه باری خدا را دلیل و بران شد
 بر بنمونی او سوی آب حیوان شد
 گرفت اهرمنی خاتم و سلیمان شد
 هر آنکه دشمن او سر نکون بران شد
 که روز اول وصل است ای جهان شد
 چه آفتابی در زیر ابر خشان شد
 که ماسوی همه بحسب و شخص وی جان شد
 دست بین که ز اطراف تن نمایان شد
 فاده پرده شام فراق پایان شد
 بدان صفت که بعرض استوی رحمن شد
 همه بسط زمین غیرت بد خشان شد
 افکنده ریشه ظلم و فساد و طغیان شد
 بدست خورش بنیان کفر ویران شد
 چشم دشمنان بر کان بسان پیکان شد

من در سیدن که مدح او هیست
 گنو که حجت غائب از او کی ناب
 شود و قبله اعلام حجه الاسلام
 چوین منش در فطرت مبارک بود
 بقدر سآمد مقداد و در یقین عمار
 مگر که چهره او آیتی است از شای
 ز حادثات جانش خدا نخبان با
 هزار شکل که حل او خسر و قاهر
 بر آنکه کرد ز وی کسب نو و علم آموخت
 بنام نیک و بطبع کریم و خلق حسن
 خدایان معظم که در سخن سنجی
 پیر آساختن نمای شعرا
 نه هر که قافیه گوید طریق من پوید
 مذاق باید غلب و باج را از هم
 اگر که طوطی را ندانند که سخن

که در مناقب او عقلیات و حیران
 که فخر اقوان چشم و پسر عیان
 که راستی علی در لباس نهان
 یمن ملت گشت و این ایمان
 بصدق همچو بود در برده سلمان
 که هر که رویش دیدار کرد شادان
 از آنکه شرع نبی را بجان نخبان شد
 بفکر صائب و عرضه رفت و آسان
 اگر بپایه صبا بود در تابان شد
 که رفت خطه ایمان و فخر دوران
 ز استقامت زیت تویم نیران شد
 که کرد تو احسان آری توان که حسان
 نه هر چه باران در حایت چو نسیان
 و کر بصورت در چشم هر دو یکسان
 کسی نکوید که باشد و خندان شد

نخن شناس کند فرق حرف از حرف	نه بر که گفت الف لام و سیم فرقان شد
هزار و ستان دارد نوا و نغمی هم	بگر و ستان خوان هزار و ستان شد
پیش گفته من شعر شاعران باند	بدان عصی و جالی که خور و شعبان شد
بغای نعمت و ذات تو از خدا خرم	که هر که حق تو شناخت ز اهل کفر نشد
سپای بچو گلستان شکفته و خندان	چاره تا که بهاران پی رستان شد

در ایام مهاجرت از مشهد سر و اقامت تو جان نموده شد

ولا تا چند بجای حاصل علاقه جسم و جان بینی	بیا از جسم و جان بکسل که تا جان جان بینی
کشای نهم محرم را بهین بار ستم را	شکن بر مان ستم را که حق بی زبانی بینی
یکی بزوی از دل شک که چون صفای بود	الم شرح لک صدر ک زینه خود عیان بینی
تو ای که سپاس شرف تا زان فلک و فر	که از حبیب و ناعرف عیان که تر نشان بینی
بر دست کش از نشان خداوند که اوست جان	ز دمان به آب و مان تو تا کی متسان بینی
ز خود بینی است کردنی حجاب جسم انسانی	خداوند توانی تو تا خود در میان بینی
نه رسم تکلف را بینی تا ناسف را	بزر مغروش یوسف اگر این سودای بینی
بیاری آن سر می ل تا شاکن صفای دل	نظر کن در صفای دل که باغ و بوستان بینی

زبال و پرزغال و فرخانی کانی سنی	بکین با وس جان زیور نکلن کال فسر
که از مصر پرشکر کنگان کانی سنی	حلاوتهاست دران سر زحلواچی کانی سنی
مکر و زری به پیدائی رخ صاحب زمان سنی	زبانای زمان جانی نیاسانی
الا فرخنده ن عصبی که ویرا مران سنی	زین مقدم محمی شد که م جهان شیدا
چو خار و خس پروازد جهان کلاستان سنی	چو دست راستین یازد بدی از ریشه اند
جهان پر ز جور و کین پر از عدل و امان سنی	زین صیقل بروی دین کند آینه و شش پنهان
اقامت کن بکوی او اگر خواهی جهان سنی	بکش می رسبوی او بری باش از عدوی او
کتابد عهده از صدرت چو میر قدر دان سنی	عدو نشاخت کرد قدرت ندیان باش بد
که دست جووان بازل قرار بحر و کان سنی	شجاع الدوله عادل یکایه سیر و بال

قصیده شکوی و شکر

ابر بنسره انصیه چو دشن	مر د خسر در او خفیه چو دشن
فضل چه در و خیمه خاطر پریان	علم چه دارد و خیره قلب شوش
میوه شاخ کمال چو نقصان	فهم چه زاید طلال و عقل چه اندوه
لبش اوراق و نجار شکر غصه	دانش دل کی بطبره درختی است

مرد شواریست بسته تمت

موش پسندان اسیرت و خوار

بنیایاید برنج و صدیه گرفتار

مایه صاحب دلان چه کیدل پر خون

ره نبری کربال معرفت آنان

بر که ز تقوی لباس کرده پوش

لقمه حکمت چو خورد شربت دشت

شیوه خلق جهان گستن میاق

خیج و بن علقان فشرده ایام

حصیت ساره عدوی جان خرد

انجستین چو سر نوشت نوشته

ایدون مرغم که بود قیمت جلال

کر نه ملک و ناست از چاشنی

ایل خراسان چو شکر شاه نکر

والی مایک فرشته بود و بجایش

شخص نگو کار کیمیت خستیان

و انشمنان چار خفت و جان

دانا شاید بد و غصه کردگان

ایه اهل نظر چه دیده کربان

از دل برایشان سینه سوزان

مقش باید بر بنه ماند و عیان

جانش باید کرسنه پاید و عشان

عادت اهل زمان گستن بیان

جان تن کا لان فشرده دوران

کیست زانه مرید مردم نمان

بود غم هر کسی برابر کسان

یکسره بر اهل موش آید تان

زاده دستان بجای زاده خاقان

سخت از ایشان شد کفر کفران

دیوی آید ز تحکماه سلیمان

آشف بدخوی پرخان در غی
 آمد دیوانه کسینجه رنجسیر
 خلقت و پای تابستر ممتخت
 کاست همه غت کابر و شرف
 آمد و گرفت چن کان درنده
 کرد باطل و جل فسله نال
 خواست که تا بر من از عناد نماید
 پای قامت مرا نماند بناچار
 قاید تجم کشید و سابق اقبال
 مرجع میران بخون کشنده شیران
 مردی مردانه در زمانه یکانه
 در ره شده دیده جنگهای کزیده
 روز و عاشق چن هزار بر تیرار
 چندی نامش بطوس از المان بود
 و او پناهیم خدای باد چنانش

کس نتوان گفت غیر خطه و کثبان
 آمد دیوی فرار کرده درین
 خطرت وزیر تار بر همه طغیان
 بر دهمه حرمت اعظم و عیان
 دامن خلعان بو شیره جابه خلعان
 خاطر مجموع اهل علم پریشان
 تنه ی چکال خویش و تیزی ندان
 در سرم افتاد غم حیرت و حیران
 تا با مانگا حکمران خوشان
 مجاز حیران شجاع دولت ایران
 مهر فرزانه ایمان خیران
 از پی دین کرده فتح نیان
 روز عطار است همچو ابر به میان
 اکنون صیتش بر دوسر زلفان
 کرد و نهد ارم خدایش نکبان

خاطرش آزاد باد ز غم گاه
 در کف لطف او راحت خاطر
 دوش برید بهار د و پایم
 چند نشینی بدخمه همچو معان سیر
 کرچه تو شیخ الرئیس عصری سکین
 ناشنوی از زبان طفل شکوفه
 کودک ناخوانده انجذاب میشد
 کرچه بسی گفته دقایق تنزیل
 دست بیان کرد استمبهر
 زین پس خاموش باش تا کرچه گویم
 مرده نوروز را بطالع فیر و
 غنچه برآمد ز شاخ تازه و خندان
 برق بیانی چرخ سیر و خندان
 باغ ز شکوفه کان بسیر در خندان
 و چمن افاده و شه های سبوق

همچو سن آزاد و پیش بنده احسان
 محض ماکرم بود فصل نستان
 کای ز تور و روشن و پریشان
 کاتش ز دشت کرد گل بستان
 جانبستان کرچه طفل بیان
 بستی خرام از محبت و بران
 سخت شکفت آید هم خرم بیان
 کرچه بسی خوانده حقایق سران
 حکمت و نافعین حکمت لسان
 میل کوبنده بر لب بر قضا بان
 مطلع و مکرر و طبع غنسان
 میل آمد بیاع مست و خندان
 ابر بهاری چو دست سیر و خندان
 همچو سپهریت پر ز انجم تابان
 در دهن افکند شد مارق الوان

باز نسیم سحرسان زینجا
ز بنق کویده شب سار برید
کشتن کونی برسم مویان کرد
فاخته کونی که پاک باخته دل را
سبل سرب را دست بویید
دوش چو خورده است با کاه مرف
نیک برینید کرچه دیده کرس
این کرانی دلیل کشت که او نیز
نی فی ما هر دو دست آبی و تابی
شک یعنی کشت اگر چه دل
یا و نیار دز خانمش هرگز
از رخ شاد و کف جواد و دل
در سر او نیست جز اطاعت خرد
از دم شمشیر او رنند اعدای
زهره پیل دمان چو شمشیر

یوسف کل را در چاک لریان
لشکروی را سر بر تنی بران
مذبح از هر کنار آتش قربان
کایمان آذر عشق خسته دلان
کر چه تمایل کند چو مردم سکران
با سر پر از خمار افتان خیزان
خیره بمانده است چو شمشیر بران
مانده بکارش چو بنده و آلان
من ز کف میر و وزیر بهاران
دست گیری ز مهر و دشمنان
هر که بدلت سرای او شده مان
می توان یافتش قرینه بجهان
در دل او نیست جز ارادت سلطان
همچو کرازان رشیر شرزه کرازان
چون سوی میدان شود چو غنیمت

اشاره به رمضان
بنا

سایه اقبال او کشید بکستی	پایه اجل او رسید بکوی
باد سرش نیز و چهره سرخ بپاید	تابه بحساران و مند لاله و کان
اوج بیانش ایستاد بخیل	همچون طمان بطرف روضه و بستان
هر دو دمسار کی رمضان بنا	تا رمضان می یاید از پی شعبان

چاه هجرت و ناله عبرت از خامه غیرت و
رضامندی از شجاع لاله و پسرش

گرفت آینه خاطر مرا از نگار	ز طبع آصفان یونوی باخار
صبا بگو بسیمان عصر حاضرین	که ای بد دولت تو شرعاً توام و قرار
بوش و طیر بیا بان تو رحم فانی	که کس نیار دشان کرد شکار شکار
چرا کشودی پست و دیو و پو	برای صید حرم ز آستان فیض آما
شها اگر کنی کرده ایم تقصیری	از ان کناه دو صد بار توبه و استغفار
خط مفر ما بر حلقه رضا منند	فرشتگان زاده دست یوم مردم خوا
شها تو مظهر لطف خدای لم یزلی	چو شد سپیدی را بدست این قمار
رو انداز که اهل شرف و ایل شوند	بدست بد کهری خطه زاوه طرا
چونک طبعی خناس سیرتی بشاک	دنبک وضعی سناس صورتی خطه

دراز دستی کو تاه قاسمی بی شرم
 خیس نعلتی دون ترا د کج بنیاد
 دل بقوت هم شک فاره فی افروز
 کف لیمش بر گزیده حد قطره
 سخت کار که در حکمرانی خود کرد
 قسم ز مدعی و بنیه ز منکر خواست
 برای فاسد خود کار بست در حکام
 ز کینه ناه مولی الا نام حمدا
 بابل تقوی و ارباب علم کاری کرد
 شکست حرمت بست و در نامش
 کشید بخیان از یاد ابن زیار
 کسان که در بر شه داشتند جلوس
 بس است نزد خردمند طاقت
 بخلق گوید خود من شه خراسانم
 شه خراسان عبدالوهاب شیرازی

هوا پرستی و دواز گرامی مکار
 پس مرتبی خود پسندشت طوار
 که گاه کاه از حجار بر جبهه نهاد
 اگر بهشت حق بسپرد تمام بجای
 بدست کفر به عید شرع اطوار
 همه قواعد شرعیه را نمود انکار
 طریق اول من قاس را نمود شعاع
 در دید مجموع حکم احمد مختار
 که بیکس نپسند بفرقه کفار
 برون کشید پناه آوردند کازار
 چو نفسانی و مسلم بکوه و بار
 غلام و راستا و پیش این جای
 بمنیکه بست بسی کم نبوش و کفایت
 نمی پذیرم هر حکم کای ز دریا
 اقول فاعبر و انسه یا اولی الاصباء

خودست من دید رشک برده می
 مرا بخاری کفی خستقه طین
 بولی نداند این بولب که تیش او
 گرفت منصب و شغل مرا از این خال
 بدو چه کفتم کفتم که قتل برزنگ
 من انکس که بفضل و سر من
 چو بود در پی تو بن من بخته شیخ
 سبک سفر کن از انجا بروی کر
 بطوس و نچه مرا طافت نهستی
 بی زیم ابو جمل عقل کل بخزید
 از که جانب بر لب و سه تاختی
 چنانکه موسی بختن ز قطیار گشت
 ز بیم فرعون او رب نخی شکفت
 سوی نخاشی از دام شرک و اهل غناد
 مرا باید با اهل زعفران و راه

بسان شیطان طغیان نمود و استکبار
 غریز خواندی خود را خستقی من
 فسرده کرد و از آب دیده احرا
 که شغل و منصب از من گرفته غرقا
 بدو چه خواندم خواندم که موت از غا
 سرده که فخر نمایند و دو قاجا
 در آن دیار که کشتی تخم مردم
 مهاجرین را کفتم که ایها الانصا
 سوی خوشان باید سفر کنم زنها
 شکاف کو بی بر خوان تو از هانی لغار
 بر سکه جور و جفا دید ز لثام و شرا
 بر صر جانب مدین شبانه گرفتار
 که ظالمینش از پی بدند راه سپا
 بسان مرغی پر حیدر طیار
 که زعفرانی کرد در قیاب رخا

ز غفرانوش دان کنم دل خندان
 پناه باید زین سل جبریل بسیل
 شجاع دولت فرزانه اینجانی را
 بمن عدل خویشان و کلتانی است
 بی طاعت نه حاضر است همه حال
 چگونه کردی تمکین ز صف کین
 سخن در از گویم بسمه دوتن
 غیر و اربضمون آید و نطس
 بسان عیسی بر خرم شدم سوار یک
 بحکم اهل خرد خرم از مرتبه
 بنص آید بل هم اصل بر تبه اهل
 بسان شمس که تجری مستقر فتم
 بنحاک تو چنان از مهر ابو الحسن جان
 سحر کجی بیاعی بسا دحق بودم
 که ناکهان خان کشیکچی باشی

که ز غفران فرح و خنده آور و ناچار
 ملا و باید زین جانان پاک تبار
 یکانه سپهر خراسان میر شوق مرا
 که پای بسیل آزرده نیست از سر خار
 بجان فشانی آماده است در همه کار
 اگر بودی فرمان شاه مقدمه
 ز طوس همچو ستاره برو نشد تبار
 الی حمار که کفتم که پیش آرم حمار
 خرم که صدر به بستر زمره بد کرد
 از ان شب که بشر مالیت و خلق آزار
 ستوراه روز مردان بر قمار
 همه منازل بفضل آید داد
 بهر کجا که فرو آیدیم هماندا
 که حق پرستان استغفرون فی الحال
 تره رسید و ز نبال او غلام سوار

گمان نموده که مار را بخت میگرد
 سسی سامی من سیربان نامی من
 ز قهر گفت بهمدی که اسی خرد حال
 اگر ندانی کاین شیخ سپهان نیست
 اگر قدم بگذاری بسوی شیخ من
 چسان بخت زلت را کنم بعد
 بدست دشمن هرگز نمیکند ارم دست
 بحکم عالی بیاید و برو و افس
 یکوشش قلعه کیان چن رسیدن غا
 باخشد سواران بضرر چو بجا
 بفرقان بماند حجاره و سخیل
 ابو الحسن جان مردی نمود و ممت کرد
 چو آفتاب برآمد مطلع قبل
 شجاع دولت از شیروان نوشت من
 از آنکه چو جان هم از سخت غایت

خدای حافظ ما بود و بخت ما بیدار
 کشید تیغ و برون بست بر جان
 ز جان گذشته درین جا یک نموده اند
 بسایه جان جان و سر کنیم نثار
 ز روزگار تو بی شک برآوریم دما
 کسی که دولت و ملت از دست برخواست
 اگر نماند از ایل من کرد یار
 با مروالی غسره شو کو بسیار
 ز هر کنار شدند انجمن صغار و كبار
 یکی بدرگزیران و دیگری بجدار
 شدند همچون اصحاب فل خوار و فلک
 چنین کنند بزرگان چه کرد باید کار
 روان شدیم و حد و خوار و خیره با
 کرم نماند و بسفکس اینجا با
 مست بجان و دم سخت شایق دیدار

با من خاطر است که زین بجان خود	که عون زان آسان کند بی شوا
کرم فروود و نوازش نمود و یکی کرد	مراد من خاطر فساند هر چه غبار
اگر چه در خور من نیست شاعری لیکن	برای عبرت یاران هر دو امین شمار
زمانه در گذر عمر کوتاه است بسی	ولی بهره باید ز نیک و بد خبا

پس از چند ماه توقف تو جان بغبون مکن به خاصه
الدوله ایلیانی قلمی داشته اند

ایا میر نه بر در فرشته خصال	که هست در که حالت قبله از مال
خدای برد و کرده فرض کرده نیکو	یکی بصاحب مال و دویم باطل کمال
چو بخش کردی مال و چو بخش کردی علم	همی فزاید علم و همی فزاید مال
خدای غوث جل برگزیده است لطف	مر بفضل کمال و تراب مال و منال
تو حق خویش گذاری نمی کنی	کشاده دستی از بھر جود در همه مال
کف جود تو خندان حریص فادو	که فرق می نهند ز مال راز مال
سوال باشد دست پر کند ز تو	خوش است جود که سبقت همی بنوا
و یک چاره افروخته است که	ز علم و دانش بسته ام زبان مقال
بکلمت و کلام لغت ز فقه و اصول	ز نحو و صرف و معانی منطبق و رجا

چه بحث می بخنی کی رسی بگوهر علم
 چه خاک می نمزد آب می نمشد
 اگر نختن بجاره دم سر بند
 چنانکه دست کرم نواست طاوت
 مرطوبیت بادرس بحث یافته عوی
 چنانکه طبع تور و زطرب بوجداید
 مرانساط و سرت از انکه در در
 کنونکه از اثر فضل حق دست توام
 بعون و نصر که شامل نمود صاحب
 خدای رحمت من احواله کرد و تو
 اگر چه تو چنان پیوسته جانی لزل و
 مرا که دشمن و جان کرده بود و تو
 اجازه فرمایک مدرسی طرا کنند
 ثبات چنان بفرمانا ورم و طاوشر
 قرین صحت و رحمت فوق عشرت

چه غوص می نمزد مردکی رسد بلال
 کجا بچشد از قهر چاه آب بلال
 سگفت فیت که کرد و زبان با قطع
 که هیچ وقت نیاساید عطا و نوال
 ز ترک عادت خرد هزار پنج و طال
 چه خوش نواز دچکی چه خوش نواز
 یکی بیار و قیل و یکی بر آرد قال
 برست کوب اقبال از مبوط و و طال
 نجات یافتم از شرفسته و جمال
 که گشت ساحل من توام مآب منال
 و یک خاطر من اینجا برون شد از زلال
 فصار حالی و الله حسن لاحوال
 بدرس خیزم و بگزیم از نجوم خیال
 ترا بدار پیوسته ایند و تعال
 حلیف مال منال و حریف چاه و طال

اره فساد و در عدل ظلم و ساد و خشم
 به بند و باز کن و بر کن و کمر و مال
 امیر شریعی بی زبان فارسی طور است که یک شعر بگفت و گفت
 و این قصیده را بر سر او است بگفت

خان کره شش این گمان که خرقار چسان نیالم از کج روی می که مرا بهر شبی شود آستین و بھر روزم خاک شتم ز اندیشهای آری اگر ندانی میگویمت که تا دانی ز ترس آنکه مگر بهشی شود با پیش بهر سنگ شتم ز بدت کنی می فسونگری است که هر دم هرگز نکش بهاره یاورد و سهراب مرد کرد چشم غمش ناوک خلد بیده من مرا چو لاله به سار بهل کند و داغ مرا بهار و پریان چو بر کهای خزان	که روز و ششم از کین چو شب همی بدار و سرشته است چو پیکار ستم مزاید چون بر زمین کز بار و با کند فروزی اندیشه مرد در غار بهیت دشمن من روز کار نه جای ز بیم آنکه مگر خفت شود بیدار فرو بگو بد مغرور مردم شب که خیره کرد و از زخمهای اندیشه همیشه دشمن بدخواه مرد سیکو کار اگر مرا بکان بروی قتل دیدار مرا چو ز کس چو ستم میکند بیا مرا بخوابد گریان چو ابرهای بیا
--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

دردن با خردان خن کردن چرخ دل	سپای مردم نادان نمی خلد سر خار
اگر سپارد در بر کعبه در پائین	کعبه گذارد در بر آنکه در خور فشار
خرد ز خرمن ماه و ز خوشه پرین	بیمیم خوش شود هیچ کاه بر خوردا
خران رده را کا و سپهر مردی	فرو بریزد روزی بر ایکان خردا
جهان نباست دل من تابش و آتش	اگر نشو شد آئینه مر از نثار
و کر ز دوده شود تنک اندازد	بردشنی شودش آفتاب آینه دا
هر چه سود ز اندیشه هر چه سود	هر چه سود از این دست و کوب بار
کهر چه رزد چون بودش کسی بجا	هر چه درزد چون نیستش کنون باز
همین بنده بیدل باز و رسیده	چه خوش سرود هر آنکه گفت نیت
فرشته است بر کاخ لازم و دوا	که پیش آرد وی بیدلان کشد دوا

قصیده گوئی او قایم که موبک یونی در مشهد مقدس شرف
اقامت نائل بوده اند حسب علی فرموده

روزگار اشکوه ز بد طور می فرمید	آسمان له از کج دور می زهر مسیدت
بهره طبع لیسیت شوه وضع قد میت	دشمنها با فهمیت دوستها با طبعیت
کر خجوان دلتی بسنی بقا جوئی که دست	ور بد و نمان غنی یا بی دعا کوئی که زیت

جابلان در سفره انعام بانصرت نیست
 از پی تدبیل هر فزانه امر قویست
 در جابا قابلان و قبلان زرق قلیت
 کویکی در عقل قاهر در فنون فضل ما هر
 شاد باشد از سیرت جامه پوشد از حریت
 تا یکی اهل کرامت از تو در بند غایت
 گر بامیدی کنم غمگینه جوع شغیت
 کشت زار سادمانی زرع آمان آمان
 گرنه بر کردنی این خجسته جوی و سختی
 تو اگر ابر منی بندت کند آخر سلیمان
 گرنه ترک جور کوید بعد از این طبع غموت
 شکوات ریهم بر حضرتی کش میرام
 ای بارک استان بوحسن گز قدرت

عاقلان در سفره ارغام از حضرت شریعت
 وز پی تحبیل هر دیوانه حکم اکیدت
 در صفایا بدران و نسکران زرق غایت
 کما و باطنیان خاطر یکدم ز باس شدیت
 جرحه نوشد از خدیرت لقمه خایه از ثریت
 گزره صدق سلامت من ندیدم جبریت
 و ربنا فی ادرم رویش و سد سدیدت
 یکسر از اسرار مافی ای شکر شد حصیت
 آسمانافاش سیکوم بهید و وعیدت
 تو اگر خود آهنی داود نرم آرد حدیث
 ورنه سوی مهر پوید زین سپر ای عیدت
 شیر کرد و چون یک صحاب کف اندیشید
 عیش عظم خود فرو تر پای از قصر شدت

افریه رده ستان اینها برده هر دور در ظل جنابت روشنیا دیده چشم عراز خاک صیبت زانها خراسان قادیان نظر نظری ان قادیان

مایه مردی باشد بر باری داشتن
 حریفان و لیاقت بنیاده پس حلا
 شیمه مردان اگر خوبی رسم بخردن
 آنکه گفت بقتل اولی من که بکار خوا
 شیم تبار از آثم خسار فرق
 پیشان که اگر از سر جان بیاور
 عمر چون تاه ارض الله و سعید
 مردی در سن نیم بعد از نیم بار خا
 چشم صورت را بنبه و صید منی که نا
 شین خادان نه کن شب زند و آری
 بر پیر عقل باشد فی پس از بقاء سال
 پاکبازی است بر دست و زهره غل
 چاه غصه آید است را بود ترکیب روح
 که شیطانت شرک یک نطفه ای شرک چرا
 آسمانی افردم ز کرتس اولی

آیه راوی امید ز غون باری داشتن
 بار حق بودن مردم چشم باری داشتن
 جان بخت و سپردن بخت باری داشتن
 تا مهر جان و از غار عاری داشتن
 تا سر دست و آماج باری داشتن
 تن بکامی ندن یا کامکاری داشتن
 زندگی در قصر یا در صحاری داشتن
 شیر خانی بر غاری کرک خاری داشتن
 چشم بایستش آنکه شکاری داشتن
 که چو کرکس و زباید مرد و خاری داشتن
 قلب قیری نمودن شین قاری داشتن
 میوند با حریفان بد قاری داشتن
 عدل احسان تو اضع کساری داشتن
 نخوت و کبرنی از طبع ناری داشتن
 آدمی باید کرم یکو شعاری داشتن

من گرفتار نجات تا جدائی چه سود
 بر که چون شکر آرد آزار ده شد و لا
 فتاب شری کن الله و که گرفتار
 شاه چون شر که فی امری برادر است
 چون نذر پرده ناموس کس از حجاب
 ز آب علم از چهره نیک کرد فتنه
 گشت امید کسی کس و دایره کرد
 گرچه فرمان ما را ما عیش و نشاط
 نیکو شادمانی کافرانی در جهان
 جز غیو کوس و بری تفنگ آبی تو
 عشرت و نیکه بشاید حصار این عهد
 شمه از خوی و دو بختی از خلق
 میرد دل که پیش کف کو هر بار
 نود و س ملک خا در اتوئی کفوی کم
 خاتم جم خنجر و زافاد اندر دست

ناخلف باید نشان از تاجداری داری
 میواند فخر از والاتباری داری
 نوسن چرخ برین بر سواری داری
 یار شه چون شد تو اندیشه یاری
 بایدش ناموس عظم برده داری
 و رجوعی ن توان ملک جاری داری
 می باید منت را بر بهاری داری
 خوش شینی ساده خوابی بده داری
 و مظلومان کین حق کن داری داری
 می نخواهد چسکی و نانی داری داری
 دیگر از لذت از ترک حصاری داری
 بی نیازی صدره از مشک تباری داری
 ابر سیر زو عقی از شر ساری داری
 جز تو کس ای نرید خوشکاری داری
 لاجرم دیوانه باید کج داری داری

دختران خواستاری حکم ساری شستن	کند در مازندران بچند دیوی کرده بود
چون سکندر را رطلو عکساری شستن	مخمر حکم تو را زیند حکمی بسچون
بهر کبری سباید مردوری شستن	خواهد طلوسی شود روزی کور نصیر
لیک بر تنی نیار دو لطف ساری شستن	گرچه زور دست دلای نمی دادم این
کی رسد هر ملک را معجز کاری شستن	حکم انسان عالم بعلم از لوح حکم
نسات او بجز اندر جویاری شستن	خادم اتمام دین در دم زوری
کی زهر ز نور آید شهاب ساری شستن	نخل خورد از هر کلی نزد چرخ شوش
هر حرف را کی رسد کوه ساری شستن	قطره باران شود کوه بر کن در صفت
ناید زهر مرگی کن سبزی شستن	چون بد کلین بر شش مرغ ستاوی
بنده را زینده فی از خود فراری شستن	همچون آزاده در قید احسان کن
کار در استخوان زندی عیاری شستن	روغنی در کارده من بخواد از کار
از چه رو دایم پریشانی فراری شستن	من زلف فرو یا نم زمین ببارد
باید چادر جادو در براری شستن	من خضر من نه الیاسم خدا را کی
تا کی روز مرا چون شام ناری شستن	تابش انوار طبعم شک ماه نخب
عراق آرم کنایم هوشیاری شستن	حرم من صد فتنه و است از قیاس

رستی اقیه سار خواهد دینان	نیت نامونی بخرشکل عاری شدن
من چو ابرم زایزد تا که درستی بود	بهر کس شاد خواری کواری و
دوستان برق و شادان	و ثمنات ابرسان کریم زاری و
را نمی در حق من بر چه خواهد	طبع من در هیچ بی اختیار می

بطور مطایبه شرح حالی از سر کرده چولانی منکر خلص
پسر سلیمان خان نسکام ماموریت مشارالیه

اهل دسترین چو رفاری بنو کر میکنند	ظلم سجد جو رعبد بنی بر می بکنند
چول شد چولانی از این ظلمهای حجاب	کز قنطاول با سوران اهل دستر میکنند
نیمه مرسوم ما اعیان دفرمی برند	باقی را بدیه ارکان شکر میکنند
نیم روز نقص سال و کمره و خرج	اکملک مرسوم ما هر روز گستر میکنند
از موجب نیست ما را وجه قوت لایموت	با بیوت کینه جو ما را برابر میکنند
ما ز داوالت بسته سوی کرکان میریم	ذوق کرکان شد چو میان جوق عسکر میکنند
ایسمان زده شوبکر که در دیوان ظلم	بچه کانت پکانت رو بصر میسر میکنند
خون لچن می خوریم چهرمان سخت است	نام ما با خشم ازرق موت احمر میکنند
اگر تفکاتی دلمان در دو غم پرست	با چنین شکر مالک را منحر میکنند

اسبهای پاک در ماه صائم میزنند	در سه ماه فسر و دین بخند و هر میکنند
گاه اگر در کشتان بینند و جود بینند	اسبهای با چو خراز شوقی عسر میکنند
خضر در روز میدان اسبها و اعدایا	صل و التذرات از روز از بر میکنند
جمله سر کردگان کارکن در هم و خ	چونکه روز فصل شد انکار و مگر میکنند
بند کر منکر تخلص کرده ام منکر باش	زانکه هر معروف را این قلم منکر میکنند

این اشعار را در آیامی که در کار و ده نزدیکی کلمات
نادری توقیف شده بودند و مرثیه محمول انجائمه بود فرموده اند

اسیر و ارشد م تا که بسیار کلمات	بهر دانش و شریح زود و کلمات
عمیدین با بن مجال نسبت	ولی چو اشکنان است که بسیار کلمات
چو کوه کن بشکافم همی تشیه صبر	اگر چو صخره صمنا بود حصار کلمات
هزار کلس عت و دیده دول	تو خوار و زاری به نیم بخار ز کلمات
سمند بوش جانم کند نطق ششم	اسیر دار کنم هر چه شیر شای کلمات
چنان برانم بدیق بعون و شای	که رخ پیاده بپایم نه سوار کلمات

ولا یحیر قضا جز رضا چه چاره که ما
با خستیا ز کردیم خستیا کلمات

در بیان میکه تحت حفظ بر حسب طایکات تا در راه سپار بود و افزوده

نام گرفت خط بغداد تا هری	و در کلمات تا دم چن کج نادری
بجرت نصیب طه از کید و لب	انده سمیر موسی از مکر سامری
غیر از لباس نقوی غیر از حجاب	منت ز جانی که شمشیر ساری
نیغ زبان من توان کرد و علا	یا لحد که طبع کند غم شامری
زانو که شعر کوفی لا یمنع	اعجاز سینمایم در فن شاعری
گر خشم افر از دین بود عجب کسبت	بوجله بر پیر تهمت با صری
چون ز جان افروز مری ای سب	باجر باطنی چه غم از کسر ظاهری

در بیان میکه از طهران با حسن رفی حاجی منیر محمد ضای مستشار الملک عازم خراسان بوده بدیهه فرموده

مراد لی است گرفتار مستشار ملک	ر بوده کشته بر قمار مستشار ملک
به بند بند کیم در کشید و سخت بست	کنده نیکی طوار مستشار ملک
ندیده دیده احوار غاب حین	کر بطایع بسبب مستشار ملک
بدان امید که یابد بر استانش	فلک همی میرد با مستشار ملک
پایه گردد با آفتاب همسایه	هر آنکسی که شود جار مستشار ملک

چو بازگشت زری ملک خاوارین
زمین خاوار مهر او منور شد
مهاجرین خراسان ز روی صفای
نگهت بنظم امور و حفظ ثغور
رود بساحت حق بود بر حق
شاخه کویم آن بهره دعا پویم
از آنکه یاور خوبان یار مرد خدا
از کمر دشمنک و فتنه بین باد

بفرمود که سرکار مستشار ملک
زهی بتابش انوار مستشار ملک
تمام آمده انصار مستشار ملک
یکی اصابت پذیر مستشار ملک
همه توجه افکار مستشار ملک
که تاباید آثار مستشار ملک
خدای در جهان یار مستشار ملک
همه سامع شایسته مستشار ملک

در شکایت دیوانداران در تبریک ایالت میر فتحعلخان صاحب
دیوان نموده اند و طرف ماظم معظمی از شعر ارویت کرده است

تا ملک خاورستان صاحب دیوان رسید
ملکت بی صاحب دیوان رخ مانده
ایش نصر علی در رایش فتح علی
آنکه چون فرعون گفت وی الی رکنه
چونکه یابست جمال ساحران شد لاجرا

خسته راندرستی مرده راجان رسید
شکر گزین سلیمان صاحب دیوان رسید
موبک با اعتسام خواجه دوران رسید
ازید بضی شکست خفت در ارکان رسید
خواجه موسی شش پش سکهین بجان رسید

مردندان ستم را در کار بد گذشت
 خواجده خشنده چهران ثانی بوزر جمهر
 ملک خاور چون این در پناه عدل فیت
 همچو زلف خوبرویان ملک پاشوب بود
 قهرمان غیب بیرون دهن دست از این
 روضه قدس نصار آب وابی دیگر است
 آسمان انبیاست آن نیران نهشت
 چشم ملطوس روشن کز دشمس الشمس
 چون بایوان سعادت با ارادت سود
 کار ملک و دین این کشور کمال نقص شد
 صورت عاد کین شد دولت شادی بود
 انعم الله کز کف داد من سیه نه ملک را
 ان نخستین مرد ایران کز نیا کانش سجا
 هر دها کز حاکمان انجهرم بر عرش فیت
 در پناه عوینان پادشاهان زیبا

عیسی آمد دوی در دبی در مان رسید
 بانوید عدل و مهر از سوی نو شیروان رسید
 حکمرانی تابعی بر فارسی سلمان رسید
 منت ایزد پریشانی شد و مان رسید
 اشک سیکنان مظلومان چو بردمان رسید
 بارک الله بین بارک روضه رضوان رسید
 سگریزان کاین سماراد وضع نیران رسید
 آفتاب جهان باری نور افشان رسید
 پامی ایوان نهدا و سرشن بر کیوان رسید
 صاحب کانی پی صلاح هر نقصان رسید
 آیه طغیان برفت و مایه جهان رسید
 انچه بر صحرا و باغ از زیرش نیان رسید
 هر قوامی کز برای دولت خاتان رسید
 برد و ام شکست شاهانه ایران رسید
 کاین عنایتها بخلق از سایه نیران رسید

در سامره حسب الاربعه تحت السلام و لاوت با سعادت حضرت
ابلی عبد الله سلام الله علیه نمیکشید و سروده اند

ای شخ پری پیکر ای لبر طنائی	باز آو مرا خانه زانده به پرواز
امروز بکاشانه بساط طرب انداز	در تنبیت عید بهایون سرفراز

هم جام پایی ده و هم بوسه مادم

این عید یاد داشتن از نیک نهادیت	خوش بودن امروز هم از پاک نژادیت
ای غمزه دل خیز که مردی و رادیت	امروز که کیستی همه بسکاه شادیت

بالله که روان بود در روز چنین غم

امروز همه روی زمین شک جهان شد	اخر می آید و نخلک پر جوان شد
از پرده عیان روی خداوند جهان شد	مرخیل ملایک را امروز عیان شد

آن نکته که پنهان بود در خلقت آدم

آن نکته که مخفی بود گردید پدیدار	شد تحقیق همه خلق نمودار
در یکل توحید عیان جلوه دلدار	اگر آنکه بشد از ان فی طالب ویدار

تا فاش به بند رخ مقصود و عالم

صبح ازل امروز بر آورد تنفس	انوار هر چی یافت با فاق و نفیس
----------------------------	--------------------------------

تا چند دلارانده از صقع تقدس	امروز فرای کس پر و بال چو طرس
از تهیت مقدم مولود کرم	
روزیکه زمین غیرت غلامک برین شد	چون از صف پاک جدا در زمین شد
فرمان خداوند بحسب ریل امین شد	با خیل ملک از عرش تازان برین شد
تا غرضه و هدیه ت خیرت خاتم	
کاهی شاه رسل سید کل خواجّه سری	امروز حسین بن علی زاده زهره سرا
از عالم غیب آمده در ساحت دنیا	زین نوکل خدانت طوبی لک طوبی
با حالت شادانی با خاطر خرم	
کیهان همه چون جسم و حسین بن علی جان	در کشور هستی نازل مطهر احسان
نوری است الهی شده در صورت انسان	دشمن صفت واجب در عالم گمان
زین شبهه خرد مانده بسی خیره و درسم	
خورشید بود تابشی از نور جنبیش	مصبح خسر و پرتوی از رای جنبیش
اسلم بقا گیره در زیر کنش	نه چرخ مگرداند رسی طوع جنبیش
چوناکه در کشت کی طقه خاتم	
از ضرب تیغش بر و خنجره صما	تیرش نکند هیچ خطا ز دل احد

رخش بو غایل و مان بر کند از جا	شبل اسدانه که در عرصه سبجا
--------------------------------	----------------------------

از بیت آب شود زهره ضعیفم

ای طبا جتن و بشرای شافع محشر	وی از تو پادین خدا شرع پیمبر
تا صبح منور بود و شام مکرر	اعدای نور انجست و ادا بار مقرر

اجاب نور دولت و قبال سلم

در جذبات توحید و استغراق بلسان تبت بدون فکرت خاثران القاشده

در جهان همه ذرات	نور غیب را شکوت	غیر نفی و حق اثبات
------------------	-----------------	--------------------

لا اله الا الله

ما بیهان دریائی	آهوان محسراتی	جله رست کویائی
-----------------	---------------	----------------

لا اله الا الله

بحر چون بجوش آید	موج در خروش آید	هر زمان بجوش آید
------------------	-----------------	------------------

لا اله الا الله

رفت در جهان بستم	باطل چو بستم	از همه شنیدم
------------------	--------------	--------------

لا اله الا الله

فنه در جهان از کیست	اینه جدال از چیست	چون سخن بجز این نیست
	لا اله الا الله	
زاهدان بصف گویند	صوفیان بدف گویند	کف زان کف گویند
	لا اله الا الله	
انچه گفته اند اقنوم	محو اگر کنی موهوم	در سه لفظ یک مفهوم
	لا اله الا الله	
عیسی تو یا موسی	کنهای قدوسی	نعمتای ناقوسی
	لا اله الا الله	
در تن تان جانی است	زیر کفر ایمانی است	جای سترو ایمانیست
	لا اله الا الله	
هندوئی خدایم آمد	ذکر رام رام آمد	زین سخن مرام آمد
	لا اله الا الله	
سوی شت شد زردشت	تیشی اذر مشت	شعله زن زهر نکشت
	لا اله الا الله	
مورد مار میسکونند	نورد نار میسکونند	شیر و شارب میسکونند

	لا اله الا الله	
نق بین بکنائی	فی تویی منی مائی	بشنوا زدم نائی
	لا اله الا الله	
ازیشج الله	جان سرکه شد کاه	اوشنوده ازهره
	لا اله الا الله	
مطر بی برارنده	ساز عشق سازنده	زیر و بم نوازنده
	لا اله الا الله	
چون شدم بخیانه	دور زد چوپیه	ای هوی ستانه
	لا اله الا الله	
رو به بین تو در هر رو	جسلوه جمال او	لا اله الا الله
	لا اله الا الله	
کام جان کن زهری	کز طبعی و دهری	سرزند همی قهری
	لا اله الا الله	
غنچه سخن شکفت	شیخ شکر ما آفت	از ره تعجب گفت
	لا اله الا الله	

در اقامت قوچان روزی در محضر سر شجاع الدوله ملجای عظیم
 ایشان خراسان اشعاری عاشقانه و بیاتی مجذوبانه میان مدح
 از طرف بعضی از حضار آن مجمن عالی تعدی بلکه تحدی شد که با
 روشن مدیحه و طرز جدید سخن نمیتوان گفت حضرت شیخ قلم
 برداشتند و بدون رویه این چارپایار در نکاشتند موافق
 اصطلاح قوم فلان مشاحه و لالوم

کاری آمد از بید	ز رویش فرقی پید	جهان بر حسن او شنید
	تمشی کن مآشاکن	
بیمبر آمد از شرب	طلوع خورشید از مغرب	زوجه آله شومار ب
	تمشی کن مآشاکن	
باید عیسی از کردون	برست از بطن نو ذنون	چه یوسف شد ز چه پرو
	تمشی کن مآشاکن	
شعبی پاک از عیسی	کلبی ماه و حبیبی	رسید از کمن غیبی
	تمشی کن مآشاکن	
چو صبح جان تنفس زد	دم از نو تفسد زد	با فاق و بانفس زد

	نشی کن تماشا کن	
بی شکرستانی بین	بوجه الله باقی بین	حجازی عاتقی بین
	نشی کن تماشا کن	
کمی پست طار آید	کمی اشتر سوار آید	کمی توسن یار آید
	نشی کن تماشا کن	
جهان مست از دم او	روان هست از کلام او	قیامت در قیام او
	نشی کن تماشا کن	
یکی خورشید نهانی	دیده از صقع روانی	بیا نور از زردانی
	نشی کن تماشا کن	
شب قدر و فوج آمد	تنزل کرده روح آمد	دم فجر و صبح آمد
	نشی کن تماشا کن	
بکوبان طبل آزادی	که آمد نوبت شادی	جهان را از نو آبادی
	نشی کن تماشا کن	
همان سرشید آمد	همان خلق جدید آمد	همان رجب بعید آمد
	نشی کن تماشا کن	

قیص یوسف ثانی	دو چشم پر کفانی	دو باره کرد نورانی
	تمشی کن تماشا کن	
جمال عالم بالا	نمود از این رخ والا	تعالی ربنا اعلی
	تمشی کن تماشا کن	
ز نظر وادی امین	گرفته آتشی در من	درخت سبز شد روشن
	تمشی کن تماشا کن	
چو شد دریای جان دگر	در آمد کوهری فاخر	یکی دان اول و آخر
	تمشی کن تماشا کن	
برون جبت از جهر فم	غبارست از بن فافه	یکی شد صدر با سافه
	تمشی کن تماشا کن	
شده آینه خالی	جمال غیب را حاکمی	که میگوید بیسیاکی
	تمشی کن تماشا کن	
عیل بت شکن آمد	کلیم کو بکن آمد	صبی اندر سخن آمد
	تمشی کن تماشا کن	
زمین پر عدل و پر احسان	خدا در پیکل انسان	تجلی کرده است فیضان

		نشی کن تماشا کن	
	جواب ملک شیشه	ضمیر غیب مطلق	انما لپشش موجی است
		نشی کن تماشا کن	
	همان سلطان دل	همان حسان شایل	همان نهان کامل
		نشی کن تماشا کن	
	بودت کن ز دل غری	بین حقا هر دوری	هر دوری بیک طوی
		نشی کن تماشا کن	
	بجن و انس و نیک و بد	بوحش و طیر و دیو و دد	سیلانی بنام نیرود
		نشی کن تماشا کن	
	چه میجویی سواي خود	بمیر خسر برای خود	خدا را در قنای خود
		نشی کن تماشا کن	
	نشین ای عاقر اندر	ز دست پاک روح آ	شفای بر من واکه
		نشی کن تماشا کن	
	مخوان نقش متون خود	نظر کن در بطون خود	پس آن را بفنون خود
		نشی کن تماشا کن	

	چه تشبیهی چه تعطیلی	چه تزیینی چه تأویلی	تو خود اجمال و تفصیلی
		تمشی کن تماشا کن	
	بصا و صدق کن فکری	که گویم نکته بکبری	تو الهام آن ذی الکرامی
		تمشی کن تماشا کن	
	توز اقیم بجا دوری	خراباتی و محسوری	ز دل جو بیت معموری
		تمشی کن تماشا کن	
	بجز نقش انسانی	خدا را دیدنی توانی	دین مرا تشبیهی
		تمشی کن تماشا کن	
	بی یغری بی عونی	چه داری کبر فرعونی	چه سوسی ملک بی کونی
		تمشی کن تماشا کن	
	رنگ کن جبک جالوتی	در این طالوت ناسوتی	همه اطوار لا یوتی
		تمشی کن تماشا کن	
	بختی آهن ارباشی	زدست او ز بیم پاشی	بند زندی قلاشی
		تمشی کن تماشا کن	
	اور کا سا و نا و لما	بستی رو و در و لما	خدا دهنده نمره لما

	تمشی کن تماشا کن	
بشت عدل کج خوی	بغیب خود بچو رای	اگر از خویش آگاهی
	تمشی کن تماشا کن	
کشوده روضه رضوان	پراز روح و پزیر بجان	بهر رخسار خجسته ارجان
	تمشی کن تماشا کن	
حجاب تن بکسوزن	بعد نقبه سوزن	بملک جان کشاروزن
	تمشی کن تماشا کن	
مرایک جذبه تو جان	رسیده کشور جانان	که سرزد این سخن از جان
	تمشی کن تماشا کن	
شمسی از چمن آمد	نسیمی از من آمد	خبر از من بمن آمد
	تمشی کن تماشا کن	
بنه کلاه و حاشا	بین شاعر کاتارا	اگر خواهی تماشا را
	تمشی کن تماشا کن	
رمان کن این سوزن را	چه میسکونی تو دور را	زمین کیران کور را
	تمشی کن تماشا کن	

در تبریک عید جلوس علیحضرت عبدالحمید
خان ثانی سلطان عثمانی فریاد

یوم تأسیس فیہ العدل و الحکم	و فاض للمسلمین الفضل و النعم
یوم جبل الموی و الکفس منصر	ایوم عمل الهدی الدین متم
ضواحک الکفر بعد اکثر قدرت	فکل ثغر من الاسلام مستنم
ایوم عادت علی الاسلام	ایوم طابت نفوس خدام النعم
یوم حمید علاه الیمن و الشرف	عید سعید یواہ المحمد و العظم
یوم ترین کرسی اخلافتن	خليفة منہ کل و احسن
وانه من اولی الامر الدین بسم	وام الامان و مرالدین فیتنم
جلت تأثرهم عمت مفاخرهم	و منهم طابت الاخلاق و اشیم
بعد بحمد طال الله کتبه	قد مله لدوی الحاجات مقتصرم
جابه استجار اللاندین به	و بابه لا ولی الالباب قسّم
لله در مسالیه الطوال و قد	تعاشرت دونها الافکار و هم
عن جبهه العدل و یا غیر منصرف	کانه عمر فی عدله علم
وانه فی اصراط الدین و الدو	یشی سوا و ما زلت له اقدم

يا طيب غلى الافاق اوده	الهند الروم والاعراب والعجم
يا بطرون سوى حسنى اثره	ملايك يديها النون والعظم
خلاصهم من اعقاب خضره	يا سامي اين جسل الجود الكريم

در سفر ثانی که با سلا مبول تشریف برد و اندو از طرف
 بهایون علیحضرت سلطان فی حضور رسم سلام جمعه دعوت و
 زائد الوصف مورد نوازش و کرامت شده اند بلسان شکر
 توسط احمد سعد فدی و کسل الفراشته مفصلاً به بیع الأسلوب
 بحضرت شوکت سلطان فی فرستاده اند

هو فی سبی الی الملک المجید	مواهب تطوق کل حبیب
علاذ المسلمین فی حمای	امان انخائف الوجل الطریه
وعن الافاقه من خبر جانا	کبنا العادیات علی لصعید
مرکب روح حامد و النجاء	قوانم القویة من جدید
الی دار العباد و اوصلتنا	بقی الارض سید بعدید
کبنا بعد و صلت بحبه	فیا ثیراک من رب جدید
مواهب ریات فی البحار	تقرب کل رحله بعید

و بنی الفلک رسا فلقنا	لی بحر لندی عبه الحمید
الی شمس الملوک ومن سننا	یرمک الدین فی ظل مدید
له خلق وخلق ثم خلق	حمید فی حمید فی حمید
وشوکتہ العظیمہ قد اطلعت	علی الاسلام کالندہ
و بعد زقصر دولته ارانا	بأن الدین ذوالخمس حمید
عدا بر معطله فاضحی	منیع الزکون کا القصر المشید
ایت طلوع جمعتہ فاطرا	بطلعتہ اہیتہ عادی
لہ جذبہ ارقصم ترا	محشم کل جبار عنید
يقول بل امتلأت من الطغاة	تقول تعصب ال من مزید
ففسا یا ایها الملک الحمید	بعیش و ائم خصل رغید
و فی قرناک قل آیات و عد	و فی خصاک آیات الوعد

قصیده طمع مفصلی است زیاده بر انجمن شعر مرصع از آن
نظم طمع بدست نیفتاد

بداد به سلمای ام در شارق	تفسر فی الضحک الملاح با
بیاض من حمید تحت الذواب	و یا از پس تیره شب صبح صا

دو چشم دو داور و زان رخ رور	وان شست شهاب و جهر مطابق
تو کوئی دو محمود ترک کاش	تیرش یکی را دو صد همساق
چو زلف تو شد دزد و دله از نر	بریدی پیر استن ستاراق
دل من بجام خشم طره تو	ازان نیست لایق که دارد طلاق
بقدر اک کیس و خدا را زهر سو	ببندی راه و که این بنده آفتی
اعوذ برب لعلی چون نجوم	من از خستق می سپا نیم خالق
بشان قیبت و من شرعاده	بشام فراق و من شتر عاق

در ایام اقامت بیت المقدس فرموده اند

تعطیلت ریح القدس فی راحة الانس	و قدرت بکاس الانس فی ساحة القدس
تذکرت فی قدس نخل خستق	بسمه بلا کنت وود بلا کنس
مباحی علی سکرسانی علی هو می	فوالله لا ادری الا صبح ادا می
لمرک لانی مقامی بقدرس	وان کان طول الدهر همه عاجر می
و عادت قیامت رب لفظه	فالفیسته رب الفصاحه کافتس

من نوا در افکاره

الاقم و اغسل درن الغموم	فان الخمصر صابون لهوم
-------------------------	-----------------------

<p> و من غبت اکرام اری شورا جبابات کوس لاریتنا و من لبع احوادث لا ابالی اتبی فی المدارس باب علم فخذ خمر اوصافیه ترا لا مفاح غیبها ایدی لندی </p>	<p> لا فاطم لذابت اکروم علی شمس مواقع النجوم و فی الکاسات تریق النجوم و فی الکانات ابواب العلوم و قد غشک عن کدر القوم و خزان المعارف و اوسوم </p>
<p>ترجمع بند</p>	
<p> برم دوش سیهان آمد گفتم ای بوشس ساهل فیه مفسا زایی بشارت باد گفت روزی که تا خجی عشق قصه های تو در شد عشق یچ در یاد داری انک شبی پی بوسیدن و کونه یار خواستی مصحف و کرفی فال </p>	<p> برم بوشش ناکهان آمد چه شدت یاد خاندان آمد کاخچین کنج شایگان آمد بهشی با تو همفسان آمد یک شمس در جان آمد دلت از بحر چون بجان آمد کز صفا غیرت جان آمد و بنا بختین دان آمد </p>

گفتش شکل مرا حل کن	که ترا محسم کمه دان آمد
اینهم نقش مختلف اطوار	چون از آن یار بی نشان آمد
یار بست است و از روش	اینهمه حرف در میان آمد
خواست تا تفرپاخی گوید	لگنتش سخت در زبان آمد
عقل را چون زبان فرو بستند	عشق خوش لبه در بیان آمد
گفت و خوش گفت چندیکوئی	کما یحسن رفت و انجان آمد

همه جلقش معاینه بین

یکرخ از صد هزار آینه بین

شیخانی تو محسم عشق	عالم دیگر است عالم عشق
پخته باید به بند عشق آید	خام را تا بخت در خم عشق
خم بار و نیستوان آورد	که هزاران خم است در خم عشق
بجه اگر بر ابروی بکشد	شادی هر دو کون با خم عشق
اینزین صیت کردی از ره دوست	آسمان کیست و دودی در خم عشق
بسوی آسمان جان زنیهار	نوازفت خبر بسلم عشق
زخم دلهای و در مانده زیار	نشود به مکر بر هم عشق

<p>و م روح القدس کجاست که با اول آفر از میان بر خاست بیچ دانی ز علم الاسماء زانکه در ستر هر سستی دید موج توحید در بر بوده دلم</p>	<p>عسی آورد ز مریم عشق کادم عشق کشت خام عشق نامور از چه کشت آدم عشق کاشکارت ام عظم عشق ناشنید ز قلاطم یم عشق</p>
<p>همه جالعتش معاینه بین بکریخ از حصه ستر آینه بین</p>	
<p>این خاکی بروی نجس از از خوابات کن عمارت ل صیحه امیزدی بنسب و خیز نستی تکیه کا عقل اگر با سیلمان عقل هر که نشست بیچ دانی نشان مردی پست ورنه دارند جانور مانیز جلوه غیب برتند بشود</p>	<p>هوش داری بکیر پمانه سجده کرد خانه ویرانه خوش بزن نغمه ای ستانه ناله کن چون ستون خانه چه براسد ز دیو دیوانه هر که ارمی است مردانه ریش در چانه موی در خانه خسرا از خاک سرزند وانه</p>

آشنا کرد در محیط

هر که از خویش گشت بیگانه

آفتاب وجود سرزد و ما

دور شمعیم، سحر پروانه

طلع الصبح ای حقیقت بین

سر و حدت بگویت یانه

همه چالشش معاینه بین

یک رخ از صد هزار آینه بین

آن کل کرده با چمن بدرود

بور و دشمن هزار شکر درود

باز این آسمان شعبده باز

آن باطلی که بسته بود گشود

حقه باز فلک بر دستی

بیکم و بیش حد سحر چه بود

راستی فرودین قیامت کرد

زنده کرد آنچه در خنجران سود

کل که از دست برد کلچیان

از وجودش نه تار ماند و نه پود

سرش از شاخ رخ رکنه

باز از افق غیب سرزد و زد

حجت و حشر اتماما کن

کان کل رفته باز گشت نمود

بمان ز ملک و بو که پارت

آمد مسال و خرقی افزود

سرخ کل را بر رخ که ناخن زد

کامد این گونه چپه خون بود

دین عجب که چهره خویش

هر که دیدار کرد شد خوشنود

با دو صد سلو دوروی بکشد	با هزاران بیک و اش غمزد
اگر چه با خام خطر تان نرسد	سرو حدت نمود گفت و شنود
لیک معنی دل همی تابد	نتوان چهره خور بکل اندود
خرم کی نیست خود حقیقت کل	وان کی بود دست و خواهد بود
غدیسی بکین وحدت	سراطوار کل و خوب سروود
همه جالعتش معاینه بین یکرخ از صد فرآینه بین	
بهیشتی خشتی است پر اشجار	که همی امن و راحت آرد بار
بود اندر بهشت بخر س	آدم آن سوده لوحینه دار
سالم از صد نه نشیب و فراز	فارغ از غصه کم و بسیار
حق بدو گفت خوش بچشم بهشت	باش از هر دخت بر خور دار
تا که پوسته خوب و خوش بماند	نخوری از درخت هس زنیهار
بود اشرازدخت دانش خود	لاجرم ماند خسته و افکار
دید خور و آشیم و اش عود	گردانیده بهر پوشش عار
بنیوا بود بر کس نیست	گشت آن زار را بجای ازار

میزاین کفسته آنکه نادانی	عقل عارست و هوشمندی ناز
بکلم تا عقل ز پای	دوشش رفتم بد که غماز
پیر میخانه ام کراست کرد	بکفتم داد ساغری سرشار
هوش هستی برفت باز آمد	کوشش مستی که بشود اسرار
می شنیدم که فاش می پرده	زخمه چنگ گفت و نغمه تار

همه جالغش معاینه بین
یکرخ از صد هزار آینه بین

ماسوی مرده عارفان زنده	خلعت جانان بر ازنده
آفتابند و پرورنده کون	خواجگانند خلقان بنده
راه حق بسته اند دیافه آن	چونکه جوینده است یابنده
بست از پر تو غایتشان	بملک کائنات شرمند
ضمیر چرخ را بهم شکنند	کج رود کمر سپهر گردند
قیسه از دعایشان باده	ریشه ظلم را کند کند
دیده اند در هیال کل توحید	تو صبح ازل فروزنده
صحنم جذب حق کشانیدم	بسوی گلستان شتابنده

<p>سبز زار کوهکان دیم بود کلهای نغز نگار نک من بحیرت که بنکرم بکدم دست بر کفنی زدم ناکاه</p>	<p>چرخ پر از نجوم رخشند همه دلکش تمام زمینده ز نیمه خستران تابنده نخچه شکفت و گفت بخنده</p>
<p>همه جا طلعتش معاینه بین یکمخ از صد سحر آینه من</p>	
<p>برد زلفین او تساردم کار دل ناله بار دل اندوه اسب و ناله است اعتبار کمان در خرابات نزل منکر بپریم تابیاب طره دوست جلوه از جمال شام غیب کفتم اندر ره وصال آخر آبجه نام که یار عاشق کش ناکمانی سر و ش عالم شوق</p>	<p>تیره شد سخت روز کار دلم ده چه خوب است کار دلم نقد و فاقه است اعتبار دلم که بود لامکان دیار دلم بودی ای کاشکی نبرد دلم دوش آید بر بگذارد دلم تا کی و چند انتظار دلم نیت در فکر حال زار دلم گفت و بر بود خستیار دلم</p>

همه چالشش معاینه من
یکمخ از صد سترانه من

چهره دوست از نقاب کجاست	روی این شش اسباب کجاست
غیران کیوی سسل یار	در ره عشق چو تاب کجاست
پیر سخانه خانه اش آباد	کز گرم گفت اخراج کجاست
ساغ باوه بیجا بم داد	با خرابان حساب کجاست
آفت مرد هوش بیدار است	داروی بهوشی و خواب کجاست
چاره این خیال سودانی	یک صراحی شراب ناب کجاست
همه در آستان حضرت است	ماز جوایان که انجناب کجاست
قصه بوجوب میگویم	یک سخن فخم بکتیاب کجاست
روز روشن گرفته شمع بدست	در میان که آفتاب کجاست
در خم مابده غوطه و شب در	ست پرسد خم شراب کجاست
ماهیان نذیده غیر از آب	پرس پرسان هم که آب کجاست
ویده ات احباب کثرت است	ورنه از روی احباب کجاست
همه چالشش معاینه من	یکمخ از صد سترانه من

هر که جای در خرابات است
فارغ از حادثات و افات است

اندر روزگار چند خوری	باده خور بادیه اصل لذت است
می چو صبح در زجابه جام	کف ساقش همچو شکفته است
سوی جان سپای خم نشین	اریغنی فتم سیقات است
لوح دل صاف و ساده کن نگاه	اندر الواح نقش تو ریخته است
شاه خوبان بمن چه تازی است	که دل از جلوه رخت بایسته است
ای دور و زاهد ریائی خام	باطنت کرک و ظاهر ثبات است
بت پرستی خافیه بخود آ	هر چه کوئی خدا خرافات است
لا بختی و لیک تا ا لا	دیر ماندی لای تولات است
لا اله الا تو فی من الا اله	فرق من با تو نفسی و ثبات است
نیک بنکر فتم و جبه اله	همه جاسم کاه افات است
جز یکی نیست جلوه اش مثل	چهره رهنه مرآت است

همه جلقش معاینه من
مگر از صد حسد آینه من

پیش ما غیبت و حضور یکی است	راستی ماتم و سرور یکی است
غم و شادی تفاوتی نکند	نزد آنان که سوک و سوز یکست
از بیابان امن عشق برود	که چراگاه شیر و کور یکست
کبریا فی حق چو کرد ظهور	با سلیمان مقام سوز یکست
دست تقدیر چون تافی یافت	ضعف در پنج پا که زور یکست
جاء کن کو بر آتش بساش	در بر فسلان عویر یکی است
کز نه منی تو روی او چه عجب	روز و شب پیش چشم کور یکست
هر که اید نیست در نظرش	ایه اطل و احس در یکست
مشرق و مغرب از میان بردا	که صب صبا و نور یکی است
از بنی خوان الا الی الله را	بخند مرج امور یکی است
نور خورشید ز در و زنها	رو زنه که هر سوز نور یکی است
دو بسن آنکه در مطا هر کون	پشمارند و ان ظهور یکی است

همه جالوتش معاینه بین
یک رخ از صد هزار آینه بین

کار کستی که جمله تو در دست	همه در جای خود بجا و کج است
----------------------------	-----------------------------

اثر لطف و قدا و میدان
 شد سیاهی پدید بختی لطف
 پی جمعیت پریشانی است
 من گویم پاشش تخم طلب
 تا بچوکان غیب بر بایند
 بار جانانه سخن پرداز
 خوش نشین سر و من بچشم
 سر توحید با تو باید گفت
 کار گیر و کنیم امید من
 هم ز حافظ شنو هم از بنده
 دل سر پرده محبت است

هر چه تریاق دوست ز هر حد است
 وین کجی راستی ان ابرو است
 آنچه آشفتنی در آن کیست
 این قدر دان که جذبه خود است
 این دل افتاده همچون گوست
 که ز جانت زیاد دارم دوست
 سر در جای دامال جوت
 هر کسی رانه تاب این نبرد
 هر چه بینی تجلی یک رست
 اگر چه بگوئی سخن زانوست
 دیده آینه و اطلعت است

همه جالعتش معاینه بین
 یکسوخ از صد هزارین

تا قدم در ره سلوک زدیم
 مردوان چشمه زین بقیسین

پای بر فسر ملوک زدیم
 آب بر آتش شکوک زدیم

فلک پر کلک هزاران بار	خرقه ما درید و کوک زدیم
گاه با حاجیان بر اصف	میز چون اشتران بوک زدیم
در شب شعور و روز منی	عشق لیس بر بوک زدیم
گاه با برهمن مکیش بنود	لافا از کتاب بوک زدیم
بر زر و شتیان بیا تم زند	خانه خود بزمک بوک زدیم
بایهودان به بیت لحم شدیم	کحمک بکمک از بوک زدیم
بانصاری پیشین بکل روح	بجد اچک و خلوک زدیم
در همه کار خانهای حل	هر کسی هر چه بافت و زدیم
مدعی گفت حرف حق نزنند	هر چه خواهد کند بگو که زدیم

همه جالش معاینه بین

یکرخ از صد هزار آینه بین

قصیده شصت و نه که در عید غدیر مجلس سیمی است
فیض آثار تقدیم کرده اند بخواجه شمس جناب
عفرا ن باب میرزا سعید خان وزیر متولی بای
و تمام این سمط بدست نیامد مگر چند بند هر کو

شعده کفایه در قائل

ای لبر و رخ رخ فرخنده شایل	وای دولت حسن آمده بر روی مایل
خال تو نشان تو دیکه سوت حایل	دیوانه دل ما بدوشش تو سلال

ان سلسله را چون ل مادر خور و قائل
بر کردن یک سلسله منت بنده ای باز

ای محرم کوی تو دل عامی و عارف	ایچهره توقبله ارباب معارف
تو کعبه حسنی و تیان جول تو طائف	واندر محرم روی قوی ای کان لطائف

زلف تو از اردوی که انجمن خائف
لرزان پریشان است چون دروسیه

سرمایگزینا که چه آرد سر ما	اگر ما بدر نکیم کشتمان همه سر ما
زان آتش سیال فروزنده میسنا	کن سینه سوزانم غیرت و حسنا

تا هست بزم اندر این آب شررزا
لها روا عسار که عار آید مژنا

از سطوت سرما ز چه سوراخ بسورخ	در خانه خریدستی ای لعبت کتماخ
یک ساغوی میزن در باغ شوازا	پوشیده بین از برف زیر و زبرخ

	ای شوخ اما نظر و الفتن نقد شاخ شیخی است که اسید کند جاده و دود	
مهرم دل آن کو ز طرب فرو نباشد کر فصل نستاند دم سهو نباشد	در خاطرش از سر دمی کرد نباشد بی باده زید مرد مکر و نباشد	
	کرد و نباشد چه غم دارد و نباشد کز بک در حق از است شکو نباشد	
این جاده بردی هم بکاره نشوید پس باده بدست آرید همواره نشوید	سنباب و خزار دارد بکاره نشوید با یکدگر انگاه که گرمید بجا نشوید	
	ز نهار حریفان ز من این بند نشوید از بند که بر می برد مرد مشیو	
هر چند که در روز و شبی حیدر سهلت اگر بیک روز بی باده برم	بخشد که شمع و دی حضرت داور خیز آب معطر زن بر نار مظهر	
	باید بچنین روزی با ذیل مظهر در مجلس پاکان شوم و محفل ابرار	
زان غم قدیمی که رخسار عصیر است زان می که یکی از اثرش جرم ابراست		

زانی که از او نشاء انسان گیر است	زانی که کسارنده او حق قدیر است
----------------------------------	--------------------------------

	زان باده که مخانه او ختم قدیر است	
--	-----------------------------------	--

	یسا قی قدسی کرم ساغر شمار	
--	---------------------------	--

حق گفت به پیغمبر خوش دار و فنا	در عالم ذرات که خواندیم شمار را
کفیم استی و شنیدیم بی را	یک عالم فرد کرام و ربی را

	با خلق بیامازه کن انعمه خدا را	
--	--------------------------------	--

	ای سید کل فخر رسل احمد مختار	
--	------------------------------	--

همچون کربان تکلم چه کنی صوم	بی رمز با ازل تسلیع کن انقوم
بیدار علی باش بر انگیز تو از نوم	این قوم کراخ آب و سپهر تو از لوم

	عدن صایت کن و فرمای که ایوم	
--	-----------------------------	--

	اکلت لکم و نیکم ای زمره انصار	
--	-------------------------------	--

او زنگ مجازی است سلطان مجازی	چون صورت رحمن دید کرسی مجازی
از عرش فرشته بر فرز فراری	بر خواندگی خطبه تازی بدداری

	کوته نظر از گفت آنچه مجازی	
--	----------------------------	--

	حق خواست حقیقت شود امروز بد	
--	-----------------------------	--

انگاه علی راز کرم گشت طلب خواہ	بگریزد چو از مهر علی جابر شاه
این نکته عیان شد کہ بنی محروم ولی ما	بگرفت چو خیمبر بازوی بدالہ

برداشت علی را بمقام در رضاہ	
انسان کہ برقت بشد از خطہ نزار	

خمود بنی کاین حکم از عالم بالات	امروز چو در رتبہ علی از مہرہ علی ست
در ملک ولایت ولی و ولی والایست	ہر کونہ تصرف کند او از ہمہ ولایت

بایست بداند کہ علی سید و مولای	
انکس کہ مرا مولایم بداند و سالای	

بخواہد مرا ہر چند شاعر نتوان گفت	چونکہ ہمہ پیر را سا حزن توان گفت
ما انکہ بسی نکتہ نظر ہر نتوان گفت	راز دل فاطر بد فاطر نتوان گفت

کن بحسین خاطر قادر نتوان گفت	
دم در کش و یکبارہ میا از نو گفتار	

منبت لیسب

منظومہ است کہ در اوقات اقامت ستر من راجی مود
زیادہ برین بدست نیامد شست نہ خروار است و کم نیامد

بِسْمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أقرب اسم إلى العظيم	العالم المقدر الحكيم
كاشف كل كربة وازل	ما نزع كل نفسة وفضل
بفضله خلق الانسا	علمه البيان والقرآنا
قد اخذ البشاق ثم ذكره	قد رثم السبيل سيره
ما ترك الناس مضامين	وارسل الرسل لا يضحك
انزل للناس بآية من	في صحف مرفوعة مطهرة
ما يصلح العايش والمعاد	ويدفع الطغيان والفساد
واسس الشرع بنظم حكم	وعلم الانسان ما لم يعلم
احمد حمد ايجاذي كرم	اشكره شكر ايجازي نعم
ثم الصلوة والسلام الدائم	على الرسول الطهري الحكام
المحببي المنتجب المحبة	والمصطفى المنتجب المحمدا
وجوده في الوضع ثم الشرع	احل وكل الانبياء كافر
كتاب الكريم نور وضياء	سنة اقوام شرع انبياء

وآله العرفه و مع القدم	معاون اعلم اصول الحكم
و بعد فالعبد الاثم المتهن	المستحي برتبة ابو الحسن
يقول شكر المزيه الرحمه	ثم انشا لا يجدث الثمة
اخواني الساعين في الاصول	ابا لعين غايه الوصول
في الكتاب الدليم ينطق	بالحق و هو نور علم شرق
نور هدي اشرق من صبح الابل	بالحق انزلنا و بالحق نزل
فيه لعمري ميت السبب	به بدت نهايه التهذيب
و كم تركت النوم في اقبالي	حتى نظمت هذه السألي
قل لذي في سبل الحقد شي	ذلك فضل الله يؤتي من يشاء
جاءت فيه فداي سبله	صرت نزله فاعلى نزل
كنت حريصا في العلي بطبع	اجد فحيسا وانا بن سبع
فاحمد الله الذي هدانا	لفضله من غيره اغنا
هذي الدار اري مذبت نظم	و اشملت بالكت العظم
سيتسب سطوته الاصول	و رجت فيها حاصل المحصول
و في اصول بفتح للقوة نمتي	رسم اضافي و رسم علمي

فالاصل مبني الشيء في الحكم
 والفقه الفهم وعند الله
 طيبة الطريق لا ينافي
 والعلم بالكل وان يرب
 وباعتباره الاضافي اذ علم
 بعلم بالادلة المفصلة
 غاية الفوز الى التهديد
 موضوعه عند اولى الكمال
 وعلمه عند ذوي الدراية
 ان الذي عرفه كفيلا
 ان لزم من علمه الانارة
 والعلم لا يجده عند الغور
 في له من ترتيب سورته
 الظن بالامراة في راجح
 مرجوح الوهم بالمساوي

في عرفنا دولة الاحكام
 اعلم بالاحكام وادلة
 قطعية بحكم لدى الانصاف
 ليكنه التيقن القريب
 فاعتبار على قدر رسم
 فرعية الاحكام من حيث حالتها
 والرفع عن مذلة التقليد
 ادلة الفقه على الاجمال
 كالفقه واجب على الكفاية
 لعلم شيء غيره ليس
 للظن بالغيرة الامارة
 لانه مستلزم للدر
 للوصول بالغير سمي بنظر
 متقن الخلاف مع صالح
 والشك في المتقن المتساوي

جمل بسط عدم لعلم فقط	مركب مع اعتقاد خسلط
حقيقه تعلم لسمات	البحرزم والتبسين والاثبات
ان خطاب انه حكم الشرع	والحكم بالتكليف وبالوضع
احكامنا انتمته في المصير	ورج في الاقضاء والتحسير
وكل ما تار كه مذموم	فواجب ولازم محموم
قد دفع القوم الى العناية	لنقض بالتحسير والكفاية
وكل ما فاعله مدحور	فانه المحرام والمخطور
ما فعله مرغبت محبوب	وتركه جاز قد امدوب
ترك الاولى ثم بالمخطور	قد اطلق المكروه في الماثور
وان تساوى الفعل وتركه	باح اذ شاع وامعه قضا
افضل قد يوصف بالمتعة اذ	توافق الشريعة معه خند
او اسقط القضاء والا حاد	هذان معني صحة لعباد
وصحة توخذ في العقود	حصول ذاك الاثر المقصود
واباطل معنيها فاضف	وهو مع الفاسد في المعنى رد
وباعتبارين لي ولي لظن	يقال للفعل قبيح وحسن

و فی تفسیر ان للمفسر له

والذی لا یوجب التایید

و للقیح معیان قاطبا

والذم بالقول و بالترك خط

لولا بنی فالقول السالمة

و العقل عندنا بنی و اصل

لان من ضرورة الوجدان

کذاک قبح الظلم و الکذب المضم

بذا علی النفوس الشاعره

و سره ایضا بالطلب یح

بنفی بذالمطلب السدید

و یرفع التکلیف من کلها

و باضطرار الناس طرانی

والای من کتابه المبسوط

و یل الاختیار بنفی الاول

و هو الذی للفقیر ان یفعل

لیحلب الملام و التفسیر

للحسن بمعنیه فاقبلا

کذاک بالفعل و بالترك حفظ

بالحسن و القبح لدینا حاکمه

میزان حق فی القضاء عاد

بدرک حسن العدل و الان

و نقول للعقل قد مضى

لا غر و ان خالفنا الا عره

بذا یقر منکر الشرايع

یفید باب الوعد و الوعید

و من یستلزم افحام الرسل

من انکر العقل منها استدل

ممثل و ما کنا معد بین

و اسمع ند سمعته فاؤلا

و شكر لمنعم بالعقل ثبت	ولم يجب معرفة انه نقت
وان خوف النفس منه را	والعلم بالوجوب قد حاصل
طوته بعقل لهذا كافي	وجج الحسم وجوه واسب
وحكم الاشياء قبل شرع و	اباحه عندي على الاطلاق
وعند قوم في الضروريات	وفي سواها يحظر عقلاآت
تمسك بحسم خفيف الوب	فجج تصرف بغير الاذن
رد بان لعقل ذو استقلال	بحسن الحسن الاستقلال
وما بدا من عقلا الانكار	في جلب نفع ما به اضرا
يفعل ان جاء بوجه مختلف	فهو بالاجزاء وبقصص شفيف
ليمكن ما يوتي بوجه واحد	في مورد القسمة غير وارد
وفعل بالشروط والاجزاء	يحصل منه صفة الاحسن
منعاه اسقاط التعبد به	وقيل اسقاط القضاء فاعبه
في الوقت فعل الواجب الو	وفعل بعد الانقضاء قضاء
وفعل فيه ثانيا اراده	تحلل في الاول اعاده
له عاشر بعد النظر بالموت قد	عصى ترك اول الوقت لمعد

فعله في ثاني الوقت ادا
 رد بان الظن خلفه ظهر
 ان اخر الفعل وقد ظن ايقا
 وثبت القضا في المكتوب
 في لاصل مع هذه الادارات
 حصل وجوبه لما منع قد منع
 ما جاز فعله بحكم الشرع
 فهو غنية وما جاز معه
 بالوضع جاد لالة اللغات
 ارادة المختار وضع لمبني
 يصلح للتخصيص جدا صالح
 كيف ولو كانت نفس الذات
 يوصي الى التوقيف في وضع
 وآية فيها خلاف الالة
 يعطى صلاحيتها في الكل

وقد قضى القاضي بانه قضا
 والوقت باق فالاداء معتبر
 مجاه الموت وحيا ما عصى
 عند وجود سبب الوجوب
 مع الوجوب والترك واما
 في العقل والشرع واما لانه
 لا مع قيام مقتضى المنع
 فخصه اذ بعد منع شرعه
 وقال بعض النحاة بالذات
 اذ في حضور اللفظ سبق لمعنى
 فليس ترجيح بلا مرجح
 لما اختلفت شي من اللغات
 وعلم آدم الاسماء كلها
 عدت من الايات ايضا مؤنة
 ان لسان القوم قبل الرسل

و المعاني الدارات اللازمة	كلمة بوضع لفظها كما
لكون داع وابتعاد المانع	مع كمال القدرة للوضع
وما سواها وضعها لم يلزم	يلزم ما لا يتناهي فانهم
اللفظ ان لم يكن معنى طابقه	وضعا فلهي دلالة لطابقه
بما يجوز اللازم ان لم يكن	تضمن ثم التزام اخذ
ما دل بالطابق ان لم يقصد	بجزء الدلالة في المقصد
بجزء معناه فسمه فسادا	وسمه مركبا ان قصد
ما يمنع الشركة جزئيا وحي	وقل له كليا ان لم يمنع
وهو الى غمته اقسام رقي	والبحث عنها كما طاف في المطلق
واللفظ ايضا بلحاظ قسم	باسم فصل واداة ينقسم

چون

دیوان مبسوط و کتاب مخصوص در دست نبود آنچه
از زبانها و مارهای کاغذ دیده و شنیده شود
انمحصرت میث و تبرکات ثبت گردید و بانه التوفیق
و علیه السکون

زان در خم زلف توره شانه گرفتیم	کاخچا من دل خانه و کاشانه گرفتیم
خوشید و جویم بکیرم جها را	چون شمع بنالیم که پروانه گرفتیم
هرج فلک انداخت مرا کج خوشا	ما کج صفت گوشه ویرانه گرفتیم
آسوده بماند بجراب و منبر	ای مسجدیان ماره میخانه گرفتیم
از دوشش ریافتد سالوشیدیم	وز دست بتی ساغومستان گرفتیم
هر راه که مطرب زد در گوش سپیم	هر بند که ناصح داد افسانه گرفتیم
ما باده پرستان که مرا عهد کهن بود	شد تازه چوپیان همه بنیاده گرفتیم
زین پس من آن خوشه انکور سر خم	صد شکر دل از سبزه صد دانه گرفتیم
در ملک سلیمان خردخت فکندیم	تا باج از آن آصف یوانه گرفتیم
بی مایه فروشید بسی ناز و تجربه	یاران بگرفتند ولی مانده گرفتیم
اینان زمان را همه اطوار زمان بود	مادامی مردان را مردانه گرفتیم

ای دل نه پی کفرونه و هتیه بینش

نه نخره بدن شونه گرفتار بدنش

از نقش یا جبهه تر و زویر فروشوی

از صومعه بیرون شود مسکده نشین

زین پس ز پی عشق بتی ما حسین باش

یکجند خان بودی یکجند حسین باش

مانند صراحی چه شوی تیره بدست
مانند سال چه فتادی بیانه
در تخمین خاص ایسه الامرار
در پرتوان میر سخن پرور با ذل
خوبش بدان پایه رسیده است که دیگر

بچون خم می صاف دل و کوشش
چون شیشه یک طای بیاسای و نین
در حضرت اسکت غلبرین باش
با دولت و قبال خدا و قرین باش
با وی نتوان گفت که با ما به از این باش

چون باور من گشت و نگهداری من کرد
یارب تو بهر حالش بویسته معین باش

ای صدف دیوانه اگر طبع تو بخیلی است
لوطی نشیندیم پیکلی کند آخسر
دوخ رود و پرس از پدر حبه کر و شیش
باروت مکر کوفه تر ثقبه مات

باشل منی جنگ کن این چه دنگی است
ای روبه شیر از کجوا این چه پیکلی است
ان خان دروغی که از او نام تو نکلی است
کاین طبع تو گیرنده چه باروت فکلی است

حق تو بجهت است و در دزد کرازی
روح پدرت شاد که چنان حق تو دنگی است

آصف دیوانه گفته بود خوشان
لوطی شیر از کاش شیر آنی

در نظر من بود معاینه کاشان
اما که بکاشان کند مغر تو پاشان

یشی و با قوچ سر بر چه کداری

ز سمت آفرشوی نظیحه تو چنان

رو سیاهم را بر بین و دست جان ^{بغل}

غافل که نشب را بود ایام بهران ^{بغل}

کوه خجانت دل بس لعل زخشان ^{بغل}

دائم زن غمیده یک طفل گریان ^{بغل}

برشته از باغ جان کیده سته ریحان ^{بغل}

شبهای و شن دشت امانه تابان ^{بغل}

نشب که غور دم نوش او تا صبح ^{بغل}

از چشم غبارم بین غازی اگر صین ^{بغل}

ایشاه مردان کنیز کرد دست مردم ^{بغل}

ای طره ات را بوی جان رویت مکر زنتان

سوسنی بد و بضیا کن با قبطیان غنچ خاکن

اینست روشن را کن بچند نهان ^{بغل}

بناب آب که داریم تا خراب شویم

چو زلف ساتی دائم به صبح و تاب شویم

سیان خم نشینیم و خود شراب شویم

همی بخرج در آیم و آفتاب شویم

خوشامی که خراب از شراب ناب شویم

رو اندر که نست کشیم از ساغر

طریق حکمت است تا فدا طون و

چو ذره رقص کنان در هوای او روی

اگر کرد جان طوق حدش نسیم

زمین نه کشش باک از قاشیم

صبر و سحر میرد طرد و لرزای تو	برده هوش سید و غمزه خوش نای تو
من که بسج عالم چاره گذار بر غم	زندگی آورد و هم مرده ام از برای تو
شاه و شان بخت منم ریزه خواران نعمت	خسرو ملک بستم کاهه ام کدای تو

سوسیم چو جان تن باش تو شمع بخت
جان هزار همچو من ای به من فدای تو

خون ماریز که شیره تو تیز است	بردی تو تا چند کج دارد و میر است
کر بادل غمیده سر صلیح نداری	پس عزاهات اچیت که در جنگ و کرب است
هر ساد که با مهر تو آتش نقش	از صحنه ذل پاک کند ابل تیز است

تسلیم شدن سر کوی تو بخواری
در ندب من حاصل عمر غریب است

ای برده نکاهت دل صاحب نظر ترا	طرفی نبود از نکت بی بصران را
ان را که سفر با تو کند یاد وطنیت	آری نبود یاد وطن خوش گذران را
گویند که نزدیک وطن شد به خوش باش	یار بچشم دوری این هم سفران را
نات بزبان ماورم از بیم قیسان	مقصود توئی کر چه نخواهم دگران را
از دولت عشق است سرفراز دگر نه	آدم چه شرف داشت دگر جانوران را

هر یک ز رفیقان بی کسب نهی رفت	عشق تو کفایت کرد و ما بهیستران را
-------------------------------	-----------------------------------

بر این آه محرکاه و فغانهای شبانه	ترسم که خبر دارم که بخبران را
----------------------------------	-------------------------------

هسته که در این روز کار یار ندارد	و ای برادرش که روز کار ندارد
دست نخارین آن خار کیسه و	هر که ز خون برخش نگار ندارد
سنگ دلاست زن شیشه تبسم	سنگد لاشیه اعتبار ندارد
کار دلم عشق و بار دل همه اندوه	کس به از این هیچ کار و باز ندارد

روی ترا ماه کفتم و بختا بود	ماه چو توفلف تا بدار ندارد
-----------------------------	----------------------------

تن سالم وز رو افرو آیام شب است	ز نهار میاسای که گیتی ثبات است
خوش باش و کمر پاش بی کوش قبح است	در جام نکوبین که جان نفش بر آب است
گر حسیبه الظمان بر خوانده از قرآن	ای تشنه چه سحوی اینجا که سرب است
تا سماعه ز نیر نصیبی رسد از می	در شرب قل لی ہی خمر که صواب است
ای ساقی سرست بر ازنده خوش است	بر خیزد شرابم ده بر کو که شراب است
بپذیر من تا که یکایک بشمارم	هر خمر که شایسته بزم می نام است

باز است و ندیم است او بیاست گشت	چنگت چنانست دلف و چنگ در است
منت کش از چهره کثرت دست و پا	بگذارتیم را اینجا ای که آب است
اندم که گران شد سرت از باد و سبک	تا خواب که خویش که شایان تو خوبست

زان پیش که بدوش کشت برادریم
تا بر تو نهند که این ست خراب است

بر آینه پر گشته است و آینه میریزد	بسا غوغای آتش باوه رهاست میریزد
بیاراده نجاک پاک اینجا یتیم کن	ریا آب ره ای اینجا یک پانه میریزد
اگر جل سال در مسجد شیدم رنج بجا	کنا هم از عینی خدمت اینجا میریزد
مراد بر سر دست او کشیده تیغ از ابر	نمیدانم که میریزد مرا خون یا میریزد
بجان کیم که پیش از مرگ بیرون زن کا	تو غافل ناکهسانی سقف این کاشانه
مراد بسته موئی است ای شاد محی	که از یک تار زلفش صد دل دیوانه
چه پروا کرده بی پروا و بانی که غفا	بیای شمع نخل کم از پروا میریزد

بسک که بری این نظم را پروا ختم آری
که از طبع که زاکو هر که اند میریزد

خسرم آنان که پی عشق بخاری گیرند	و امن باری و از خلق کناری گیرند
---------------------------------	---------------------------------

بارها تجسس به کردیم و ندیدیم خلق	که زود دشمنان محنت زده باری گیرند
چشم خوبان نظر لطف کند مردم ری	نشینند آنکه زما گوشه کاری گیرند
سر کرانند چو شب همه از غم غوغا	باشن تا صبح شود در دلتخاری گیرند
دل و دلدازنها دند قرار می فلک	بجاریست که کند اشت قرار می گیرند
روشن از آیه آن بزرگ من فی التا	که ره خام و لان از قف ناری گیرند

ان کسانیکه شنیدند سخنها می کلیم
عاشق به که پی عجل و خوار می گیرند

باز کیستی در دست صبا می بسیم	با که گویم که ز دست تو چای می بسیم
قفسه حسن ترا از همه کس می شنوم	جلوه روی ترا در همه جای می بسیم
محب فتنه در این شهر زمی داند دست	که چه من اینده از چشم تمامی بسیم
هرگز از کوی خسرا بات نکر و نرو	که من اینطایفه بی روی دریا می بسیم
پای از دایره در دستان می بگشتم	صدقش نیست در این حلقه صفا می بسیم
نوت باز و عشق بزور و دل سنگ	سوی عصرم و در برق سنا می بسیم
بت پرستان خداییت تو حیدر	احمدی آمده از کوه حسرا می بسیم
زاهد کور و دل دیده زرق بسته برده	که تو خود بینی من نور خدا می بسیم

تو نمی بینی و من حرف ندارم باری
ماند نسیم ز شمشیر که عمری است در او
شعر می گویم و اما تو سپندار که
دولت فقر مرزاد که از بهت دست

تو بمن بحث مفر ما که چه ابرامی نسیم
من سر خود زن خویش جدا می نسیم
در خوف و در جامد و بجای نسیم
شاه را در بر خود کم ز که ابرامی نسیم

من جان روز که در لف تو پاست نسیم
خوشتن از به قید را می نسیم

از ما بگریزید که ما ست و ملکیم
کر با می صفا باشد در زری آیم
از کج روی چرخ گمان شده ملک
انجا که ملاطم که ابواج بلاست
ساتی چه دهری جام که ما نازده نسیم
در مرکز اسلام باد او چو پر کا
ما طالب صلحیم عمومی و خصوصی

با ما ستیزید که ما شیر و ملکیم
در دست جفا آید در نمی نسیم
در است روی است بماند خدیم
ما غوطه خور تخته آن بسچو نسیم
مطرب چه زنی خنک که بی رنگ نسیم
سر کشته بر دیم دزد و نسیم
با عاصه و با خاصه از نزدی نسیم

ناشکند از روضه اسلام کل صلح
ما غصه صفت خون حکری با دل نسیم

ب جوئی لب یار و لب جامم هوس است	تانه جوئی که از این هر دو کلامم هوس است
می و معشوق لب لب چو کنی و در خوش است	ساده پخته چو شد باده خامم هوس است
سرخ دل در طمع دانه خال تو پرید	اکفتم از طره نو گفت که دلم هوس است
تا کی کوفت توان طبل نهان زیر کلیم	نوبت عشق زن بر لب بامم هوس است
آسمان سستی آید و لاری رض نصیب	گفت ته جرعه از کاس کرمم هوس است
حاجیان رو بکرم من سوی بختانه روم	بازی همسران بیت حرامم هوس است

حکمت است که بادوست سخن بیاکنیم

باقی عمر نه حکمت نه کلامم هوس است

چون مرا هوش و خرد روح کز اغصه افت

از شهر لونه در ضمن مرسله به نو آب تطاب افت
والا آقا سی سلطان محمد شاه دام امت ابالی بی بی
مرقوم داشته اند

هر چند که دور از توره پونه گرفتیم	جز در هفت صفا پونه گرفتیم
تخت بسی پونه مانی کل کونه	دید ی که چسکونه دل از آن کز گرفتیم
بیمت شامانه سلطان طریقت	کونی بره کردون کردونه گرفتیم

بگرفت چو ملک دل از او گرفت
کمر دل صاب دل ایسکه نه گرفت

از جمله قصید است که بعد از غزل و تفصیل از
ایالت خراسان در ترصیه خاطر مرحوم شاه
سلطان مراد میرزا حسام السلطنه حکمران خراسان
قلی و رسال شته اند

ستاره شعبه بارت و چرخ فسون
مقام جاه سلیمان بد بود کوه
هزار نقش بر آرد خلاف یکدیگر
کزیده راعی اشتر با لک شتر
که جز تو کس نبرد حکمران این کشور
که کرد بهرنی ابن عسم او حیدر
که ز فستج هری در زمانه گشت
هماره آیت نصر عزت اندر بر
که گشت دشمن طامس غیر خوبی پر

زمانه نسله نواز است و هر دوین
اگر نه سفله نواز است آن چرا داده است
اگر نه شعبه بارت این چرا هر دم
اگر نه گشته خوف روزگار حیرت
بسی تجربه دیدیم و باز می بینیم
تو هم شاهی و از بهر شاهان کردی
که ز خاک خراسان فسانه شد در
همیشه رایت فتح نسبت اندر دست
عدو اگر تو بد کرد از کمال تو بود

کمال غنت نقص آورد دست بین	خمیده کرد شاخ شجر ز فوط ثمر
ستاره کرده فرون از شماره است بخت	ولی خوف و کوف است خاص شمس
عد و بهمت اگر از تو زشت گفت بخت	جل جلود خرب غیب گشت غبر

غزل مرحوم خواجه حافظ شیرازی علیه الرحمه را
تضمین و تخمین فرموده اند

ابروت کما نیت که تیرش خطا نیت	هر چند که سهم دل من غیر جان نیت
یکدل ز کند سر زلف تو را نیت	اگر نیت که افتاده آن لطف دانا نیت

در بگذری نیت که دمی زبلا نیت

در جبهه خشنده تر از تو شایسته است	امروز ترا دعوی غر شید کلاهی است
اقیم جمال تو بهالاستنای است	روی تو مکر آینه لطف آئینه است

حقا که چنین است در این روی تو

ای موی تو بنکسته بهاشک خطا	از راه خطا بگذر و بگذر از خدا
استه مکن خاطر از باب صفارا	از بجز خدا زلف مبارای که ما را

شب نیت که صد عیده به باد صبا

ای دلبر طناز یار سم نو آسوز	اگر که بدل سوختن چهره و بیفروز
-----------------------------	--------------------------------

بی زلف و رخسار هیچ ندانیم شب نو	باز آیی که بپسروی تو ایمان و لغو
---------------------------------	----------------------------------

در بزم حریفان اثر نور و نصیحت

کمرای دل را بکج گویم چه دلیل است	این بس که برف تو کفر فخر و دلیل است
در راه تو افتاده دلم این سبیل است	تبار غریبان سبب ذکر عمل است

جانا کمر انصاف ده در شمع شامیت

زاده بند این رسم دو بینی و تهافت	فرخی کند نزد خدا مجسمه و تخافت
کرد چه تو کعبه شد و قبله ماست	اگر پیر یغان مرشد باشد چه تفاوت

در هیچ سری نیست که سری ز خداست

از منزل هستی بد و صدمه حله دوم	من ذره ناچیزم و از دست ظهورم
حاشا که بیاید بزبان حرف غرورم	کفایت بر خود شنید که من چشمه نورم

داند زرد کان که سزاوار بهایت

از بحر ندیت بود هیچ ند است	اگر مهر و کرامت کنی ارقه و غامت
هرگز نشود سنک بسو عشق و سلا	عاشق چه کند که نخورد تیر علامت

بایح ولا در سیر تر قضا نیست

ایضا غزل خواجہ علیہ الرحمۃ را بختمین فرموده اند

ای لعبت تازی و ایشوخ ارمنی

خست باده چارده بنماید ارمنی

رخشکی نماید روی تو خرمی

صبح است و ژاله میخکد از ابر سهمنی

برک صبح سانود بد جام مکنی

درفدین ییاله علی رنم ای بیار

طل کران بغلقه چک و نی بیار

جامی باده دولت حمشید کی بیار

ساقی بی بیاری یزدان که می بیار

آتشنوی صوت نغنی سوانغی

ایدل کنو کنه کردش کنتی کین است

دور قدح باده تن غم نشین است

می چاره ساز خاطره و کین است

ساقی بوشش باش که غم در کین است

مطرب کجاء ارمن ره که سیرنی

اند م نهال عسرنجی شردید

کز سرنجی می نابت خبر دید

در شام تیره باده فروغ سحر دید

کر صبحدم خمار تور ادر دسر دید

پستانی خار جان به که گینی

خرم دلی که عشق بود در سنمون او

ناموس عقل سخره شود در جنون او

مطرب نواخت دوشش سرود و غوغا

خون پیاله خور که حلال است خون او

در کار باده کوشش که کایت کردی

در در طه حوادث در مانده و کنار	بکسته زور قیم و بگرداب غم و چا
در بحر مانی نمی افتاده ام بیار	ای کشتی نجات من ای ماه یسکار

می تا خلاص نبخشدم از مانی و منی

مطرب بد لنوازی مانند گل شکفت	بیل بنمده سازی شب تا سحر بخت
می خور که سر بکوش من آور و نیک	کفاده تو نقد جوانی زلف بخت

خوش بگذران دشواری این چرخ

بهران کوه و تیره مکن روزگار دل	ای زلف بی قرار تو دار لقا سر دل
حافظ نهال قد تو در جویبار دل	ای سه و سرفراز من ای غمگسار دل

خون خورده تا نشانه تو خواهی که بر کنی

ایضا محمدرضا است

بجو حریف ظریفی ندیم موتمنی	ساع عمر ندارد و بغیر می شنی
دو یار زیر یک دریا و کهن او منی	بیادست یاریم و امن دمنی

فراغی و کتابی و گوشه چمنی

بیار کشتی باده که غرق کنم	بشوی ز آب می سرخ نایسیم
من ای مقام بدینا و آخرت نسیم	چو از ملامت مردم هیچ پرویزیم

اگر چه در بیم است خلق اینجمنی	
پوشش باش گفت پایمال غم نشود	و می که سیکند و بی می و نغم نشود
خس کناه تو سدره کرم نشود	بیا که رونق این کارخانه کم نشود
بزرگ همچو تو می یا فبق همچو منی	
چو برک عیش ز کلین نمی شود چیدن	غنیمت است و می روی سبزه غلظت
بیا که غم ندارد بحال خندیدن	ز تدا و عواویش نمی توان دیدن
در اینجمن که کلمی بوده است یا سمنی	
هر آنکه گوشه عزلت بخوش ماوی داد	کز در راحت آسوده زلف او داد
نه تن بدلت بر خواش و تناداد	هر آنکه کنج قناعت کنج دنیا داد
فروخت یوسف مصری کجترین	
بسان تیره شبانی نمود بهر شعیب	که تو غیب عیان شد کلیم را از حبیب
بروز صفحہ دل پاک کن که درت و عیب	بین در آینه جام نقش بند ی غیب
که کس باید در دین عجب فتی	
اگر بغایت و چهرش خطاب با گفت	حدیث طوبی و حسن المآب با گفت
بروز عشق بچک رباب با گفت	بروز واقعه غم با شراب با گفت

که اعتماد بکس نیست چنین رمنی

بروز کار جوانی که رایگان بگذشت	باغ باد خزان تا که ناکهان بگذشت
زمان دولت شمشاد و ارغوان بگذشت	از این سموم که بر طرف بوستان بگذشت

عجب که رنگ کلی مانند است یامنی

رقب کار و ایام رخسار نکند	من و شکایت از دست او فدای نکند
بغیر صبر کس ایندرد را در او نکند	بصبر کوشش تو ایدل که حق را نکند

چنین غیر یکسانی بدست ابرمنی

چشم زخم سودان خدا ترا حافظ	از خلق هست عناصر تو را خدا حافظ
بجان خواب که خوش گفته بجای حافظ	مزاج دهر تبه شد در این بلا حافظ

کجاست فکر عکسی و رای برمنی

بنکامیکه در اقبال توقف داشتند این ماده ریح
در تائیس مسجد حمیده که ای محضرت قوشوکت سلطان
عبد الحمید خان بنانها ده فرموده اند

مسجد استس با تقوی علی اس سدید	ملک صار لا اسلام ذاقر شید
-------------------------------	---------------------------

فله غل مدید

و هو من عبد الحمید

نور ذات نبال ثاقبات كالتجوم	رحمة يلو على الكفار آيات عيد
-----------------------------	------------------------------

الشياطين رجوم	وبه للدين عيد
---------------	---------------

كف قبط لسائل من فض الوجود	سيفه نير للمخضم وانزلنا الحديد
---------------------------	--------------------------------

بحر حسان وجود	وله باس شديد
---------------	--------------

سهمه يوم الفراء نفذ من سهم لقصا	جله للخصما اقرب من جل الوريد
---------------------------------	------------------------------

وبه ضاق لفضا	وصل كل بعيد
--------------	-------------

بيت قدس نال في الفضل الى الاوقاف	وله من شرف الدين على الاقصى مزيد
----------------------------------	----------------------------------

اني اعلى سبع طباق	فله فخر جب
-------------------	------------

لذت في السر بروح القدس و طاب الليل	مسجد اسس بالتقوى على اسس سيد
------------------------------------	------------------------------

قال ارثه قل	وهو من عبيد ايد
-------------	-----------------

ما ده تاريخ ورفات مرحوم غفران باب منير سعيد
 خان وزير دول خارج كه متولي باشي استين
 عشر نشان حضرت رضا عليه آلاف التحية والثناء
 شده بود فرموده اند

ولقد عاش حميد واقدامات سعيدا	عنه البصر وزير كان في الدهر فريدا
------------------------------	-----------------------------------

غم و نظم و دل نامه اش حفظ مل را	خانه اش و فتح علی را کان لست سید
خلقش بود ملک و ملک و محاکمه	انکه یکنونی خلقش صیران سید
سخن سخت مبان بیاینها می نمانی	یکم نظم معانی کان کالد نصیب
تمش کسب فنون علم اور و ذوق	من مضی فی طلب العلم فقصات شیدا
فطرت نیک نیاوش بود انصار ارد	الله الله چه فادش فوجده ماه فقیه
ملک را موتمن آمد شمع بر انجمن آمد	چون اجل از من آمد صار فی القبر محیا
کان للمجد اباه و من الفخر حماد	بقی الفخر میا ذهب المجد شریا
چون در این بقعه و قیادت حصین	رزق الامن من الله لمن خاف و عید
فضل و ادبش نایاب و مینش	عمل خیر و نیش لیس فی القبر و حید
چون از این در فاشد شکم از ویدر	بلغ السیل ز باشد و ستری سخن شنید
بی تعریف صفاتش خوشم سال و فاش	انده حال هاش حل الفکر مدید

سرانده و پدم تاریخ سر و دم	
و قد عاش حمید و قد مات سعید	

و با و تاریخ نقار خانه سرکار فضل آثار مشهد مقدس رضوی
 علیه السلام است

داشت سر و کبر و درین مرین عجب رتبت	فلک سر و تالی ملک فرو و تبارک
یکی ز نو جوانان برای سال طراز	بطبل کوفت که نقاره خانه ما و مساک

در ماده تاریخ تولد و فاعلی سپر حاجی علام علی بیگ
بالله ایه سر موده اند

ولد علام علی و فاعلی و فاعلی و فاعلی	بوصول مرده با صفا که در بقلوب
بشکون فال راوش بآل حال سعا	تو بگوئی سال و لاوش و ولد علام علی

در ماده تاریخ طاحونه که بهرام آغا خواجه مخصوص
سری سلطنت عثمانیه در جده ساخته بود در اسلامبول فرموده

بنابر بام آغا خیر ما بنیت	من الطواجن آقا نا و شینا
بعد ما کنت فی تاریخه قلقت	بنابر بام آغا جا و تاریخا

یضا
۱۰۰

مباخری علی خاطره الشرف

اولیاء الله لا خوف علی	هم ولا هم یخزنون یا نبی
گفت ابراهیم از خوش نیتی	ربنا اسکنت من ذریته

قطعه در ماده تاریخ در توحید خانه ارض مقدس

خراسان ستایش علیحضرت صاحبقران شاهنشاهی

ایران

بعد ناصرالدین شاه غازی	که بجز وجود و فضلش بیکرانه
کریم نفس سلطانی که بجز	برای جود طبع و هیبت
کناره از بخت ماباشد که نبی	بهر کس بخش آری ممانه
جهانبانی که با جبریل هم دست	بدر بانی در این قدس است
شبه یکتا پرستی کا نداز این راه	در توحید راجسته نشانه
علی از لا و الا شمر طمان	که بی مهرش سخن بکیر فغانه
در توحید خانه کشت سیمین	ز شه ماند این اثر اندر زمانه
جو حیرت خوت نامش پایا	در این درگاه عالی جاد و آ

ازان در سربرون آورد کفایت

بنا بخش در توحید خانه

قطعه بدیعه

تا سخن زیبا شود یا شعر شیوا که ز	نکته با بدر غایت کرد از حال مقام
لا نقل بشری سر و دگر دکن شیران	ز فتنه رشت فاسد کرد حسن ختام

واکمه ادلی و لوه چون دید بوسفر کجاه	ابتداء فرمود پایشری پس فرام
-------------------------------------	-----------------------------

قطعه

من فخر خواده طب	دل از هجرت در تب تاب
از شفا خانه حالت ده	نغمه تار هم زنج و خدای
چهره دطر و لبان تنم	اکل سرخ و بنفشه و عتاب

هنگامیکه بخار در میان بود حاجی آخوند که یکی از ملازمان
و بواسطه دیر رسیدن طعام قهر کرده و بخانه ریختن
رفته بود در همان مجلس قلم برداشته و منقطعاً
نکاشتند

حاجی آخوند باز از بر ما	خشمگین گشت دبی محابرت
مهر و قهر و شعله و شد زهر	از عجب و تقطیر بر ارفت
دست بردی رساند عارفی	یا خلا معسلی با و پارت
روی آتش کنان سیاه شود	گر سر این دیک پر سودا رفت
ایچ عاشق گرفت دل حبیب	بسیح مجنون کوی یلی رفت
ایچ سلمان فرود شد زنجی	بسیح قنیر ز نزد سولا رفت

بهر پیش پس طعام هر	بهر نو کر پیش آقا رفت
بغرض کفتم او کجا رفته است	کردی امروز تلخ بر ما رفت
عارفی گفت یوسف ثانی	تا بخشد تو که رنج یافت
عش خود را از او منتی	بی انخل محبت یافت
کار دیوانه را شرح نمود	که بجا آمد او و حیا رفت
و غنیمت شمارای عاقل	چونکه باید ز دار دنیا رفت

چونکه فردا بر خاک رویم

باید امروز سوی محشر رفت

از قول عارف علی شاه بخان چولانی معروف تخلص
مرقوم فرموده اند

مرد داستان میکنی با هر کسی در دانی	اخذ با هر سچو من بخان چولانی کن
چون خواهم کرد ملکست در کن	خان چولانی بسیار نقد مولانی کن
لابلای تو پرست از لای ویر و خفا	آب صافی جو بدست خویش چولانی کن
حق چو دت صورت بکود این صورت بیا	سرت معروف گیر و بهر سیولانی کن
بریدی کا ندر بد سعی فقیران شد در	با چنین دستی بایه گفت طولانی کن

نیشه تقوی بگریز شیشه طفوی بکن	برک اخرا فی بازار عیش اولانی کن
	قطعه
چو خوشه چسبان رقم بوی خوش حسن بگریز بکشم در ششم و فقیر و غیب	مکرز بوسه ز کوفتی باین که ابد بد بخند و گفت که مسکین برو خدا بد
در شهر جارجو از مصرفات صیدیه دولت روس فرموده اند منع الحسره	
بجارجو رسیدم زهر و دودید من فوس غرورم بر حال دوستان کج	دو جوی گشت روان گنج پار جو برد چنین مالک شایسته را عدو برد
در هجرت اولی از شهید س فرموده	
نایب اسلحه بر کوبه پاک شست آهف و ملک خراسان بشمار زنی	که بلی ز اهل خراسان من این مبت شست مار و عشق گرفتیم چه مسجد چه گشت
در هجرت ثانیه فرموده اند	
عجب دار خرابم اگر عشق آباد صلاح کار مجاز من خراب که باز	کسی ندیده که کرد دلی عشق آباد طریق عشق گرفتیم هر چه بادا باد
یکی از شعرای معروف خراسان بلی مملکت قطعه ضرب انیر نوشته اند از طرف حضرت و لامقابل قلم برداشته و بی کلفت کاشته	

بغلانی برو بگو حاجب	پاسخ تلخ بنی حجاب مرا
شعرهای تو سخت باطل کرد	حسن تصدیق و تحاب مرا
در همه عمر دیدی اشاع	انهد جو و حجاب مرا
بمجا با چاره نسود	محفل قدس خطاب مرا
تقاضا سوالها کردی	دیده سرعت جواب مرا
گشت آمال تو بسی دیده است	بخشش در ریش سخا مرا
گر جوابت دور و زشت نماید	زود دیدی سزا عتاب مرا
چون بمانت نشد بزر مقطوع	منظر باش پس عتاب مرا
تا زبانت شود بریده می	که کھوت کشد طاب مرا

در باره حاجی علامعلی بیک که در
سلک ملازمان مسلک است فرموده اند

اسک صاحب کف که وفا	لاجرم آدمی و خوش رکشد
آدمیزاده با چنین عفت	می نشاید که کمتر از سکشد
چون علامعلی وفا ورزید	پس او وفا علی بیک شد

ایضا در ایام شب^{۱۲۸۶} بطور مطایبه مکاتبه فرموده اند

ایا غلامی دیده نور روشن شد	خدی یار تو کردید و دین شمن شد
بوی یوسف از یابی شیر دوست	ایکو که بیت حزن باز رنگ گلشن شد
ایکو که برک طرب سازد و ف نواز که بنا	که شد دولت باشی و نوبت من شد
زوال نوبت او و کمال رقت من	زمن بدن که هم از کردگار و دامن شد
ایکه راه صد دم زدی بحلیه و فن	چو گشت بختش با خویش دیور هنر شد
چو ز یوسف تمت آن زنجاران	قیص غمت او چاک تابدا من شد
حکایت سقا او بنزد شیخ رئیس	هنر مرتبه بل شتر معنون شد
ز فوط مخریگر و این سخن تصدیق	ولیک سله در حضرتش مبرر شد
ز بسکه باشی نعمت ربود و ناز نمود	سقاقتش بر او سپور روز روشن شد
بیش باش که اندوه رخت بیرون	بنای شادی امروزه سخت تمقن شد

بقطعه را در اسلامبول فرموده اند

دوشینه بر کذا دیدم	تر ساز کنی سپید اندام
اوسر و صفت همی خرمید	شویس عقب دوچن خدم
گفتم بفرانسوی چکوئی	با خانم خویش گفت مادام
گفتم ز خدا بر سر ترسا	و اندر ره زاهدان منه دام

ما دام تو گشت بگردام	دل در پی دام تست دام
----------------------	----------------------

در مجلس تدریس که بعضی از تلامذه خواشس مباحثه بدایه
می‌سبیدی نمودند در تحلیف سرموده اند

تو را اگر یکی ساغری بد	بدایت میجستی از میسبیدی
ره عقل فستیم نقلی بد	خدا را بجزره بخودی

مناجری علی خاطر

دیشب صحنی تازه رخی شهر پارس	عشق کهن مار از محسره نوی داد
گفتم صفا من بعد اسی لغت تو	بر شب که تو آئی سر و شش نام نوی داد
باجلسان گفت که برود ویر من	اول دل من پاسخ او را رشوی داد
چون دید که اشکم رو داند دیده پارس	از زلف بدست من بار ایلوی داد

در بخار حسب المناسبه فرموده اند

نرم تن سنگدل بخارانی	با حسیری نمود خارانی
توپ دار انیم پیش آورد	گفتم از دست شد تو انالی
من که اسکنه جهان بشم	می نیارم بر تو دارانی
زن رسا ریشخ مادل برد	سجده باز شد کلیسائی

نخل حسن است قاش آری	بر او کیوان خستلی
در سفر قد فرموده اند	
شوخ شکر ب سمر قدی	شکند قد از شکر خدی
عشق او شاه و ما همه بند	زلف او بند و ما همه بندی
برخ آتشین او کرده است	چشم بد و ز خاش پندی
ماه اگر ز آدمی کسیر	نزد و جز تو اش بفرزندی
بنحواش موتمن سلطنت وزیر که در خراسان نبای رباطی کرده بود در ذیل شرح ان بنا فرموده اند	
در این رباط دو در چون بقایم نیست	مگر باید اسی دانم برای از من
چو بار بستم و رفتم مگر ساد آرد	ز کرد قافله و ناله درای از من
برای شفاعت شخص طلبه بر حرم موتمن سلطنت مرقم مرقوم فرموده اند	
ای خداوند جاه و مال و مال	که تو را خواجگی بمی شاید
بر کنه کار و زیر دست نجش	تا خداوند بر تو نجشاید
رباعی	

گر باده خرم ز طعم خود ممنونم	بی می ذنب نغاصبا و نغم
گویند که می زل عقل است	از روز که من می بخورم محسنم

من نوادر فکاره

حال تو زلف تو عجب دانه و دامت	ان دل که نفیت داده در این دام است
در شرب ما کرده حلال است می نما	لیکن بجز از دست تواید دست حراست

رباعی

ای لبر سرو قد سپین تن من	آن طره طرار تو شد رهن من
کیست بخردن چو فلندم گفتم	این رشته همیشه باد در گردن

رباعی

هر قطره آب که زلف یار افتد	از خورش آتش بل زار افتد
من خسته دل و شفا زش بریزد	ایکاش بروی من بمبار افتد

رباعی

بازلف تی ببند دست آدمایم	آزاد ز قید هر چه ست آدمایم
از کعبه خدا پرست آیند	خدا که ز کعبه بت پرست آدمایم

رباعی

گفتم که ز آویخته بودم بجا	گفتا که بکش عدد کشت از جا
گفتم که ز افرا خیمه بر من	چندی بودیم یک امروز بجا

رباعی

تا خیمه صحرای می زده ام	با بربط دنی باده پای زده ام
زاهد تو در حمت خود خجسته	در محفل با سیای می زده ام

رباعی

گفتم ز چه خشک در کشتی چو ب	گفتا که کد اخت صیم از نوبه
گفتم که نبت شد و باد صیب	بر جان بی لب بگفتا که ب

این رباعی را بسره کی مر قوم فرموده اند

در د محبت تو من سر باز م	سر نیک توئی و من تر سر باز م
در تونه کرم فرون درین طمع	ایک بوسه من ده و کن سر باز م

شکری دوستانه بخیاب

نایب التولیه محضره فرموده اند

اندل که عطار حبیبی گرفت	ایک د جان از مد عیب گرفت
از دست توان عصا گرفت که کلیم	از دست شیب پاک بی عیب گرفت

در اظهار عاطفت با قاسم عباس سر خاتم طباطبائی
حاجی سید حسین نایب التولیه ملا طحفه فرموده اند

عباس که نام او بردی است علم	برگزین شود جواد و دستش زکرم
با وجود حسنیان برایش نشد	بر خاک بر خیزد آب دینار دهم

رباعی

چون است در نیر طه امربست	فارغ نشین که تنگ شد وقت مجال
که ساغاباده کبر و که کاسه بک	خوش باش که عمرت بفرخند

رباعی

از طره طر آرد و در شوشم	از عقربه اش بل بران میم
صداعت من پیش کش و صلت اگر	از محسره دقعه بانی میم

تاریخ اتمام تفسیر ابوالفتح رازی بامر حضرت
والا رکن الدوله فرموده اند

این نسخه که نویسنده و کتبا آمد	از محبت بگدن دلا آمد
تاریخ طراز این کتاب زیبا	تفسیر ابوالفتح زیبا آمد

این رباعی بدیهه در اسلامبول فرموده

رود بر کل و هر طرف گویان بجل	شکل که از این کوچه توان دین
پای ل من اگر مغرور نه عجب	برزن همه کل بین و برزن همه
پس از ملاحظه خط مرحوم قاسم حسین خوشنویس بانی	
این رباعی را فرموده اند	
خط بر رخ ماه چهره کان کف است	خشان چو دیده حسن رود کف است
اگر ای خطه شش بچه بختان	صد مرتبه حسن را مرید شرف است
در مصیبت جان سوزی بلا فاصله ماتم دل کدازی	
در تحسیر ناکا ثان فرموده اند	
ناشاد پر بار غم از دوشن بگر	ناکامی شش را فراموشن بگر
ان تازه عود سی برایش مردی	در جملہ کوثر خوش را غوشن بگر
یکی از دوستان مرقوم فرموده اند	
درد از سر تو دست کشیده برود	بد چشم و سود را بدیده برود
درد آمده است از پی دیدن	بکاشش مرا ترانید برود
مضمون شعر معروف قالوا حبیبک محمود الخ	
بدوستی که عربی نمیدانسته مرقوم فرموده اند	

کفنه که درنت گرفته است بی	این تب زمرنج تو مدارد سی
من دوش گرفت از غش	از انش جان من بحسبت لاهی
من نوادر افکاره	
بیاخر من حسن تو خوشه بردم	ز بوسه بهره خویش تو شه بردم
اگر خال لب حرف کشته داری	ولی نه من ل از ان خال کوشه دارم
مماجرای علی خاطره	
چنان رطوبه روی تو عارفان	که نستند خبر درنت بهستند
با برون تو خون لم حلال که خوش	بکشد کرمی غریزیم به پوستند
رباعی	
ای بی خبر از دروغ چون جگر	باما بکنی وعده وفا با دگران
یشوخ دروغ وعده چمت نام	تا کی مار انگار داری نگران
بدیان غلبه شوق و خوف فرماید	
هر چند که بن شب و نقش است	اخصای تنم تملج و نقش است
بروحم بامید وصل تو میرصد	وز بیم رقیبات و لم در پیش است
من افکار بکاره	

یا من تفاخر با نجو ابر فاقه	ان نجو اسه کلها اعراض
-----------------------------	-----------------------

در سکا میکه مهاجر تاجاب سطا ب حاجی	سید حسین نایب التولیه عرب را شنیده اند مع
الاسف در کار ده قلمی داشته اند	

تا چشم بطلان نیندزدت	در فی سمرع یابی اندازت
دید کی جناب نایب التولیه با	جانی که عرب در آن فی اندازت

قطعه افونیه

یار افیون کسی بجا خشم شد	مرده پر مرده زرد شده خان
پوست بر استخوان کشیده و نی	رونی پوست قوت استخوان
گفتش زنده کی شوی گفت	یوم باقی سساکم بد خان
گفتم ای از صحابه بخدو	خیر و الد آریات کمر خوان

قطعه

چون شبهه سایه طره او	روی آن سیمون خدر آ
از نبی آیه مناسب حال	تو ج الیل فی النهار آ

قطعه

بنسازم دم دوین باید و	که گفت دم کرک را لا تدم
اختلا قومی لشراب الصبح	سه رطل لبالب به باک شستم
بوجدان صافی نوشیدی	که یکباره خود را مناسب کم
نصیب من از باد کاهل بود	ولا تجنوا الناس شیائهم

این باغی را بجهت باشی دارا الشفای مبارکه بدیه
فرموده اند

باشی که ز ما همیشه قهرآمده است	در بدقش شهره شعله آید است
دبری غبط منکر صانع گشته	اینگونه اثر چنان زد هرده است

در حق میرا عوز اسعده کر مطایبه فرموده اند

و انحاء در سبیل خورستی	اکندم استن شود عوز استی
------------------------	-------------------------

در سرخسار فرموده اند

تاخذ ترا حجت باد بجان است	دن رطلب از آنکه بادن جا
---------------------------	-------------------------

مما حری علی خاطره

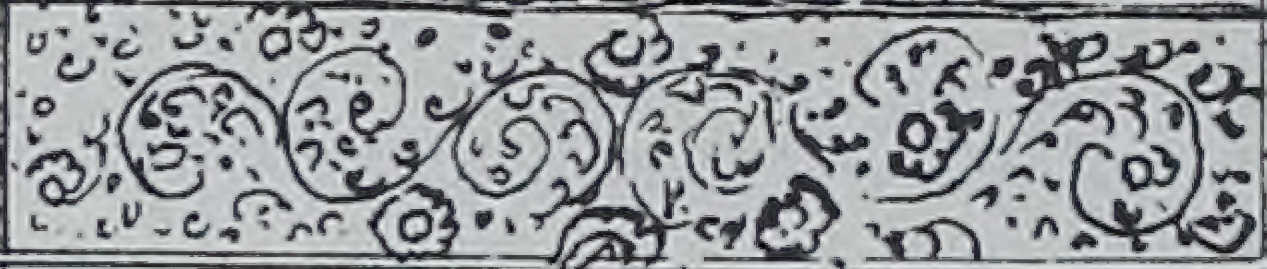
عفت بدرون لپنجه فرو برد	چون دست نازیت از پرده برد
چندی ل سوز د پست فزون	بازلف پیوست و گرفتار خون

در سخن خستین که از راه جبل مکه معظمه شرف شدند امیر حل محمد
 ابن الرشید که از اقبال بلند اقبال است فوق العاده منصف
 و ملاقات ایشان مغتنم و محترم و دسته شی در محضره او با شعر
 و در الاماره از طرف ایشان قصیده عربی خوانده شد و لیل
 رضامندی عموم حجاج از مراقبت امیر سار الیه چند شعر از آن قصید
 غایت است افتاد و ثبت شد

باین الرشید آید و حسته	فانه فی الدواخی سیرستند
من بانه است طرق المیر و	اغنی بکبح عن الاعداد و العد
تخاله طالعافوق الجوادری	کانه لشمس از تخبو علی ال
انی امر من دوی سبحان فی	تام لسته قد شد علی عضد

در طی مراسله یکی از دوستان قوم داشته

ترک ابرو کان که پیوسته	نخت بهش بن شدید آمد
از پی نرم کردن دل او	که ز آهین سبی مزید آمد
از بی دوش زرد نهالی	و اناله افسد آمد



صورت
محاورات تفصیل دعوت مخصوص
همایون اعلیحضرت سلطان عبد الحمید خان که بوزارت
خارجہ دولت علیہ ایران قلمی
داشتند

بسمه تعالی

بمعرض میرنما شکی که جزایان سفیرین کبیرین در حضور مبارک اعلیحضرت
سلطانی بوسیله مبارکه ابصال نامه همایونی شرف دعوت خاصه نائل شده بود
اعلیحضرت سلطان آید الله تعالی و بعد عیشہ در ضمن تفتد احوال حقیر رفقن داعی التماس
مکتب فنون عربیہ و مکالماتی که باز کی پاشا (مدیر مکتب عربیہ) جریان
بیان فرموده و بعلاست ضابطه احوال خاطر مقدس اجازه زکی پاشا را بآزاد حقیر
بانطق همایون تقریر فرموده بودند جناب معین الملک عرض کرده بودند که از

طرف اینحضرت صاحبقرانی اراده نموده با حضار فلانی صادر شده همانا پاره
مقدمه قصصا کرده که سرعیا باید در بارهای یون علی بروند فرموده بودند تا
ملاقات نمایند نروند بموجب اینمقدمه مرضیه از طرف اشرف شاهان رسماً
بلاغ شد

روز جمعه باتفاق سفیرین کبیرین زید قبالها عالی درواچی جامع حمیدیته حاضر شده
بعد از مشاهد رسم شوکت اسلامیست برای یونی رفتیم در اطاق انتظار تا
پاشا عازی عثمان پاشا) میرپاشا پذیرائی کردند خطه گذشت بحضور مبارک شرفیابی
حاصل شد (در حالتیکه قیام فرموده بودند)

بانهایت رحمت قریب مجلس ذات سلطنت صندلی داعی را معین فرمودند
جناب معین الملک بهم متصل بداعی اذن جلوس گرفتند و جناب ناظم الدوله هم
بعد از ایشان

فرمایش های یونی و جواب داعی بدون تصرف و تغییر همین است که محض اطلاع
خاطر جناب اشرف عالی عرض میکنم فقط محاوره این مجلس سوال و جواباً
ترکی بود

و داعی بفارسی ترجمه مینماید پارسی گو کرچه ترکی خوشتر است

ایحضرت هایونی

شنیده ام غنیت حرکت کرده بود اما خیلی سرد است چگونه خواهید رفت

داعی

بلی از طرف ایحضرت شاهنشاه ایران موکده او مکرراً امر احضار رسیده و از آنجا
که اطاعت پادشاه اسلام واجب است با اجازت و رخصت ذات شاهی

همین روز ما در جناح حرکت

ایحضرت

مخصوصاً سلام و یگانگی مرا بحضرت شاه عرض کنید تا نظم الدوله نامه از طرف
شاهانه آورده بودند جواب در اسامی موسیم و فرستاده خواهد شد ولی
در معنی تمام حاصل جواب بستی که آنچه از اتحاد و دوستی و خلوص من سیدانید
حضور شاهانه اظهار کنید

داعی

کمال افتخار دارم که نیات مقدسه هایونی را در حضور ایحضرت صاحبقرانی و علم
ابلاغ و اظهار باشم معلوم است مع افتخار فریضه دست خود را در عرض اطلاعات
لازم ادا خواهم کرد

اعلیٰ حضرت

اشمان ادر علیہ اسلام می هستند خوب است این دو حکومت اسلامی هر می شنند

داعی

در صورتیکه کفر و داحده اسلامیت بکافی داتحادت اولی است خدا

رشته اتفاق بر دو دولت اسلام را لا ینقطع فرماید

اعلیٰ حضرت

باید همیشه از حالات در وضع امور خود مان بوسط سفیر را با خبر بخوابید

داعی

دعا کوئی مخصوص در درجه بشکی و خلوص بند و موجب است که دائما بحضور مبارک

استال بدید

این بنده در ایران هم خود را در ظل رعایت و پر تو عنایت ذات شاکه

زیرا که هر دو پادشاه را تحت الوجود میدانم و هرگز نظر را نسبت ندارم

اعلیٰ حضرت

چچ شبهه نیست همین طور است

البعید

داعی

علی حضرت

از روی سکرم که بار دیگر بسیده سیاحتی باز یارتی شمار ملاقات کنم

و اعی

بنده باین افت تسلیت خاطر میدهم که انشاء الله مع الاجازه و قبی عزیمت بارت
حرمین شریفین حرکت کرده و باین وسیده خیر باز سعادت حضور بجا یونی نایل

شوم

خاصه بار سال که مصمم شدم و میرند

علی حضرت

انشاء الله باز بارت حرمین شریفین شرف خواهم شد و شمار ملاقات خواهم
کرد

جناب معین الملک عرض کردند

علی انخصوص که در اینجا علامه قسم دارند پیرشان اینجا است

علی حضرت

او امانت عزیزی است پیش من انشاء الله کتب معارف خواهد کرد و از آن

خوب بیرون بیاورد همین ایام او را بحضور بنحو ابرسم

داعی

اگر قصوری در قابلیت و استعداد او باشد با وجود این نوع توجه و مراقبت خاطر
آقدس بایونی بفضل اله امیدوار میتوان بود که غمغریب و ارمیای شرف شود
علیحضرت

بعضی گفتند و از بکاتب ملک بگذارم ولی من حربه استرودیدم سر بازی شغل
شریفی بزرگ است

داعی

فرمایش بایونی مضمون آیه کریمه است قال الله تعالی فضل الله المجاهدین علی الثغاب
درجه معلوم است اساس اسلام بحیا و بسته است و جهاد هم منوط بقبله فزون حربه
علیحضرت

درست گفتید همین طو است

داعی

لاحظه میفرمائید که در فرقان عظیم خداوند تبارک و تعالی نظام سیات عسکریه را با
میفرماید ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیلہ صفا کانه غیان مرصوص
علم الله امروز آلاء حضرت احوای بایونی را در رسم سلاطین دیدیم ما هر دو

یک نوع التذاور احتفاظ مخصوصی در عالم ایلانیت دست دادند و
اسلام اسلامی وجود پادشاه اسلام پناه مستدام بدارد

علیحدت

بجناب ناظم الدوله توجیه خطاب شد

کی سید وید

ناظم الدوله عرض کرد

درین هفته مخلص میوم

باقیام بایونی برخاستیم خدیجه می تشریف آورده دست ارادت بنده را در

دست مرمت طوکانه گرفته برسم توین حرکتی و برکتی دادند

نمایا باو طاق تنفس آیدیم فیر پاشا آمد و از طرف شامانه ابلاغ کرد که سیرمانند

بازماندگان لابد از شما پاره پدایای اسلامبول را توقع دارند

از طرف جیب مبارک بدست تقدشان سبیلبراشما عطیه فرموده اند

یک تو ملی سیکار هم بناظم الدوله مرمت فرموده اند

عظمه الله ۱۳۰۴

شیخ اکبر غفر

صورت

تذکرات راجعه باتحاد اسلام با جناب جودت پاشا وزیر عدلیه
عثمانی و جناب رضا پاشا شیراکرم و رئیس قسطنطنیه مهاجرین که
بخط خودشان بفرات جلیله دولت علیه ایران مرقوم داشته
و بتوسط سفیر کبیر بدربار سیمونی فرستاده شده است

بنیه مسالی

ماجرای مجلس ملاقات جناب جودت پاشا ناظر عدلیه حسب الاراده آنست
و تذکرات نافه در تکمیل اتحاد دولستین هلاستین و رفع مواد مغایرت و موافقت

خاتمه خیریه موافقت

روز جمعه منبت دشم شمر ذی القعدة الحرام ۱۳۰۰ بموجب مواعده مخصوصه که از جناب
رضابیک اتفاقا ابلاغ شده بود با و پر کو چک جناب مغزی الیه که در اسکله سرکه
ساز دسته گذشته میا بود تا بسکطاشش رفته از اینجا جناب رضابیک هم نعمت
شده بایلی جناب جودت پاشا رفتم در دودش به طنادوب و پذیرائی را
کلام مرعی داشته ساعتی از اصول قضیه سخن رفت استصحاب اصل برائت میا
آمد و از حجت قیاس گفته شده ساعتی در مطالب حکیه و مسائل کلامیه سوالات کردند

در سده جبر و تفویض بیانی مختصر و جامع و کلامی مفید و نافع خواستند و از کیفیت
تعلق ارادت خریه ریشی نمودند و بجهت هدیه تفکات و سوالات پاسخ می دادند و جوابی
مستغنی شیده و آنچه راجع به تحقیق مطلوب بود و نیست که مفصلاً عرض میشود

تقریر حقیر

بر وضاحت که در عالم تأثیر اسباب شد و قوت و تند قدرت بر ممتی سببه
بعادت و یکاکی و اتفاق کلمه الهی و پیروان ملت است و آنچه بقدر یا
سعادت حال اهل میان و وسیله کجائی آنان میسوزاند بود فقط توجه و تظن ذات
شأنه است بقواید اتحاد ملل اسلامی و حسب الاموال علی نفق و مجلس برای
تشیات لازم و توسلات یکاکی عثمانی و ایرانی است علم الله تعالی امروز
برای هایت اسلامی و دشمنی قوی و دشمنی خوشنودار و موقعی خطرناک تر از همین
خلاف و مابیت و دلت فیت و برای محبت اسلام از ده کرد و شکر مسلح
و کحل دشمن سود تأثیر شش شتر است

جواب جودت پاشا

بعد از تصدیق و تصویب عقیده حقیر و فرودن شاخ و برگ همان تقریر آیا چه بگویم
که معایرت و یرینه از میان برداشته شود و سخت کار شکلی بنظر نیاید

تقریر حقیر

اراده سلاطین نافذ و سریع التاثر است این مغایرت که تا بحال پدید آمده است
 نتیجه ملاحظات سیاسیه است که در زمان صفویه در مقابل معادلات سلاطین عثمانی
 متقابل در میان عموم امالی نشر شده و آلت است بعین صحابه ضرورت نمیب
 شیعیست در صورتیکه دو سلطان اسلام خود را برابر و برادر میدانند و وقایع و
 پیشنهاد خاطر فرموده اند اصلاح حال خیال جمهور سهل مطلبی است و من جمیع که یکی از وسایلی
 روحانی شیعه اثنی عشری گفته میشود عقیده خود را میگویم و حاضریم که همه امالی
 ملت خود برسانم و در ضمن رساله مخصوصه که طبع و نشر نمایم با اتحادیهات است
 دعوت کنم که اهل شیعیان اثنی عشری درست تصور کنید آیا حضرت امیر المومنین علی بن
 ابیطالب علیه السلام را با آن مخصوصیت و خصوصیت که من و شما عقیده داریم و
 آنهم مزایای فضل و سابقیت و رجحان که قوی است که جمعی برانند چه واداشت که
 در خانه نشینند و دم فرو بستند و بگذردت خاطر از وضع حاضر و پیش آمد کار
 برخلاف انتظار بحال و خصوصیت برنخواستند آیا بجز بقای صورت اسلام و حفظ
 اساس دین است چه دیگر داشت که نتوانستند بیکل ضعیف و نحیف اسلامیت در مقابل
 دشمنان قوی بجز بظرف فرصه خارجی بمصادف و خلاف و شقاق و اطمینان و دجار

مخاطره شود چنانچه عصری که مل جل حسنه اعادی شریعت نبویه در عدم هاس
 متفق الحکم و تحت القول و با این قوتها و عدت های فوق تصور بر ما حمله و
 تکلیف این اری و شریعت نوایی این است که اصلا از سواد اختلاف سخن نگوئیم
 و نسبت همه جامعه به شمشان این و عموم معاندین چنان بنماییم که در خط خطیه
 اسلام و حاکم حوزه دین هدایت هدایتانیم در چنین موقعی که کلمتین طبعین
 آلا اله و محمد رسول اله در معرض خطرات انصاف باید و دست راست که
 دولت اسلامی باره اختلافات همیشه بر دارند و بجای تحلب و واد تعصب
 فساد طایفه سازند

افسوس

حوادث پاشا و رضا بیک

مجموع بیان جامع نامفی بود حالا برای حصول اتحاد و رفع مغایرت ملی چه باید کرد
 در کجا شروع باید نمودند اگر بکنیم
 جواب خیر

کرچه مجلس فقط مسبب الامر بری تصویر عالی فراهم شده فروع و حقوق و
 حسد و و حقوق مطالبات دیگر لازم دارد ولی علی العجلانه از اقدار

لازمه و اصلاحات همه چند فقره بنظر میآید

اولاً

عموماً سال روزنامه‌های عثمانی را اصلاح باید کرد که نسبت با ایران بیان دیگر داشته باشد و پاره‌خسشت تحریر و سورتبیر اکتلی تغییر یابند

ثانیاً

روزنامه مخصوصی باسم اتحاد اسلامیت ایجاد و نشر شود که عموم تبعه دولت عثمانیه اراده سنیة سلطانیة را در اتحاد با دولت و ملت ایران بدانند این ^{به تقصیر} بحکم الله در جمیع آنجا خوانند

ثالثاً

از طرف ذات شامانه براه شریفه اثنی عشریه ابدی هدایا شود و در تریسم و نین بقعه بقیعیه اجازت ملوکانه صادر شود که جلب قلوب شیعیان را بدعا کوی ذات شامانه اولین وسیله است

رابعاً

در حفظ مرتبه علمای شیعه که در عراق عرب و شام و مقدسه مجاورت دارند و در ظل رعایت حکومت سلطان عثمانی هستند عنای مخصوصه

که ولات و قصات بحرکات متعبدانه و اقدامات متعبدانه موجب تفرقه باشد
بلکه فرقی بین التفریقین نگذارند

خامساً

منع مزاحمت از بقعه عثمانی اگرچه معقل مطلق نظامی و سیاسی و برای گرفتن
عسکر است ولی در انظار جمله و بخیران بر دو طرف چنین بینمایند که بواسطه مبت
مقی است و مزاحمت با ایرانیها شرعاً جایز نیست چنانچه من خودم در موارد ابتلا
بر افتات نخاحیه بمطلب رفیقیده ام و ذخیره خاطر م بود

سادساً

حسن معاملت با حجاج ایرانی در حسد من شریفین در تحت یک اعلان رسمی مؤثر
و رفع پاره تحمیلات و تکلیفات تهایزه

سابعاً

غذ غنایید وزارت مطبوعات که مؤلفات راجعه تو بهین و در شیعہ را ابد
اجازه طبع و نشر دهند

حاجان چو دت پاشا و رضا بیک تصدیق کردند که جمیع انیمات سود لازم الاجرا
ولی و صورتیکه از طرف دولت علیه ایران هم تغییر اسلوب بنحو مطلوب ادر شود

و اصلاحات راجعه بان طرف را هم جدا امتی حاصل آید

نتیجه مجلس

قرار شد جناب رضا بیگ حسب الوضیفه صورت مجلس بحضور اعلیحضرت سلطانی
آید الله حبشه عرض و راپورت کند ثانیاً هر چه امر مطاع و اراده سنیّه صادر و ظاهر
شد اطلاع بدهند و ابلاغ نمایند

مجلس آگاهی بنجاب سفارت پناهی بخود و تم فیصل باجرائی مجلس عرض کردم
تاریخ ۲۹ ذی القعدة المحرم ۱۳۰۳
شیخ اکبر غفله

چون همه ساله بر حسب رسم و قانون خلاع مطرزه و تشریفات متبرکه که چند
از آستان ملایک پاسبان ضوی مخصوص ذات ملکوتی صفات اعلیحضرت شاهنشاهی
اسلام پناه خداوند ملکه و بن سلطنت ابد تو امان فرستاده میشود و توقیعات بآ
هم از ان ناحیه مقدسه شرف صدور می یابد انشالله توقیعات فرخنده را حضرت سید
شریفمدار آقاجی حاجی شیخ الریس اطلال الله عمره می نوشتند چند نسخه از آن توقیعات
به دست افتاد و در اینجفیه تمینا و تبرکاً ثبت شد

توقع مبارکی است که از آستان عرش نسیان

امام ثامن جوامع و حق اعلی حضرت قدس شافشا شرفه و رافقه است

الحمد لله الذي نصر من نصره وزيده نعمته لمن يشكره اللهم سلطانه القويم واثبات
ملكه القديم بعث سلاطين الاسلام وخلصهم من رفقة الاعلام ليكونوا ناصرين لربه
ومطهرين لامره ومعلنين بسنة المثلثي ومعلنين بكلمة العيسيا و السلام على من تشرف
بوجوده المنى و الخيف تسبي الظاهر لمبعوث بسيف الذي جاهد الكفار و
المعاندين و ثبت بسيفه قائم الدين و اصوله على طيبته الماجدين و لكل شرف
و خير و اجددين اما بعد هذا الفوج السامي و الروح الامامي تسهيل من صقع
و الكرامة و ساحة قدس عصمة و الامانة لتكريم السلطان العادل و الخاقان الباق
حامي الخوذة الشريفة الاسلامية و باسط العدل و الان في الرعية المشهورة
معدته في الاقطار و الآفاق و المنذور بمكارم الاطوار و الاقان ناصر الدين فاجا
ادام الله سلطته بالشوكة و الافتخار و بشيرا و تبشيرة مستحبة المجدية السعيدة با
بشريف الفاخر المبارك الذي هو من فضل طلع الهداية بسببه الله ليكلم المفسر من
اتن اسباب الحماية و الوقاية و احسن دعونا ان الحمد لله رب العالمين
و السلام على عباده الصالحين

صورت توقع رفيع مقدسى است كه با فحار حضرت تطاب
اشرف امجد والا وليعهد دولت ابد است دام الله ايامه
واجلاله شرفه وريافته

الحمد لله الذي اخذ عهد ولايته لكبرى من بنى آدم قبل ظهورهم وكدنيا وملتصفت
بعظمى في ذات ظهورهم لا اله الا هو هيا لك الولاية له والنجاة الزاكية
على الرسول الصادق في وعده الذي لا ينسى من بعده وعلى على دلى عهد المخصوص
بالشرف اباهم والمخصوص بالخلافة العارسة وعلى الهما المعصومين الذين تباين
صارا لدين مظفر او اهل منصورين وكفهم مدبرا ورطة مقهورين وبعد هذه الولاية
الزاخرة المزمرة التي شجرة الاقبال والعبادة منها ثمرة قد مدت من سدة المنهي
وجه المادى وروضة اهلها تانولها بالخبر والافحار يزدى الشوكة والوقار نجل ملك
العدل وشبل الاسد لاسل نواب الاشرف الارفع مظفر الدين بنبر اولى عهد الله
بعيته لاسلايته وفقهه لبط العدل والآن في ترفية الرعية ولفد شرفا
في هذه السنة المجيدة جريا على سنة السعيدة بخلة مباركة فاخرة لقيه عن بر اليها
وحر الاخره وتوصية بائعة العدل واطاعة الهدى وسلام عليه وعلى اهل المغفرة
والنقوى في شهر رجب المرجب ١٣٠٧

صورت توقع و خجسته است که با قحار حضرت
 مستطاب اشرف ارفع و الاسطان سعود میرزا
 ظل السلطان مهین فرزند شاهنشاه دست شو که
 شرفصدور یافته است

الحمد لله الذي مد على رؤس الكائنات ظل سلطانه و شمل على نفوس الموجودات
 بر احسانه فظنه السعود في كل مراتب الوجود طيل و شمس سلطنته العظمى في عوالم الجود
 عليه دليل و الصلوة على رسوله الامجد الاكرم منظر سلطانه الاعظم صلى الله عليه و
 وسلم و بعد قد اهدت من بعثته اعلية المباركة خلع شه نيفة غريزة مبركة تشريف نوا
 الاشرف الارفع سلطان سعود و سدر ظل السلطان و فقه الله تعالى و الماسون
 خلوص نية و صفاء طوية ان نقتسم هذه الهدية العالية و الالة السامية و ام تية
 و اقباله و اصلح بكمال السعادة باله و اسلام على من اتبع الهدى بنى الفضل
 عن الهوى

صورت توقع منع و مبارکیت که با قحار حضرت
 مستطاب اشرف و الانایب السلطنة وزیر خبک
 و امیر کبیر دام اقباله العالی تشریفاً صاد شده است

الحمد لله الغالب فربه القاهر حنبه ولا يحصى عد وجنوده ولا ينقطع مدجوده فضل المجاهد
 على القاعدین واقام بسیوف اهل الحق وعالم الدین اید المقاتلین فی سبیل
 نبایه مخصوص وحب الدین یقاتلون صفاکا ثم سببان مرصوص و اسلام
 علی الرسول الموبد الداعی الی الدین الدائم الموبد قطع سیف کحمته عن الملکه العلیه
 ارحام الجالیه و قهر غواص ظلمات بحل بالانوار الاسفندیه واله الدین قالوا
 ربنا الله ثم استقاموا و جاهدوا فی اعلا مراتب الحق و استداموا و بعد هذه
 التوقع المقدس آیه من آیات النصر العزیز و الفتح لمهین نزلت من المملکوت
 الاعلی و المقام الاقدس الاسنی بافتخار ثوب الاشرف الارفع نایب السلطه
 الامیر الکبیر رئیس کل العساکر الاسلامیه و وزیر دوار الارکان الحربیه و لقد
 شرفاه بنجر عبوس و علمنا صنعه بنوس فیلبس هذه الدرع الضامیه بها بحول
 عن کل شر و ضره و آیه زرقه الله کمال التوفیق و العافیة

صورت توقع مبارک که باسم اعلی حضرت قوشوکت شاهنشاه
 ایران خلد الله ملکه صاد شده

الحمد لله الام سلطان القائم برأیه تبارک الهی بیده الملک و المملکوت المتزیه
 فی عتد سدد برؤ العظمه و البحروت ارسل محمد اعلی الله علیه و آله لیکون الدین

ناصر العدل ناصر المعروف داعيهم امراد عن المنكر ناسيا وزجرا
 وجعله وابن عمه امير المؤمنين واولاده المعصومين نظام سلطنة القاهرة واظهر من
 ايامهم المبسوطة ثمار قدرته الباهرة وبعد هذا الكتاب الكريم والخطاب العظيم
 المحتوي على آيات الرقعة ومحكمات الكرامة صدر من لعلته العلية الرضوية على شرفها
 آلاف السلام والرحمة وبرد انشائه بحسب والاقبال على مركز سلطنة الاسلام
 ويغور تلقية ويشرف به شرف الذي ذكر بالخيرية سلطان العدل والنخاقان الكا
 حامى حوزة الاسلام ومخرج شريعت خير الانام تابع لشرع القويم وسالك بصراط
 مستقيم اعدل السلاطين واشرف الخاقين ناصر الدين شاه لازالت يداه موطنة
 وارجاه ممالكه في ظل العدل والامان انه لما كان المعهود من خدمته بهذه
 السانية وسدنته هذه القبة العالية انهم يسلمون الى الحضرة السلطانية في كل
 سنة جديدة جسد رفته السعيدة بموسا مباركا بخط بخيوط العترة والكرامة وبو
 من ساحة قدس الامامة فانفذنا في هذا العالم الى سلطنة الاسلام من فضل خلق
 الهدية ثوابا شريفا مباركا طاهر ليحلبه بعون الله تعالى شعاع التوفيق والباس
 والبرج من محامد نيات السلطان الاعظم والنخاقان الانتم رفع الله اعلام نصرته
 يحفظ نظام امور الحضرة المقدسة الرضوية بتأييده اخيه لا غوا لا كرم عبدنا الصادق

فی حق القادر با علی الدرجات فی عبودیت رکن الدوله السیئه والی الممالک
 اشرقیه فانا وجده فی هذه المملکه خیر حاکم ولحمده وبقیه المبارکه خیر خادم ونام
 و السلام علینا وعلیکم وعلی عباد الله الصالحین فی شهر ریح الثانی ۱۲۹۹

صورت توقع مبارک که با فتحا رخصه مستطاب
 مقدس سرکار و لیعهد اامت شوکتہ شرفصد وریافته است

الحمد لله الذی بعث محمد اعلی الله علیه و آله بالرسالة لکبری وخص علیا بالخلافة
 العظمی واکمل دنیه بولایته محمد و سلام الله علیه وعلی الائمة من بعده اما بعد
 هذا کتاب البیہ طلع من خضر تہمتش الشمس علیه سلام الله ملک القدوس المستفی
 بمطالعہ نواب الاشرف الامجد الارفع بلیعہ الدوله الاسلامیة وفقہ الله لکل بر
 و خیر و دفع عند کل شر و ضییر و نفذ ما تشریفه عبوسا مبارک لعلہ بعون الله ختمه و آت
 و یفوز بلبه الی سعادة باقیه و السلام علینا وعلیه وعلی عباد الله الصالحین فی شهر

ربیع الثانی ۱۲۹۹

صورت توقع مقدس که بترتیب حضرت اشرف ارفع
 المحم اعظم و لاسر کاریمین الله و آله ظل السلطان دست
 شوکتہ شرفصد وریافته است

الحمد لله الذي جعل الشمس عليه دليلا الذي سجد لعظمته المسلمين
 ذو العزة والجلال وظلالهم بالهدوء والصال والصلوة والسلام على رسول الله
 بعد النبوة عليه وآله وسلم وعلى وصيائه وحافظي دينه وعلى اولاده الماجدين وخلفائه
 الراشدين وبعد في توقع ربيع وكتاب ربيع من ساحة القدس والامانة
 وحضرة العزة والكرامة الى نواب الامجد الاسعد محمد قواعد عدل والامان ظل
 السلطان لازال له دولة ميسنا ولله تعينا انه لما بلغنا حسن سيرتك وعلب سرك
 وكما ان خلاصك لنتي في رفية حال الرعية فشاك بخلعة فاخرة فاحلبا وسيله المنفعة
 ونفك الله لاجل عدل والاحسان والسلام علينا وعليكم وعلى عباد الله الصالحين

في شهر ربيع الثاني ١٢٩٩

صورت توقع ربيع كه باغ از حضرت مستطاب ارفع
 ارفع اعظم والانايب السلطنة مهير كسيرة دام اجلاله صا
 كرويه است

الحمد لله الذي لا يحصى جنوده ولا ينقطع جوده والصلوة على الرسول المخصوص بالرفع
 لمبشرين المنصورين الله بالملك المستوين والسلام على السراج المنيرة والامير المكل
 المطاهر الاحمدية نائب السلطنة الاحمدية على امير المؤمنين وآله الغفر اليهم

لما بلغنا من محل سلطان الاعظم نواب الامجد الرفع الاكرم نائب السلطنة
الاير الكسبي مكارم كثيره و مناقب و فيرة فشرة فاه بشريف فاخر و كرم شاه ملكوس
سبارك ظاهر و نرجو من صدق نية و خلوص طويته ان يدوم تزيته بمباس التقوى
و شعار التوفيق و اسلام علينا و عليكم و على عباد الله الصالحين في شهر ربيع الثاني

صورت

توقع رفع كه باسم مبارك همايون عليحضرت قدر قدرت
شاه شاه اسلام نياحه سله الله ملكه و آبد الله و ولته شرفه و رياء
در سنة ۱۳۰۰

الحمد لله الذي بعث محمد صلى الله عليه و آله ليكون ناصر الدينه و مستلغا لامره و
سائلا لعباده و سلطانا على برتيه و خليفته في ارضه و آيد شريعتيه و خلد سلطانه
و ادام خلافته و اعلى برامته تعالى الله الملك الكبير الذي بيده ملكوت السموات و الارض
و السلام على رسول الله و ابن عمه و كاشف غمه على عليهما و الهما سادات البرية الا
الاكرام و التحية و بعد هذا كتاب كريم و خطاب عظيم صدر من مقام عرش العظمة
و حضرة الامامة الى السلطان العادل الاكرم و انخاف ان الكامل الاعظم الفاضل نجيبات الله
و الدنيا و التابع لشرعية الفسرة و الطريقة المشي حامى حوزة الاسلام و مروج شريعة

خیر الانام باطل العدل والايمان السلطان بن سلطان ناصر الدين شاه قاجار
 شيد الله ركن دولته و زاد في قلوب الاعادي رعب صولته انه لما كان ^{المعهود}
 من خدمت ائمة ائمة الرضوية انقسم بيدون الى مركز السلطة الاستتية
 في كل سنة جديدة اجر الله له السعيد و هو سائر كالسكون بعون الله
 للسلطان الاعظم خيرة واقية و يفوز بقبلة عبادة باقية فانفذوا على رسم الخيرة ^{المبينة}
 الى خيرة السلطة لباس العز و شار الاقبال و سل الله تعالى ان يوفق السلطان
 الاعظم بالعدل الاعظم باوالة العدل والايمان حسن سياسته في عباد الرحمن و سلام
 عينا و عليكم و على عباد الله الصالحين في شهر ربيع الثاني ١٣٠٠

صورت توقيعي است که با قاجار حضرت مستطاب اشرف
 اقدس سرکار و ليعهد دامت شوکته صا و در کرده است

الحمد لله الذي جعل الدين محمد صلى الله عليه وآله نظرا و مصورا و كفى مستبرا و مقورا
 ثم اكمل دينه و اتم نعمته و احيى امره و اعلی كلمته بولاية علي و صيه و خليفته و صفيه
 عهد و لاية رسول و هو سائر ان الرد و القبول سلام الله عليهما و علي ابائهما الطاهرين
 ما دامت الشمس طالعة و انوار الولاية ساطعة و بعد هذا توفيق مبارك من الحضرة العلية
 و الله السامية الى نواب الاشرف الاسعد الارض صاحب المفاتيح العلية المحض

بالمواهب السنیه و لیعمده له و له القاسمیه الاسلاطیه مظفر الدین میرزا زید توفیق
 به کتاب انزل ساه لاکمال سعاده و اتمام شرفه بشرف شریف بزرگ من فیہ
 و صین من ترین به و نصیبه باتباع الحق و افتقار الرشد و شاعه بعدل و ادا
 الاحسان و خلاص النیتہ و ترفیہ الرعیہ و نامل من لسان یكون خیر داع و کلمه
 احسن داع و اسلام علیا و علیکم و علی عبادہ الصالحین فی شهر رجب ۱۳۰۰

صورت توقع کہ باغراز و تشریف ارفع ظل السلطان
 دست شوکتہ شرفہ و مافہ

باید سلطان
 ظلہ

الحمد لله الذی حفظ بیئۃ الاسلام

الاعظم و انما فان لا فخر سلطان

الممدود و عمر لب

ظلہ و اصد

بعف

الارفع الاسد ظل السلطان ايداه الله تعالى وزاده اقباله داعاه بخير و صلح لم
 ليفوز بقراته ويشرف بتلاوته ونوصيه بدارته العدل والاعصاف واستقامته
 في رفع الظلم والاعصاف وامل من الله تعالى ان يجعله في درجه المحسنين والمحسنين
 بفضل صلح الهدية ببوس المبارك الذي ارسلناه اليه وشرفناه به وسلاما
 عليه وعلى من اتبع الهدى في شهر ربيع الثاني ١٢١١

صورت توقيع رفعه باسم حضرت اشرف والامام
 امير كبير دام جلاله العالي صادره كره و يده است

الحمد لله الذي لا يقطع مدد وجوده ولا يحصى عدد جنوده لا يفوت عن حقيقه سلطانه الهائل
 الا ان حب الله هم الغالبون بعث محمد صلى الله عليه وآله بالدعوة الكبرى و هو
 سلطنة العظمى وجعله نبيا باسيف واما طيه آثار الظلم والحيف والصلوة على
 الذي كان لله من نصير المؤمنين امير او اعلى الله بحسبه نبيها و ملكا كبير اسلام
 عليها ولهما اتعاقب الشمس والقمر وبعد ان هذا الكتاب مبارك انزلناه على نواب الشرف
 الارفع المعروف بالماثر المشهوره امير ليناكر المنصوره نائب سلطنة ايداه الله
 وشرفاه على ما هو لهود وفي هذا العالم المسعود بخيلته كريمة فاخرة التي انوار السعد
 منها باسره و آثار البركه عنها طاهره وزوج من الله الكريم ان يوفقك لمحسن

ایسر و سلوک و یحکک عین انبار الملوک و یسک لباس التقوی و یرزیک بشعار
 اهل الخیر والسلام علینا وعلیک وعلی من اتبع الهدی فیه شرح ۱۳۰۰

صورت توقع رفع مبارک باسم حضرت خطاب مع
 امجد حسام السلطه سلطان مراد میرزا

الحمد لله الذی یوجه الخیر الی بلادہ وعبادہ بنفوذ شتیہ و سلطان مراد لایمن
 الفار من حکومتہ الباہرہ و ذل کل شیئ سلطہ الفاہرہ یفر من شیاد من الذین سکوا
 سبیل الحق و السداد و یزل غیث رحمۃ من بعد ما قطف اعباد لیس بحسام سلطنتہ
 قول و لا لہام مرادہ کلول الذی بعث محمد بالرسالہ و حصہ بالاصابتہ و الالہ
 صادر عالمہ و مہربنا حکمہ حاسما لا حکام الجاہلیہ و حاکما علی الطریقہ المرصیہ صلوات اللہ
 علیہ و آلہ سیما بن عمیر المؤمنین الذی سیفہ حمی الاسلام و قام الدین سلام بہ
 علیہم اجمعین و بعد بذکتاب کریم و خطاب عظیم من خزینۃ الروضۃ المقدسۃ لکرمۃ
 و من سہنۃ السہنۃ البشیرۃ العلویۃ الی نواب الاشرف الارفع الاسعد حسام السلطہ
 سلطان مراد میرزا الوالی المملکۃ خراسان و فقہ اللہ لا فاضلہ لہدل و الان
 انہ لما وصل الی خدم حضرت الامامہ لالت مخوفۃ بالسنۃ و الکراتۃ تفلک
 بحجابہ حضرتنا المقدسۃ سائبہ و انعمۃ اللہ و غایتہ و صار وافرہ من لانہم یملون

اقبالک فی کل صین محمد و ابک الله الذی جعل معہم شکورا و یقیم نصرته و سرورا
 ولقد وینا الیک بصحابة عبد من عبادنا المخلصین معین التولية العظمی نواب محمد باقر
 خلد مبارکه فاحرۃ تعینک من بر الدیاد حشره الاخره فزین باطنک و خابک
 بمسما و تحمل یوم الریة بصره و قد سمسما و نصیک بطاعة الله و شاعة اومره و تعظیم
 حرمانه و شاعرہ وان توالی نیات التولية العظمی من کان علما باحكام شرعیة لغتہ
 یقیم الناس علی الحق البصیر و یحفظ مال الله علی حسن نظام و ارتباط و یكون
 تصرفاته مصنوعة عن التفریط و الاواط و فی هذا الله رضا و لک فلاح شکر الله
 علی کلمة الرشد و الصلاح و السلام علینا و علیک و علی عباد الله الصالحین و ارجو

توقع ایلیحضرت شاهی

نحمدک اللهم یا من خص الانسان بشرف الہدایة و الکرامۃ و اختارنا من بین النام
 بخلق الولاية و الامامة فحقن بعون الله سلاطین عوالم الوجود سلطنة حقہ و حکام ملک
 البصیر و الشہود بملکوتہ المطلقہ جل محمد صلی الله علیہ و آلہ مطاہر اسمہ الاعظم و مفا
 طہہ لا قدم ناصرین لدینہ لا قوم صلی الله علیہ و آلہ وسلم و بعد بذل الوریق الازہر
 و الغصن الاطہر فی قدلی من الروضة السامیة و الحیثۃ العالیة لازللت قطوفها
 شیعنا دینہ و ہو توقع سحاب و خطاب کرم و خطاب من سدة الخیرة

العلوية وخدمة العتبة المقدسة الرضوية الى مركز السلطة لاسلامية وحامي المحور المبارك
 الدينية سلطان الاعظم الاعل وحقان الانتم الاكل حافظ الشريعة المحمدية
 وبلجار الشيعية الناجية سلطان المسلمين بالاستحقاق المشهور صيته بمكارم الاخلاق
 في الامصار والافاق الملك المويذ المنصور ناصر الدين شاه ابد الله ملكه وسلطانه
 وابد الله حبه واعوانه ولقد انقذنا في هذه السنة الجديدة جريما على السنة السعيدة
 تبريك العيد اعاده الله بالقبال وخير سعيد ثوبا مباركا ولبوسا مستبشرين
 بهيكل المقدس السلطاني وفقه الله لاشاعة العدل والاحسان وقدر في حماه
 الراحة والامان بل الحق واليان في جمادى الآخرة ١٣٠٨

توقيع مباركي است که بافتخار حضرت مستطاب اشرف
 امجد ارفع والا نایب السلطة امیر بید و وزیر خبک
 دست شوکتہ صادر شد است

الحمد لله الذي انجز وعده وغلب اعداء وحده يزيد النعم لمن شكره وينصر من
 من نصيره بحسب الذين يقاتلون في سبيله صفا ويطهرون كتاب كلفه كظمي السجل انفا
 خلق العالم على احسن نظام وتعين قوام رضى عن المعاهد من في بعية الرضوان المجاهدين
 في حامية الايمان وله جنود لم تردوا غلبت باذن الله على فئة كثيرة الا ان حربه هم العاجون

والکاسرون الهم من ناصرین ذولک ہم الخاسرون محمد و نستعظم منه بان
 بعث محمد صلی الله علیه وآله لفرض امره و احدا کلمته و خصه بفتح الجبین و نصر
 عزیز و عانه بالالف من الملکة متوین و کفی الله المؤمنین القتال فکما انما
 فار الحرب طغاة و اباد ما و کما اراد و طفا نور الله فی اظلام کلمته اطهر ما و زاد ما
 و السلام علی علی و استعلی و فاز بالمقام الاقدس الاعلی و صی رسول الله بالوصفا
 بحقه کبیری و یاب السلطنة بحقیقه العظمی الذی کان بالاستحقاق للمؤمنین امیر
 کبیر و بجیش السلیم و سر احم مدیر امیر اصحاب الایات المشهورة و الرايات
 المنصورة و بعد به التسم الساری من مهیب الرضا و التسم الجاری من مصب النضا
 ورق مسطور ورق منور و فی آیه النور نزل من حضرة قدس الملکوت و سائر
 البحروت با غار نواب الاشرف الامجد الاکرم الا فخم نجل السلطان الاعظم با
 السلطنة الامیر الکبیر وزیر الدار و البحر تبة الاستبانه ایدة الله بحمايته بحوزة العظمة العظمیة
 مع کمال السعادة و خلد ص النبی و قد شرفه فی هذا العام لمقبول بالخیر و السلام
 بشرف فخر مبارک لیتبرک بکلمته و یرضی بانوار قدسه و یغنی عن هذه العطفیه
 و نستعظم هذه الکرامه المرسله من حضرة الامامة و محمد الخیر ۱۳۰۸

توقع رفع مبارکی است که بافتخار حضرت مستطاب جل

المجد اشرف ارفع والا ظل السلطان دام اقباله العالي صادرة است

الحمد لله الذي ظهر في كل شيء نور برهانه ومد على الكائنات ظل سلطانه قد والسموات
بعلقه بادارته وتجرى امور الارضين لمطبقته بارادته الحاكم العدل في عسيرته
الغالب في حكومته ظله الممدود في ممالك الغيب والشهود بسط وسلطانه
المسعود على جميع الوجود محيط وسعت رحمته شملت كرامته على العالمين تبارك
الذي بیده الملك وکلتا یدیه بین بعث محمد اصيل الله عليه وآله نبيا باسيف
والكتاب واما به انجته وفصل الخطاب وظهره على الدين غملا نواف المعاني
الابعد فهدى الروح الشريف السامي والروح الكريم الامامي كتاب مرقوم شهيد المقربين
ولا يسه الا المظهرون تلقاه بخير وكرامه نواب الاشرف الارفع الامجد الامام
الافخم سلطان مسعودي ظل السلطان دام اقباله ذرير جلاله ولقد شانه
في هذه السنة المعادة جددت باقبال والسعادة بتسليم مبارک ولبوس
سارک يزیه يوم العيد بزیه الله فطوبى لعبد يستشعر شعار مولاه ونرجو ان
شديد المحال ان يحول حاله الى حسن الحال ويسهل عليه كل امر صعب المنال
انه ولي التوفيق جمادى الآخرة ۱۳۰۸

صورت توقع رفع مبارکی است که با فتح حضرت
مستطاب جل مجد اشرف ارفع اکرم انعم اعظم والا
ولیعهد دامت شوکتها و در شده است

الحمد لله ولی المؤمنین الدین او فوالعجب لله و آمنوا بوعده فاستنصا و بنور و
القائه کبری و انوار هدایتیه العاتیه العظمی فی جمیع الهویات عمده سار و موصول
و فی کل الانیات امره جار و مقبول لا یحص عن اعطائه قدرته و لا یکن الفار من حکمته
جعل حکمتیه البالغه و رحمته السالغه و حجتیه الدامغه و هو علیم حیث یجلی رسالته محمد و آله صلی
علیهم و آله و سلم و نبیه و ترجمت عمده و وجبه فی عوالم الطوبیه و العسویه الانا
الناسیه و الارضیه و خضم من بین الانام بحسب الصفات المرصیه و بعد

تحقیقاتی است در معنی وجود و زبان فارسی بی
کلف نوشته اند

نمایش نخستین در بیان حقیقت وجود و حقیقت شهود بیاید دانست که وجود من
حیث هو غیر وجود خارجی و ذنبی است یعنی اگر هستی را بطور عدم تقسید و لا بشرطی
لاحظه مافی فی مطلق است و تفسیر نه جزئی است و نه کلی نه عام است و نه خاص
نه واحد است و وحدت زائده بذاتش نه کثیر بلکه این عبارات لازمه مرتب معانی

وجود است قال الله رفع الدرجات ذوالعرش وقال الله فالتادیه
 بقدر ما شیع شیری گوید وجود اندر کمال خویش ماری است تعینا امور
 اعتباری است پس جمیع این احکام فرمیکند و غوانات وجود را و بذات
 حقیقت مقدس ز مراتب و منزله از این مطالب است و آلائش این حدود
 و رنگ این قیود بدین حقیقت نمیرسد و همچنین وجود نه جوهر است نه عرض زیرا که
 جوهر یا موجودی را گویند که در خارج لافی الموضوع باشد یا ماهیتی است که اگر در خارج
 هستی پذیرد بی نیاز از موضوع باشد و وجود موجود نیست یعنی اگر ذات را هم در
 شش ما خود دانی چنان نیست که وجود ذات ثبت له الوجود باشد بلکه موجودیت
 وجود بخداست و موجودیت با معنی که عین شایسته آثار و مبدئیات اوست
 حق و ذات و شل سائر است که همه چیز از روغن چرب میشود چربی روغن از روغن
 اوست و در معنی ثانی جوهر ماهیت ما خود است و تغایرت وجود با ماهیت مطلق
 روشن چه تابش از نمایش فرق دارد اما اینکه وجود عرض نیست چه اگر
 عرض باشد محتاج بموضوعی خواهد بود که قبل از وجود موجود باشد چنانکه شرط
 معروضات است که قبل از تحقق عارض متحقق باشد پس لازم آید که وجود قبل از وجود
 موجود شود و مقصود تقدم شیء بنفس لازم میآید و نیز میگوئیم وجود جوهر در عرض

زاید بر ذات و بیات است و وجود ممکن نیست که زاید بر خویش شود و از
 این گذشته وجود را خود است و تعریف جواهر و اعضاء زیرا که اسم از
 آن و دست پس غیر جواهر و عرض است و از این ترتیبات چنان تصور نشود
 که وجود را اعتباری است و تحقیقی در اعیان ندارد زیرا که قطع نظر از اعتبار
 معتبرین وجود نیست تحقق دارد کان لیه و لم یکن مع شئی و از آنکه تحقیق بشرط
 شئی امری عقلی و اعتباری باشد لازم نیست که لا بشرط شئی همچنان باشد پس وجود
 صفت عقلیه نیست و عدم داخل در مفهوم او نتواند بود مثل وجود و امکان در ذات
 ممکن و وجود اعم از اشیا است بمعوم سبی نه مثل عموم کلی نسبت با افرادش باطل
 همین اعطالت و سعه بر همه بیات انبساط دارد و بر حرکت اتی و مست کل شئی
 حتی مفهوم عدم را هم عارض میشود چه ذهن استیلا زید به بیان عدم مطلق و مضاف
 و تا وجود ذهنی پذیرد انجسک حاصل نمیتواند شد و وجود ظاهر تر از همه چیز است
 الله نور السموات و الارض بطور تحقق و اتمیت آبد به بیات و عرف همه اشیا
 اولم کیف بر یک انه علی کل شئی شهید و مخفی ترین و پوشیده ترین اشیا
 احییت حقیقت و ماهیت ما عفاک حق معرفتک و هیچ خبر تحقیق و عقل با فاج
 پیدا میکند مگر بعد پس او محیط جمیع است و قوام و قیام همه اشیا با دست

برکت وجود شامل نشود شی در خارج عقل حاصل نتواند شد پس وجود تقویم شایان
 بلکه عین شایان چه یک حقیقت است که تجلی در مراتب میکند و ظاهر در صور
 میباشد آشکارا در حقایق چه در علم و چه در عین پس مایات و عیان ثابته اش
 مانند چنانکه تحقیقش انشاء الله تعالی بایستد پس در میان وجود و عدم واسطه نیست
 همچنان که میان موجود و معدوم مطلقا و برهمنیت حقیقه واسطه است میان
 وجود خاص با وجود عدس و مهیت مطلقه اعتباری است و تحقیقی در نفس الهی
 ندارد و از برای وجود ضدی دشمنی نیست چه ضدیت فرع مهیت است و
 مثلث لازم نوعیت و دو موجود متخالف را ضد میگویند و دو موجود متساوی
 شلین و یک کشته شی بلکه تحقق ضدین و تقویم شلین بوجود است بلکه وجود است
 که بصورت ضدین ظاهر میشود و صفات بسیه با اینکه راجع به عدم است
 حایه بوجود است باعتباری چه هر یک از جهات متغایره از حیث وجود عقلا
 عین باقی است و از جهه اینکه متغایرین مجتمعه در عین وجودند اجتماعشان در عقل
 شاید چه اگر در عقل موجود نباشد مجتمع نمی شوند و اینکه متغایرین در وجود خارج
 که نوعی از انواع وجود مطلق است جمع نشود منافات ندارد اجتماع آنها را
 وجود من حیث هو هو و از جملة خصایص وجود است که قبول انقسام و تجزیه نمیکند

اصلانه در خارج و نه در عقل زیرا که وجود در کمال سبب است جنس و فصل
 و حد ندارد و قبول اشتداد و ضعف نداشته سبب زیرا که تصور شدت و ضعف
 در اعراض قار میشود مثل سواد و بیاض که حلول میکنند در دو محل یا در عرض غنی
 قار از حیثیت تو جش یک غایتی از زیادت و نقصان مثل حرکت بهنجین
 وجود قابل زیادت و نقصان نیست و اگر زیادت و نقصی و شدت و ضعفی واقع
 بر وجود شود از باب ظهور و خفای اوست در بعضی از مراتب چنانکه در قارالت
 مانند جسم و غیر قارالت مانند حرکت و زمان و وجود خیر محض است و چنانچه
 روحش با اوست و قوام وجود بذات اوست زیرا که محتاج نیست در تحققش به
 امری که خارج از ذات او باشد پس اوست قیوم بالذات و اثبات کننده
 غیر اوست و از برای وجود استدانی نیست و اگر نه محتاج خواهد بود به سبب علی
 موجوده بواسطه امکانش و از برای او انتهائی نیست و الا معروض عدم خواهد
 بود پس موصوف خواهد شد بصفاتش یا انقلاب لازم میآید فهو ازلی و
 ابدی و هو الاول و الاخر و الباطن و الظاهر زیرا که هر چه ظاهر است در
 عوالم شهودیه و هر چه باطن است در مقام غیبیه همه با و راجع است و وجود
 بهرشی داناست از جهت آنکه احاطه دارد باشیای بذاته و حصول علم برای او

عالمی بواسطت اوست پس او سر او را تر است بدانمانی و بوجود سنوار است
 همه کمالات و قائم است بجه صفات مانند علم و ارادت و قدرت و سمع و
 غیر ذلک فو انجی بعلم المرید القادر السميع البصیر بذاته و برکت و جود محض
 میشود کمالات اشیا با آنها بلکه ظاهر میشود تجلی و تحوّل و جود در تصور مختلفه
 چه جمیع وجودات خاصه مستحکمه در مراتب احدیت و جود ظاهرند در مقام
 واحدیت و جود و وجود حقیقت واحد است که اصل تخرید دارد و کثرت
 ظهورات و صور و جود صده بوحده ذاتیه او ندارد زیرا که در وجود مغایر
 ادغیت که اشتراک با او داشته باشد در چیزی و متمایز داشته باشد در شی
 و این مطلب سافیه نیست با ظهور آن حقیقت واحد در مراتب تعینیه بلکه آن
 جود اصل جمیع تیقات صفاتیه و اسمائیه و مظاهر علمیه و علویه است

این فرمان مبارک هم از انشای فصاحت پیرایان
 بزرگوار شریفیه است و امضای خادمی نواب محمد
 امین میرزا

الحمد لله الذي يخرج المؤمنين من الظلمات الى النور ويقتل الشهوة من عباده وهو يعقده
 الغفور الصلوة على من غفر الله له ذنب المؤمنين واذن له في الاستغفار للمؤمنين

اشفع الشفع المطاع فی يوم الدين صلی الله علیه وآله افسر لميامین وبعده
 بطیفة سولای ان نبی و بین الله و تو بالایاتی علیها الارضاک هر حاجت
 بخیری که دست تو سل بذیل شفاعت بازند بمضمون من تنگ بکم نمی است
 نجات برای و آماده است و بواب درجات بروی او گشاده چنانکه نواب
 محمد والا محمد امین میرزا در کمال عجز خضوع و طاعت باستان فیض نبیانه
 سوده از واقفین عتبه عرش مرتبه درخواست نمود که در سلک خدام والا مقام
 حرم کرد و بی خدمت مبارک شرف انلاک حاصل نماید و حصول این نسبت
 برای شمول مغفرت و قبول معذرت وسیله بگو سازد و اینجا حالما سوله این توفیق
 رفیع مقدس که ایه خط رفاه است و مایه خط گناه شرف صد در می یابد
 که جناب جلالتاب قوال السعادة و الال مؤمن الملک که به نیابت ذات
 ملکوتی صفات سلطان عادل و خاقان کامل شاهشاه دین پناه شمع الله لمسلمین
 بطول بقاء بتولیت آستان قدس سرفراز است نواب والا محمد امین میرزا
 از بده الله در کشیک پنجم خادم تشریف آستان جبریل در بان داند مقرر الله
 نواب مغزی الیه قدر انیمه را بشناسد و حالات باطنه را با حصول این نسبت
 اعماره بعضی توفیق دهد که این جل مقطوع نشود و از این فیض ممنوع نباشد و تقاضای

این ربط مبارک را در اتباع احکام شرع و نشر آثار احسان و عدل و
 جنابان سعادت مابان اعمال خسته اعمال آستان ملایک باسان و کتاب
 و قرآن قدس شرح یفرمان سعادت عنوان را در دفاتر خود ثبت و
 ضبط نموده در عهد شناسند فی ثانی عشر شوال المکرم ۱۲۹۳

رقعه ایست که بمقرب النخاقان میرزا نادری خان فشی بای
 مرقوم فرموده اند در خصوص قبول و وقریه و رزق
 و انداد در خراسان

عرض می شود از صدور دستخط مبارک در تجدید مرقم قبول و محل موجب
 نواب امجد و الا شانه زاده معین التولیه اعانه الله و انعم المعبین مستحضر
 متکبر بودم پریر و از طرف سامی پیامی آورده اند که موجب کند رنواب
 مغزی الیه و خیر عده شد که خدا نخواست استه انجلم و الا بعارضه نسخ و بداد
 عهد و تعویق مانده که و رزق و انداد وسیله رزق اصداد شود و لا یحصل
 به انداد و با اینکه سلیقه و دجه نم از تصدیق انجیر اباد اشت و شب که
 شرفیاب حضور عاقلقت ظهور و الا بودم متعجبه عرض و استعلام کردم که
 اگر نسخ آن آیه فرموده اند متوقع و سند عی خیرینها و مثلها بشیم بفرمایند

مرحمت نایب حکم سابق را تو کید و تفریر فرمودند که فدائی نیامده و بدائی
 نشده حکم ثابت محترم امضی و مختوم از دارالانشای والا مطالبه کنسید
 مع تشکر خطار و ابلاغ که قسم دزدق و انداد را که با بقای شبهه و چار
 تاخیر بود امر و زبواب و ابرسانید که از این رهگذر مرده الحال و سود و خیال
 شده و حاکی و وجود مسعود و تقدیر الالباشند ایام غایت و روزگار
 بدایت پانیده و مستدام باد

کارمادی این بود تو مادی	نام آخر زمان شادونی
-------------------------	---------------------

۱۲ شرب الخمر شیخ بکر

باسلام مبول در جواب مکتوب عالیجاه اشرف الحاج حاجی
 رضاقلی مدیر دبستان ایرانیان مرقوم فرموده اند

ای یار وفادار من ای حاجی حاجی	دی بکله اجاب باقبال تو راجی
از روشنی رای منیر تو توان دید	باریک تر از موی اندر شب دجی
عکسی اگر از خسته من متین تو نماید	بر قسطنطنیه موج شود ساکن و ساجی
ان بوش عمیق تو دان فکر و فیت	مصباح دیاجی شد و فاتح احاجی
تقریر تو نیکو است چه دشنام و چه کرام	تخریر تو خوب است چه داولی و چه حاجی

بر کس بجان خوشدل از صحبت یارشی || ایسم و بهین دوستی حضرت حاجی

حاجی جان چند کاغذ از شما متوالیا رسید در حاشیکه در بستر ناتوانی افتاده
وز دنیا و مافیها و من فحشا پشیم بودم و مقدمات عالم غیب و ملکوت را مشاهد
مینمودم بقول عثمانیه از دیک بود انقاس معده و ده بیابان بیاید و مرغ رحمت
کنم فضل الهی شامل شد و صحت و عافیت نصیب گردید اکنون که با کمال
ضعف و نقابت پاکتهای شمارا کشودم و ملاحظه نمودم سپاه برخدا بسکه
تحریرات شریفه نارسواری و انصاف و بالادست دره ناوره و تاریخ و تصانیف
بود چنان صدمه بخاطر زد و مزاحمت بشاء که خوف کس مرض بود و نقص عرض
که توی حکمت رفته بودید با نغمه خسری که اصطلاحات منطبق باشد

در سنگنای عکس نفیض خیال تو || ترسم که صورت تم رهپویا جدا شود

بر خلاف مقدم و تالی که شما نوشته بودید وقتی در ایام صباوت و روزگار
طراوت که قلم منطق میگردم بجهت نورانی و طریقه سلیمانی صاحب جمالی نظرم افتاد
این صراع بخاطر مالفاشد البته طالع و دلیل موجود مختصر با هزاران جان
کندن از سنگلاخ مرگ و مات شما بردن آدم چیز که نصیبم این بود که طلب
بهی و سلم را اظهار فرموده اید یکی مهر و انصاف جناب اجل امجد اکرم

حضرت نفیر کبیر معین الملک دست شوکت و زادت رفته در آفته قوی است

که جملگی بر آند

بر کو بن که منکر حسن رخ تو گشت تا دیده اش بزرگ غیبت آورد

مهر بانی و قدر دانی که در حق شما لطف میدارند نتیجه بزرگی و سمو فطرت و عفو

بخت خودشان است یکی تقاعد و تکامل و تسامح و توکل بنده از رعایت حق

یاران و ایفای دیون و دستاران خودم معترف و مقرونند عن چشم

بهم مگر عفو تو گیر و دستم دوستان و احباب را بیکان بیکان سلام رسانم

و از همه التماس دعا دارم خدا میداند دستم طاقت نگاہداری و تحریک قلم

ندارد و زیاده تصدیق نمیدهم ^{۱۳۵} شمس البر غفره

رقعه ایست که ملک اشعر امیرای صیوری خراسانی مرقوم نموده

در جواب مشارالیه که عذر داری را مدن گلستان کرده

ای شعر را بحقیقت ملک

دی شده در ملک و فاک

من شمار از عقول فاعله میدنم نه از نفوس قابله ان کسیکه ناف بار

مهر و بریده اند در حال با مات و مهربان تر از مام و مات دانند

آخر حکم من بطون آنها کنم بهر طوری که مقرر شده و همه وضعی که مقرر کرده

تضع کل ذات حل علمها حضور و غیاب شما تفاوتی ندارد و تدارکی نخواهد کرد
 نشانه حال مقرب بدون وضع تعب مانند شکل اول بدستی الاناج خوا
 بود و نور سید اش بر سر ملک تاج سرود که از همه دلبران ستانند باج
 اگر چه خوابید فرمود قسمت ضعیفی شد در هر حال قسمت ازلی بی حضور باشد
 علی البجالة وقت نعمت است و عمر محترم فراغت و کتابی و گوشه چینی نگه
 فرصت که عالم دمی است خاصه دمی که با دو و در صحبت یاران
 بگذرد و زنجار عنوان انکار و قیام و تحلف از پیش اسانه نکنید که حضرت
 خطاب شریفه را قبل از نام آقا ادام الله کات وجوده و عده قطعی
 و حکم بی فرموده اند که صبح سه شنبه باید حرکت کرد و سر او نیست که دان
 مظفرین راسل دروازه پاشنه کرد و خمیازه کشید و مع ذلک بفرمانید که
 از سم انخیاط و شمشیر میگذرم و حال آنکه از هیچ نمیکزید نه از سوراخ
 سوزن و نه از اعکاف در روزن

حجاب ملک یک سوراخ بقدر رقبه سوزن	ملک جان سوزن منشی کن تماشا کن
----------------------------------	-------------------------------

توصیه در حق حجاب آقا شیخ بر اسم قمی لسان العلماء زید
 بحضرت خطاب اجل اکرم عالی قای من السلطان ام قباله

العالی مرقوم فرموده اند

بمعرض عالی میرساند
 شرط اخلاص و فوط اختصاص تقضی است که با هر
 وسیله حسب عالی بجزرت اجل عالی بفرستند و از پیش آمد امور شخصیته خاطر
 مبارک را دلیل منته و جالب توجه گردد و لی بلاحظه اینکه خیال حضرت
 مستطاب عالی را تصادم نکند و باظهار قصص و افشای غصص بایه تکریر صفای خاطر
 سامی نشومد تنها است و مفرود بسته ام و خواه را گشته ام و در زاویه خموشی نشستم
 بگرد کار را کرده به مصاحیح خویش صبرت و فی الحلقه شجی و فی لیسین قد
 ولی در این موقع که جابسته تطاب شرایع نصاب لسان العلماء و ترجمان لفظ
 آقا شیخ ابراهیم سلمه الله از آستان قدس مبارک عنایت مرحمت فرستادند
 بحکم انصاف و حقانیت و صفای قصه و نیت لازم دید که مراتب عاقلی
 و مدحی ایشان را از وجود سعادت نمود عالی عرض و شهادت دهد علم الله تعالی
 در این مدت که در عتبه مقدسه رضویه علی شرفها آلاف لیل و نهار مشرف بودند
 مخصوصا نایب الریاره ذات قدسی صفات عالی و خطه از تکریم کارم
 و شکر مراحم ملازمان سامی غافل نبودند و در مجمع کرب و بیان با فصاحت
 بیان بشر ماثر غیری و وجود مبارک استعمال داشتند چون در آنحضرت بانظر

که ساحت اقبال و نصرت است حق هیچ ذی بختی ضایع نمیشود ان شاء الله زاهد
 علی ما کان در باره ایشان لطف و احسان خواهد فرمود که وسیله آسان و آری
 به دعا گوینان و مخلصین حضرت جل اعظم دام ظلّه خواهد گردید ایام اقبال
 و احلال استقامت شیخ مرتضیٰ

ایضا سفارش نامه است که در حق جناب معظم الیه زید توفیق
 بجناب جل امجد عالی سرکار محضر الدوله وزیر علوم و لغز
 مرقوم فرموده اند

بعرض میرساند
 با اینکه رشته اخبار و رابطه اطلاعات از همه جا و
 کس بدست کفایت عنایت جناب جل عالی بسته و پیوسته است عجب است
 که از احوال مخلص صمیمی چگونه نمی پرسید و مخصوصین را بمرکت سیم و برکت سیم
 اعلامی دوستانه میفرماید و پیامی تنفذه میفرستد مگر اف مجانی را هم از
 اطراف در حق کسانی حکم داده و بذل فرموده اید که غالباً بی مایه و ضمایمی کنند
 و در حق مردمان محترم مایه سیکیزند علم الله در آن دوسه مجلس که بشرف حضور عالی
 نائل شدم و انهمه ملاحظه است که فرمودید یقین داشتم سه التفات خاطر سیر
 لایقطع خواهد بود و انفضال این عروه محال و متسنع حال هم بر اسم قدی غنائ

باطنی حضرت عالی بفضل اله کمال ایمان و استظهار را دارم ولی خوبست
 گاه کاهی حفظ صورتی و تصفیه که در تنی نفسانیه با اینکه حال ذریعہ جناب
 مستطاب شریع آداب آقا شیخ محمد ابراهیم سلمه الله تعالی است و از همه جا
 آگاهند و تا همه جا همه راه شرح حال خود را بلسان صدق ایشان و امیکند از
 که امروز بالا استحقاق بلکه بالا جماع و الاتفاق لسان العلماء استند خیریکه لزوما
 خاطر نشان عالی میسند مراتب دعا کوفی و مداحی و حفظ الغیب جناب معربی
 است از حضرت عالی که در ایام شرفیابی باقامت آستان بالا مختص
 نایب الزیاره وجود قبول نمود عالی بوده اند و همه جا ذات می رسد و
 وابسته حقوق خلاص و سابق خصاص ایشان در انحضرت بی نتیجه نخواهد
 ایام قبول مستدام شیخ غفره

ایضا

در حق جناب مغربی الیه توصیه بجناب مستطاب
 جل عالی آقای امین الدوله میرزا علیخان دام قائله
 مرقوم فرموده اند

مرض میرساند قلب میراکاه است و صدق ضمیر بهترین کواه که ارادت

سابقه ام و عقیدت صادقانه ام اصلی ثابت دارد و فرعی ثابت بوستانی است
 که هرگز نرزد با خسته نشن چیز که از ذخایر ملکیه و مابه‌الاستیاج دنیوی برقرار است
 و فی‌المان نه از دست برد عالم متغیر محفوظ و محروس همان جوهره نفسیه عشق و
 ارادت است که بجزرت عالی دارم اگر تصدیق بعرضه نمیدهم دستم را هم عالم
 غریبم نموده اش امیدند و نوشته میخوانند ولی در اینموقع که جناب سلطان
 ضایل نصاب شریع آداب افاضه محراب ابراهیم با قلب سلیم دان من مشیت
 لایزالیم مرجع است حضرت قدس رضوی را تصمیم کرده و در آن محضر انس
 علوی را پیشینهاد نموده بودند لازم دید که خاطر مبارک را بحالت ایشان دل
 مزید تنبه و جالب التفات و توجه کرده که جناب مغربی الیه با تقضای کمال
 حق شناسی و رعایت مرتب اخلاص و اختصاص در مدت اقامت و سیر
 در استان کرمانی با سپاس نایب الزیاده وجود سعادت نمود عالی بوده
 و غالب اوقات بشر محامد ذات جمیده لطافت اشتغال سوز زیند یقین
 دارم که نزعات شیطانی در ساحت خیال و خاطر عالی سوز تاثیر نموده
 و از عراض مجبوره و خبا ر مجبوره قلب ایتی و سلب غیتی ظهور نموده است
 و از زیاده برایشان در انصاح مدعی و انصاح مدعی عرض میکردم مجاری حلال

شخصی بمخلص را هم اگر ستفدانه طالب اطلاع باشید جناب مستطاب شرح
از اهل صفات و بالاستحقاق لسان العلماء بعرض عالی خواهد رسانید لایم قایل
و شوکت ستم شیخ میر غفر

ایضا سفارش نامه است که در باره جناب لسان العلماء
بحضرت مستطاب مجد شرف اکرم الفخم اعظم والا سکر
نایب السلطنه امیر کبیر و وزیر جنگ دام اقباله العالی
نوشته اند

بعرض حضور والا میرزا علم الله و کفیی به شهیدان و در مجلس که بشرف
محاضره حضرت ارفع الفخم دست شوکته و زادت رفعت نائل شده و سعادت حضور
والا استعداد کرده ام انقدر مرسم و شفاق و مکارم اخلاق دیده ام که مادام
بصبر موجب دعا گوئی و شاخوانی است و در مجمع روحانیان مرح ذات
نوشته صفات والا را اولین تکالیف مهمه خود میداند اینک که ترغیبه کار مشی
و شرح عالی بان حضرت سپهر نیت نیفرسته فقط بلا حظه نیست که خاطر فرما
تصدیع کند و وقت شریف تصبیع ندهد

بعیت

سخن دارم ولی ناکفتن اولی

در انمیشه که انوار تجلی است

اکنون در ضمن ادای شهادتی عرض ارادت می کرده کسب سعادت می نماید جناب
 فضایل نصاب شریع آداب آقا شیخ ابراهیم اتی ربه قلب سلیم که بطیفه آن
 من شیعه سالهاست از پیروان اراده بندگان والاست و دعا گو محض
 ذات ملکوتی سمات اقدس بمیون علی دام ملکه و سلطان و خاطر شرف
 برای علم و عمل و مراتب انسانیت و صفای نیت مغزی الیه کمال سبقت دارد
 در پیشور عیدیه که در آستان ملائک پاسبان بالاخص صاحب الزیاده و جو
 سع و مقدس و الابدوند با اختیار و تصویب فاطمه علمای اعلام و حجج السلام
 اید هم الله تعالی از طرف ذی شرف آستان قدس سرکار فیض آثار جناب
 مغزی الیه بقلب لسان العلماء مژد گردید و هر یک از علما و اجل لسان صدق
 در حق ایشان تصدیق کردند و انجمن مستوفی گفت لفظی صادق تر و موافق تر از این
 مورد کم اتفاق افتاده از توجهات کامله و غایات شامه حضرت اشرف
 ارفع والا دام ظلّه و قباله سلطت می رود که در خاک پای محضر عتدای اقدس
 بمایون صاحبقرانی خلد الله ملکه و حبسه ی فی بکار انصر فله عوض تصدیق و
 و توسطی کنند که فرمان قضا جریان مبارک بقدر این لعتب در باره جناب معز
 الیه شرف صد دریا بد که مایه دعا گوئی و خورسندی مزید آستان و رضای

عموم اهل علم خواهم بود ایام شوکت و کامرانی در پرتو قبایل صاحبقرانی مستندم
شیخ اسیر غفره

در جواب مکتوب خباب عثماء التولیه و وزیر اول آستانه
مقدسه مرقوم فرموده اند

مخدوم کرامی مهربان
سوابق مهر و محبت سرکار بطوری ظاهر و خفیه
خاطر است که محتاج اظهار نیست جزاک الله فی الدارین خیرا و بسند متواله
صدقش این است بآن خاطر تا در اطلاعات کامله که در کارهای آستانه
مقدسه دارید و امروزه در نزد همه کس برکنان مقدم و مسلم و از همه کس بصیر
اعلم ستید غیوتم گفت خواسته اید مجهولی معلوم کنید بلکه تجايل عارفانه این
سوال را کرده اید چون میل کرده رغبت فرموده اید که اعاده ذکر نعمان شود
که معلومات خودتان را از لسان و تقریر یا بپایان و تحریر بنده نقلی کنید بحسب
بیم بنده با تولیت نوعیه آستان قدس همراهی و هواخواهی داشته اید
و بحقوق جانب احترام نامرعی نگذاشته ام خاصه تولیت حلبیه حاضر که
دوستی موردش و یگانگی مخصوص باید بکار برده و مر با نهیا و قدر و انبیای
مرحوم عضد الملک طاب ثراه در حق شخص بنده در اوایل عمر و سبادی امر

بر شما معلوم و مکتوف است ولی تعجب میکنم اینکجوی عادت دیگر نموده است
 و سبک دیگر گرفته است مرحوم والدش رابطه کار و واسطه امور آستان قدس
 بشما محول میداشت که بحکم عقل و متانت و هوش و فطانت بعد از رحلت ان مرحوم
 قریب سی سال است در آستان قدس فردا محل و شخص اول بالاستحقاق مرجع
 و معول هستید ولی از طرف جناب تولیت حاضر و فقه الله تعالی این جوان
 نادان زالت عنوان مرکب دایره بد قولی و بد عهدی نمایند اطوار متنبه
 بکار ناما مور میشود و در سه موریتی تولید مفیده سینما بد شما بهتر میدانید که در
 حرم محترم با خادم باشی شیک چهارم چه کرد و چگونه طرف شد در اقدامات
 و ناموریت های بخرش هم مطلع هستید و شکایت های مالی آستان قدس
 از بد زبانی و سخت کمانی و بد کمانی او میدانید مع ذلک از بنده سوال مفرمائید
 که چرا او را محترم مانند برفه ام یا حرفی سخت با و گفته ام پروردگار که این جوان
 نادان بدارشفا آمد او لا کفر اش یعنی کجی از او باش که با او نسبت و در
 سطح نسوان که باید من حاضر و ناظر باشم و با خبر دار از اشفا بجان بجان نخمی کرد
 و سقط گفته و در جای رئیس دار اشفا جلوس نموده و در کمال زالت و جهالت
 رفتار ما و کفارت ما کرده اینگونه اطوار را نه بنده هیچکس از محترمین قوم مکتبین نمیتواند

کرد و اثبات نسخه و اسامی مرصع را کسی حرفی ندارد و عوض کفر هر روز جمیع
 ادبیای آستانه یابند و ثبت بردارند زیاده تصحیح نمیدهد لایم سلسله
 نسخ اسیر غفلت

ایضا بقرب الخاقان اعتماد الهولیه مرقوم فرموده اند

مخدوم معظم مهربان از مکالمات پریر و با آن تعهدات صادقانه
 نتیجه ظهور مکرر و اگر چه یقین دارم جمیع تقریرات بی تکلف بنده را بلا جمیل
 اطلاع کردهاید ولی دلم میخواهد نتیجه آن صحبت را کتابا بالاخص خاص خدمت شما
 زحمت بدهم که ارایه نمایند مخلص شمارا اگر کسی نسبت به بد که وظیفه شما
 نیست و آداب نمیداند بلا شبهه خرق جماع کرده و قرع اسلح زیرا که
 بفضل اله تعالی امروز اگر مسلم بر دارم حقوق مل و حدود دول را میخوانم
 تحدید کرد چگونه میشود بعد از سی سال مجاورت آستان قدس شون
 و اختصاصات مقام منیع و موقع فریغ تولیت جلیله عظمی را ندانم بالبداهه
 تولیت جلیله حق اطلاع و تحقیق و تفتیش از جمیع دوائر راجعه بسر کار فیض آثار
 دارد میتواند مامور خفی و علمی تمام بیویات بفرستد ولی ان مامور حق ندارد
 که بعد و شخصیه را باب سناصب رئیس یا مروس سجد یا منحوس تجاوز نماید

مگر آنکه خیانت و عدم دیانت یکی از احوال در خدمت اولیای آستان
 قدس بدرجه ثبوت رسد و حکم عزل او را رسماتین و دیگر ایراد جای تعیین
 نمایند این بزرگوار را که بسرکشی و تحصیل اطلاعات بدار الشفا و سنان
 چون ضامنجا و زود مقدم بکارهای غیر جائز است از یوم الحور و تصرفاتی
 که بریاست این بیت راجع بود در کمال استقلال حد و انابه که گرفت و
 از یک شخص تولیت جلایه آستان قدس مخصوص است از عزل و نصب اعضاء
 و اعضای کارسبده آنرا اوصاف و ظاهر شد و کفی حکم عن المقال
 مخلص برای اینکه مظلومیت خود را بر تبه معلومیت برسانم و با اولیای دولت
 و بستان حضرت عرش مرتب بنمایم که تا چه درجه در تصنیع حقوق بنده است
 و قصد خوار دارند صبر و انانیت و البلاء عظیم از نمایش کارهای مختصه مقرر
 روز ماه و نسخها ابقاشده بود که انهم بدون اطلاع علی لعمریه حفظ رسم میشد
 و اکنون هجدهم شهری حجه الحرام است تمام تصرفات شروع مخلص را که حاصل
 سی سال خدمت بود منقطع و ممنوع گردانند اما در امور مدرسه فاضلیه شایسته
 بماند که مقاصد و اوامر تولیت عظمی را بجا بزنند و احدی حق اجرای نداشته
 و کاری بدون اطلاع مخلص نمیکشد و ان دایره را هم کلی از دخالت

بنده خارج خواسته اند و بعضی از مدلسین و مدرسین در کمال آزادی بطلب
 شخصیت بنده استیلا یافته اند با وجود این اگر وزارت سرکار اقتضا دارد
 که با چنین حالتی باز صابر باشم و عرض شکوی ننمایم تا تو ابرائکم و آلا ناچاری
 خود را از اظهار کند و دستگیری بواسطه شخص محترم شما که میتوان گفت در دفتر
 قدس فرمختب و واحد کالف استیسه و بک لفظ بجای هزار معنی عرض کردیم
 و این آیه شریفه بدلیل معذرت و برهان مجربیت خود تلاوت نمایم لایب
 الله بکرمه یا تسور الا من ظلم سرعاً و صحیحاً جواب رفتم ظم زیاد و تصدیع نمیدهد

شیخ اکبر علی

رقعه ایست که از طرف مرحوم جناب میرزا سعید خان وزیر امور
 خارج طاب شراه در ایامیکه متولی مابشی سرکار فیض آثار بود
 در جواب نوشته جناب سبط اب آقا میرزا رفیع صدر العلماء
 آفرمایجان مرقوم فرموده اند

نور چشم گرامی و فرزند مقامی	رفع الله قدرک بشرح الله صدرک
لقد وافی کتاب منک عالی	و کان من الجبال بلال مثال
بالفاظ المظنوم اللالی	و معنی کان کاسخه احلال

نامه مودت علامه و نوشته محبت انباشته که حاوی کشف و تفصیل بود
و تالی وحی و نزیل خط وصول داده موقع قبول یافت فیالله سر کتاب
رقت اشاراته و وقت عباراته یذکر فی بابان و العلم و جیرانی بزی سلم
من یلغین اجالی بقریز مستقیم بقریز و عسیر سلام کعب طغوا علیه ایا
و یغو علیه اتباعه و ان علانی من دونی فاعجب و لنا فی رسول اسوة
حسنه فاذا رایت الخلب حلیلا و ما کان لیسر جمیل ففهمتم همرا و رایت
فیه اجر حبسی لیه و هو ناصر عبده و عسی ان یاتی بفتح او امر من عنده
عکس را خواسته بودید آقایی من کار را همه بر عکس مقصود و امورات
بر وفق خواست نقض و حسو د است

الدبر عکس مالی و یقینی من لغنیمه بعد الله بفضل

الحمد لله نیاج صنعت مغرافی و فکرانی در قلب وافی و خاطر صافی موجود است
انظرالی لقلب و ما عواه ما کذب الفواد ما رآه از این گذشته گمان نمیکند
که اگر فرضا در خراسان عکاسی باشد عکس من قبول رسام کند و مثل بای
حسام تواند بود مگر نصیحت بطوری تحمیل کرده باشند که از قالب
مثالی و جسم خیالی عکسی اثبات تواند کرد قسم بجان تو کرتن قحی است

پریم در ایامه مبارک علاوه بر کسالت همه روزه گرفتار اقسام نوبه
 گاه بطور دوستان بخاریات بگرد و گاه بطریقه سیدستان موطبی
 داشت چنانکه شطری از آن توانم گفت در آخر منجر برنج شد و از ربع صحت سحر
 و شری نگذار و الا دهنه لم تکلم من ام او فی حالا بجهله چند روز است حالتم
 بهتر است ولی خداوند ارادت پذیرد و شکر گذارم که با حصول شرف شایسته
 بوسی امام علیه السلام جمیع مکاره ظاهره و باطنه سهل سینما بدین قدر که صحت
 و فراغت کامل حاصل باشد که در آستان قدس شت شال فارغ البالی
 بنظم امورات کثر فیض آثار و بدعا کونی وجود مسعود علی حضرت اقدس
 ساین رو خافه اه شرف شتعال داشته باشیم بدافتمتی رجای و غایه
 سنای شمارا هم خداوند عالم در همه حال معین و نفع الوکیل است
 همان است که نوشته بودید تو بان ای آنکه چون تو پاک نیست البته
 مجاری حالات طلاع داده از کارش بر سلات مضایقه نمایند زیاده
 رحمت نبیهم و شکر اول ۱۲۹۱

نواب والا شامزاده معین التولیه و ام آقاباله نوشته اند
 معروض میدارد که مقتضایم به مقتضایست سرکار والا در بایر حمتند

دور و زاست از حالت سرکار و الا استحضار ندرم ارجو که رفع کسالت گشته باشد و در این برف و سرما بطوریکه لایق و با سراج و الاموافق است رفتار میفرماید از جناب افتد می بایست بسم بی اطلاع اگر بدغم باز حمام نخواهد بود و بنده تمام نخواهم شد و باقتضای فصل با گرمی شوق و وصل برودنی روی نخواهد داد مضایقه از شرفیابی ندرم زیاده تصدیع نمیدهد شیخ ابراهیم
سفارش

نامه ایست در باره جناب شیخ الاسلام لایحجان نبوب
والا امیرزاده اعظم حکمران سبزوار مرقوم داشته اند

بعضی می رساند اگرچه از زمان تشریف فرامی این حدود و برف آنچه متوقع بود از طرف ذیشرف والا اظهار ملاحظتی نداشتند و این شخص درین بسم باقتضای افسردگی خاطر و اندوه و اندوه مجال این مقام که خدمت سرکار و الا تبرکی و ضمناً رسته عنایت و الا تحریری تا بسم ولی در فریضه دعاگوئی و مدحی و خیرخواهی تغافل و تقاعد داشته ام و مزید فعال پیش آمده مقاصد و امال سرکاری را از خدا منجو اسم در این موقع که جناب معارف نصاب شیخ الاسلام لایحجان غنیمت مرحبت و شتند لرز و ما

یا الزام بعرض ارادت و اخلاص و توفیق عوالم اختصاص بمبادت کرده ننما
 خاطر و الارادیل آگاهی میشود جناب مغزی البه از جمله نجباء و محرمین و من جمیع
 الوجوه شایسته محبت و ملاحظت اند علاوه بر آن همتی که همه واردین و مشایخ
 از دایره حکومت سرکار دارند چون جناب مغزی البه مورد رحمت خاصه حضرت
 والا ایالت کبری و امت شوکه در حقیقت کفایت امورشان بر محنت حضرت
 و اشد مورد شعر معروف بانه اقتدا بهین جایست نهاء الله تعالی سرکار و اقام
 با سوه حسنیه ایشان معالیه خواهد فرمود که در همه جائز و همه کس حاج
 و داعی وجود مسعود و الا باشد

مجادرسافرجان پرورد که نام نموشی بعالم برد

بحرین سرخه

رقعه ایست که بر قوم مؤمن السلطه در سفر او لیکه
 بظهران رفته بوده است مر قوم فرموده

معروض میدارد منت خدایا که پس از ورود و در کار اخبار است
 انار متواتر رسیده و خاطر مخلصین و بستگانرا کمال آسایش دست داد
 نهاء الله تعالی بخرمی و قبایل سوب عالی را در تدارک استقبال

بود و نعمت حضور لازم السرد علی رغم دشمن شاد و بیامید کرد و نیدانند در آن
 نصیب سرکار چه خواهد بود پس لا ینقض چایپوسی و رنگ سالوسی و عوی
 طالوسی دارند و ادعای کجادی غافل از این که خلعت طالوس آنرا
 هزار نکته باریکتر میو اینجاست نه هر که ریش را سرداد و ز کیش را
 و در شک ساخت و بکار چه پرداخت فضا مفروده و من دگر دانست و
 جمع و خرجی توانست پیشکار شود یا کار پیش میرود از محقق تا مقلد فرمایند
 سوسی اگر عمل آب کاری و داعیه اقتداری داشته باشد و در بنی اسرائیل
 گذشت مردم حالا جان بغیر ایل نمیدهند و کوساله پرستی نمیکند ایند که
 با توجهات خاطر انوار قدس بیاون و استیارات کونا کون از خاک پای
 مبارک رخت انصرف باستان ملایک پاسبان یابند و کاخیر لعا حل
 باین وجه مبارک که شتابند ایام اقبال بستمست و مزاج عالی مقرون
 بسلامت نسخه بر خط

معلوم نیست که مرقوم سرموده اند

بمرض میرساند چون کمال آرزو مندی تخلص نیست که بنیان فانی
 و موالات را در خدمت جناب عالی زید اقبال مرصوص داشته باشند

مخصوص خط نماید که افریخته دست دوستی و خلوص نیست بیداند که گاه کاهی
 وسایل دارد برنجسته و در سائل اتحاد و دوستی تا کشف اخلاص باطنی باشد
 و مظهر دوست دانی و امید و ارم از طرف سامی تو جهات و دستانه مبدل
 آید و پیوسته رود باطن حسویه را لازم الرعایه دهند و مخلص را مثل انبار زمان
 که غالباً اصحاب غدر و ارباب کمر بسته بجانیا ورده باشند من المومنین
 رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه وصول مرقومات کریمه و ارجاع تکالیف
 مطاع را پیوسته مترصد مایام سعادت و سرت بکام باد عاشره مطهره
 شیخ الریس غفر له

در جواب رقعۀ محترمه نوشته اند

عرض شود زیارت خط شریف و کارش ظریف صبح مار بخیر کرد
 ولی سه کنده و وزیر کاف بود و مطالبه کنده صرف احجاف و از
 مقوله ابرام و الحاف سرکار حاجی خان عاقبت محسود سالها حمت صل
 کشیدند و عمری بدوی بقول خدمت کردند ثمری ندیدند و خیمه نبردند کن
 که بحسن حالت کنده و در بخیر انداختند سوی شادروان عزت خستند
 بصرف خاطر دیوانگان را بخطاب خلی مخصوص ساخته کند پای انداز

مجانین و ارفاق نموده اند و تصرف و وقف داده اند شما میخواهید اینجا خرم
نیایده شود زنهار محک سلسله طمع نشوید محاسبانید بخیر مجانین مختصر
یکم اگر دو شاخه بگردان بسته بگذارید قیمت کنده تحصیل نمیشواید کرد
زنده عمت نمره شیخ زین العابدین

نصیحه مرقوم فرموده

مطلبی که در روز قتل کردی و تخلم کردم اندک مایه تا لم شد ولی انسا را سه بنا
سرد و استر و میشود و زدی که باشع و چراغ با خاطر جمع و سرخ یا
معلومت حتی الوتد فی الجدار را خواهد برد و خواهد خورد لکن آن نور چشم
سورم اودت را مقابل بحسن مساعدت نخبه از شما بزرگتر تا که دقیقه شناسند
هزار ساعت را برای یک دقیقه طرف مقابل که ثانیه نذر دهند بکنند فقره عمت
بجای رسید ایمان مرسیها علی البجالة شکر انصرة الشرا را بخوان و نصرت
با خود بدان و الله نعم المولی و نعم النصیر سئد تخمیس و حضور انجمن پس
بجای کشید شیخ زین العابدین

از باد کوبه نواست قطاب و الاساطیر داده
معین التولیه و ام قباله نوشته اند

معروض میدارد
 محمد از قلم کشتی و امواج بول خیز دریا باطل
 نجات رسیدیم امروز در نظری علی نشسته ام و قراقر در شکهای خیابان باد کو
 و آمد و شد پری و جن و انس همه جور و همه جس را سپاحت میکنم و من العجائب
 القایره اموسی ستونی هم حضور دارد و علی الانصال اظهار شکر نماید که کن
 حث لا یحبب صحبت من باطل شده از راه باز نذران آمده غم کعبه دارد
 علامه دیر و سر سیمه آمد که میرزا موسی در کشتی است فوراً اخراج شد صحبتها
 کردیم در این بین کشتی سخت طوفانی شد اعظمه دل دریا کردیم موج خوبه
 در بوده دلم موسی آب و نهش بکلی خشک شد کفم آب دیدم قایم موسی چرا
 میری و لقه کرمانی آدم و غلامی فی البسه و البحر صد شربت غنیمت شد
 و جوش اگر چه تصفیه طلق و تنفیه سینه و تجدید قصص و غصص و یرینه می پردازد فردا
 نشانه تعالی باشند فر و بخلیس حرکت خوابیم کرد در آستان قدس
 مبارک از سر کار و الا و همه مخادیم و دوستان التماس دعا دارم

۲۱ مه ۱۳۲۲ هجری قمری

ایضا بواب والاسرکار معین التولیه مرقوم موده

تاریخ ۲۴ شهر جمادی الاخره ۱۳۰۶ تقویر میرزا علی اسبه خان ستونی از طر

بشرف و لافرمودند بصلانی بگویند شمار اعلیٰ و خیر خواه خود میدانستیم
 شما طغیان میکنیم که صدقش نیست استخاره مساعدت نکرد با خیالی که ما
 کرده بودیم و غمیتی که معین التولیه داشت از شما میخواهیم ایشان را از غم طهر
 طوری منصرف نمایند که اصلاً بواسطه و بلا واسطه در مقام انظار نمطلب نمایند
 ایشان را و همین ایام حکومت جوین با واکندار خواهد شد از سابق هم اراد
 بجعلی داریم که اقاماتی شد و نتیجه مطلوب حاصل نیامد

جواب مخلص اولاً سلام نموده و ابلاغ و بعد عرض کنید نهایت
 افتخار و تشکر دارم که مرا قائل خوانده اید و خیر خواه دانسته اید اگر چه
 بسیارند ولی خیرخواه کم یا منحصر بفرموده باشد در سئله که فرمایش فرموده اند
 از جانب معین التولیه حضرت والا را اطمینان میدهم که برخلاف اراد
 والا استدعای و تمنائی نداشته باشند و اگر مراد دل خوشی نخواهیم
 غم رحیل را با کمال تشکر بدل با قیامت خواهند کرد و صد جوین فرموده اند
 جوین و وجوه اگر جوی مرحمت بندگان والا شامل حال ایشان شود
 خوش به بجوی خوشه پر دین باد و بواسطه خواهند نمود معلوم است موط
 شوه بزرگی و اقامتی است رفتار فرموده و خواهند نمود صاحب اختیار

سوال و جواب همین بود که استعجال عرض کردم و اطلاع دادم علی الحساب بجز
 فتح غنیمت و تکمیل اراده نافذ و الا تکلیفی ندارید ان شاء الله تفصیل را حضوراً
 عرض میکنم
 شیخ ابوسعید خدری

در باب تدریس جناب شیخ محمد حسین پسر مرحوم آقا
 ملا محمد رضا مجتهد سبزواری بحضرت اشرف والا
 رکن الدوله حکمران مملکت خراسان و سیستان و بلوچستان
 جلیده مقدسستان کر و بی دربان و ام قباله العالی
 نوشته اند

بعرض والا میرزا برخلاف توقع و انتظار ایوای بر من دل اندوه
 و تسخلی متضرعانه از طرف والا صادر شده بود که بحق موجب حیرت شد و حرکت
 عبرت بمانا و حضور والا تقاضای شبهه کرده اند که حق التدریس مرحوم ملا محمد رضا
 مدرس من پسرداداشن بالمناصفه بوده است و داعی موافق تصنیف و
 انصاف حرکت نموده ام و همه را در حق پسرش مخصوص داشته ام نخست برای
 تنبیه خاطر والا علیه صدمه میدارد بدلول حکم صریح والا مقرر فرموده اید که در آن
 نه مستدرک که امر شنبه و مشترک بود حق التدریس مناصفه شود و در سینه آینه

بالتام بشیخ محمد حسین راجع باشد موجبات تعطیل و تعویق احکام مطاعه والا
 باقتضای استیفاء و انحراف تولیت ماضیه معلوم است تا اینکه بیا قبل از
 غفل و انفصال برای مسامحت کرد و داعی جزئی نقد و حس که از حق
 اندر پس باقی بود باطلاع تولیت جلیلہ بشیخ محمد حسین و اودم و نهایت
 حسندی حاصل شد که احکام عادلانه و الا بموقع اجراء رسید و حق بنیاد
 عاید گردید بحسب ثم العجب ثانیاً سیرة مرضیه آستان قدس حقوق
 خلاف در باره خلاف بقسمی لازم الرعایه است که اطفال قریب بعد
 بعوالم حسد نقدین میگیرند و منصب تدریس بچه دلیل شروع و بکدام
 میزان مطبوع و عنوان سموع پسری ساله مرحوم ملا محمد رضای محقق بای
 از مقدمات دینی فراغت یافته و متون فقهیه را غالباً درس میگوید و
 مجلس مذاکرات علمیہ داعی فقه خارج بخواند و رسائل مرحوم شیخ انصاری
 اعلیٰ مقامه میآموزد و از منصب موروثنی پدرش محروم ماند
 و شخص جنبی بعد از سبب ارشاد نبی برود و حال آنکه ملا صادق معلوم است
 منظر است بحکمت نامی و عرفان خامی استنا معلم ثالث باشد و شیخ
 رئیس ثانی نباید بحقوق شروع و بحیران تجاوز کند اگر این طور شد و

کل ذی علم عظیم ثلثا چون فطرت داعی از کار که خدای قانن است
 تابی دارد و از قصد حق نیکو زرم گوگرد تا بگوید منافق سپا باشد
 صریحا بعرض والا میرسانم اگر بنا باشد شبهه کاری و دفون نگاری حق شیخ
 محمد حسین کاشته شود داعی خود از دخالت امور مدرسه استغفایده هم دفون
 انرا از حضور والا استند حاکمیم ان هم ضمیمه مدرسه حاجی حسن باشد او ام الله تعالی
 بام فایزکم لقا حاکم علی

صورت بگرا فی است در جواب تعریف حضرت
 مستطاب محمّد اعظم والا آقای نایب السلطنه میر کبیر
 و وزیر کتب و ام قباله

جواب
 حضور حضرت اشرف ارفع والا آقای نایب السلطنه
 میر کبیر دست شوکت ارشاد عجله العرشید و چند نفر تازه مسلمان از تبعه
 دولت آلمان نتیجه بیانات صادق و تشویقات لایقه داعی بود که بجهت
 دولت عثمانی و یکتا یل شدد و باین سعادت غرضی نایل عرضیه جناب سلطان
 که در وزارت خارجه اکنون باید مضبوط باشد شایه صدق است ظلم کبیر
 بنوسط خیر میر انصاریه خان نشی باشی جناب مستطاب شیراله و له سپردید

که با عریضه عبدالرشید که فرانسوی العباده بود و بخاکهای مرعشای هاپونی
 عرض و تقدیم یکجمله طلسم را مخصوصاً در عریضه درج کرده و بخرج داده بود که بواسطه
 وزارت خارجه از حضور سیمونی بگذرد و هنگام شرف اندوزی داعی
 در حضور مرحمت ظهور مبارک جناب شیرالدوله عریضه جناب معین الملک
 در شرح حال این نو مسلمان بسبع هاپون مبارک عرض و قرائت میکرد
 و تلخیص شأنشای خلدانه سلطانه از داعی تفصیل احوال مشارالیه و دیگر
 استعلام فرمودند و آنچه مقتضای دوخواهی و کاراکاهی بود شد و حاجاکی
 هاپونی عرض کرد و از طرف کامل الشرف بشارت قبول و اجازت شرفاً
 مرحمت شد با این تفصیل از تعارف حضرت و ادام ظله العالی در سرت
 برای تقدیم و پیشگی خاکهای سیمون قدس سمت داعی را بلند از فلک
 بمقامند شیخ الرئيس غفرله

رقعه است که جناب مستشار الملک وزیر خراسان

بمرض میرساند جناب فضیلتنا شیخ عبدالغنی که از تعریف و تحسین
 و حقیقت خود را پرورده و مرآسم کامله و برآورده مکارم شامه سرکار
 عالی میداند و کمال توجه و تمهی که بمسئله توحید دارند و معاصد شریک را در جمع

مراتب ملاحظه نمایند مضمون صداقت شون و لم یکن له شریک فی الملک
 یک مثل از حسن آباد را بلازمین سامی شکیش و واکذا کرده اند که غنیمت
 ثلث دیگر فرمایند تا کفایت شیخ الرئیس صادق آید سئل الناس من خیر
 عنی لمن الملک گفت مستشار چون جناب معزی الیه این اوقات
 مقروض و پریشان شده اند قدر که رای عالی اقتضا کند در حق ایشان
 رحمت فرماید شاگرد ممنون خواهند بود جناب شریف نصاب مقتدی الان
 العالم الموبد من خدایه حاجی ملا عبداله دام فضله و تاییده در این خصوص
 خدمت جناب فحاست نصاب عالی دام اقباله توسط فرموده اند و رفته
 نگاشته اند که بلاخطه شریفه سرمد اش اراده در قبول انمطلب رضا جوئی
 خاطر شریف ایشان هم بعمل خواهد آمد که غنیمت بزرگی است زیاده تصدیق
 نموده ایم بکت و حال مستشار شیخ بر سر

از طهران توابع والاسرکار معین التولیه
 مرقوم فرموده اند

عرض شود عصر دیکشنبه پنجم شهر ربیع الثانی است در محضر معتمد
 آقای مستشار الملک دام اقباله و زید اقباله در کمال محبت خاطر و فرحت

پس میداریم مراتب قیامات دولتی و اختصاصات مملکتی که در این اقدام
 مبارک انجام برای جناب فحمت نصاب معظم الیه حاصل شده انشاء الله تعالی
 عما قریب گوشه صفاغ ایران خواهد شد تا بان سامان چه رسد علی مکنان
 نه کان الله له چون بعضی از نفوس ضعیفه بخیالات قاصره و تصورات خاسره
 گمان میکردند که شاید اراکات فایقه و پادشاهان صادقان بطور مای خوار
 شرف نکند مسبب الاسباب من غیر مسبب اسباب ارتقای اقبال و افاضای
 احوال را طوری در رسم کرد که عهدها حیران ماند بقول آقا میرزا علی محمد مستوفی
 و فرقت بوقت بوقت فقیهین و محدثین تعالی فیض و فضل عظیم استرق بوقتیم را با اتحاد
 تبیل فرمود و رقاب صواب بلکه سباع و ذناب را بقسمی تذلیل کرد
 که طوعا و کرها همه داخل مکتب ان و مطیع یک فرمان شدند باز شدند علی محمد
 بنوبه کردی این گروهی ان پسندند ازان برسند که بروزی باس
 و روز باس لا ینفعهم ایمانهم در حشاش صادق آید ولی عفو خدا بیشتر از جرم
 تخمه ترسند اگر چه این تخمه سبز باز در این رشته دانه تراولی زیر آ که از سر
 و خیر خواهی جناب اقدام اقبال چه جرمها که قرین عفو آمد و چه خیانتها که بد
 غایت و بی میل حمایت پوشیده شد و فت عصر آمد سخن کوتاه کن

انشاء الله تمهید پذیرائی موبک ایالت کبری و جناب جلالتاب را کامل
در نظر داشته باشید که بهین روز ماحرکت میفرماید و السلام

شیخ ابراهیم غفرله

در حاشیه عریضه مقصری نوشته و توسط
فرموده اند

صاحب این کاغذ اندام گیت و درجه تقصیر و کنایه شصت هین قدرتم
عفو شمشیر از جرم است ففوک عن ذنبی جل و اوسع همانا بار اوده ط
عالی مخالفتی کرده و در شکایت از عطا الله خان نسبت تحریک و اغوا
داد و اند و البته پس از ثبوت سلب عطا را در خور آمده تا اثرات طاعت د
و از عواقب عصیان اندیشه کنون که توسط یکی از مقربان تقریب وسیله نمود
طبیعت بزرگی و دیت را توان گفت که چه باید بکن پس آنچه که شاید

اگر ترا خواجگی می شاید

ایجادند جاه و مال و مال

تا خد و مذ بر تو بخشاید

بر که کار زردست بخش

رقعه هست که بعد از ورود بقو حان بخرشتن
اعظم آقای امین السلطان و ام متبالة العالی نوشته اند

بعض میرساند
 اولاً از حضرت رب العزه خوانم که در پر تو سب
 افتاب مایه قدس بنام یونی عظم سلطانه و غلب بر مانع غت و اقبال جناب
 اجل عالی و انم لبقا و روز بروز در ارتفاع و ارتقا باشد و پیوسته
 صراط روحانیت و افق انسانیت ثابت القدم و راسخ العقیده باشند
 ثانیاً معروض میدارد تکرانی که حسب الامر الاعلی ابلاغ فرموده بودید که
 نامه خاک خراسان بپسند در تحت حکومت و رضای جناب صف الد
 خواهید بود زیارت کرده کتاب بعضی جواب خدمت جناب جلالتاب
 و ام قباله مرحمت میرساند داعی سالیست در خراسان قامت دارم
 و از هر موزه والی دیده و راه انداخته ایم هیچ وقت بضد ابالت اقدامی
 نخورده ام و از طرف ابالت هم کسر حرمتی و منافعی غتی بروز نخورده نهایتاً
 که اگر بعضی از ولات خصوصیت شخصی داشته اند مراودت و مساعدت
 فوق الرسم میشد و الا بهمان خط مرتبه خود قناعت کرده و راضی و کفایتی و کوشش
 مدرسه جناب صف الد و له طبعی دارند که بجای از اعتدال خارج است
 بلکه خلقتش از نار مارج در تحت حکومت و رضای او بودن فوق طاقت
 حقیر و جمیع عقلاست از خاک خراسان که سهل است از خاک ایران هم حرج

خواهم کرد و در زاویه مبارکه سرمن رای بفرانگت خاطر دعاگوی ذلت
ملکوتی صفات اقدس بایونی خواهم بود همان است که در مغراف آرای

خیال خود را عرض کرده بودم
وز اگر خرقه صوفی بپوشم
صرفه با اوست که آسوده سبک باشد

بر شخص حقیر بگذرد کوه خویش برم زود خریدار دگر ولی جناب سلطان
عالی دامت قباله در اندیشه اهل ملکت عموما و علما و مشوین عتبه مبارکه خصوصا

باشید که اگر از همه جاسق طوع الرجا شدند و بخدا خواهند رفت

زارم کام قلم مستدام بر هر خرقه

ایضا این مر اسله را هم بجناب جلالتاب
جل عظم آقای امین سلطان دامت اقباله
نوشته اند

از آنجا که فطرت دین داری و دولخواهی ذاتی داعی است بر این زارم
هم بر این بگذرم و وفرة مذکره خیر خدمت جناب اهل عالی تقرب
کردم که لدی لاقتضا بعض خاکپای قدس علی خدایه ملکه و سلطانیه بر
پاره تحریرات مفیده و تصویرات نافعه را بجه صلاح عمومی نه اغراض

شخصی از خاطر فاتر تر او شش کرده بود انشاء الله تعالی مجدداً تقدیم حضور علی
خواهم کرد و فدا که علت مزاج و اختلال خیال مانعت

و فقر و مطلبیکه نوشته اند که جناب جلالتها
معظم الیه نخاکپای اینحضرت بهایون عرض نمایند
و از لحاظ انور مبارک بگذرانند این است

بر واضح است که قطع نظر از نتایج خسر و به و برکات مغویه که در نظر
سفای عصر که خود را عقلای دهر میدانند موهوم و غیر معلوم نماید هر
خط عاریت فریضه دمت خیر خوانان دولت است و هر کس اندک
دایت و فراست داشته شود دولت را در مقام حمایت و حرث
باید سعی و کوشش نماید که هیچ نکته از دقایق تعظیم حرمت الله نامرعی نماند
زیرا که حصن حصین و حصار زرین این دولت ابد مدت اساس نبیند پس
و حفظ نظام شرع و دین است و ابقای عقاید عمومی و تقریر تصویرات جمعی
و سیده انمقصود بلکه عین مدعی است و یکی از شعار عظیمه محترمه متی مشهد مقدس
رضوی علیه و علی آبان اکر ام و بهسانه افهام آلف اجمعه و اسلام
که در حوزه سلطنت اسلامیته لازالت آثار اشع منها ظاهره و انفت و حقیقت

یکسپاه خدای است و گریست الهی که مخصوص این دولت روز افزون
 ارزانی فرموده و بجهت احسن نیت و پاکی عقیدت و کمال تشبع تشنه
 وجود قدس بایونی لازمال لدین ناصر او کفر کاسه احترامات و
 ارتفاعات این بقعه مبارکه مطهره پیوسته در تریاید بود ولی دولت در کمال
 طاری شده که اگر چندی بدین سوال جاری باشد بطور قطع میتوان گفت
 که برخلاف قصد بایونی حرم و شوکت اینمقدس پاک و شهید تابناک بجای ضایع
 و مهمل خواهد شد و آن دو عیب نوعی است شخصی است اما اول
 اتحاد و ائمه ایالت و تولیت است که قهر موجب تخفیف شون محرمین
 و تزیین حقوق و حدود آستان ثبت این است و تملیک این دو شته
 ملی و ملکوتی از لوازم است ولی نه مثل نواب و اعضاء دولت که توشیح
 الهی است بی مسمی و از جمله لغز و معما زین معما بسیج و انادرجان آگاهیت
 حتی خودشان بگویند عیان نشد که چرا آدم کجا بودم و چه کاره ام و اگر
 روح قدرتی در ایشان دمیده شود که مستقلا در امور آستان قدس
 اداره و اراده داشته باشد بحق باقضای اصالت ذات و نیکی صفات
 شخصه و این تبه طبله است اما دویم بی عتسافی و بی اعتدالی

شخص جناب آصف الدوله است با احترامات عظمه مبارکه رضویه علیه آلاف التحية
که بطیفه محبون انجم بحسبون صنعا از جمله شئون فرمانفرمانی و فنون قدرت
نمائی توین مخبرین بی با و دست شکستن حرمت بت را فحیده

آهسته زنده ایت سحر شگسته

آهسته زنده طلت دارا گرفته

تاوان بده لعل که کو شگسته

در هم شکسته دل خاقانی ازجا

حفظ شیدا و غایت شک شیار فات عقلش بقدری کوتاه است و دین
اورا کش باندازه نارسا که تصویر نمیکند فرضا بعقبه فاسده او در حکام
که نشسته این اصحابه طرقت و احاطه قدرت نبوده است که کسر حرم و صید حرم
توانند کرد ذات ملکوتی صفات اقدس شایسته ای عیضت ظل الهی که
منظر قدرت نام و مصدر قوت عام است ببارک الذی بیده الملک که در
قرب مرکز سلطنت عظمی از زاویه مبارکه حضرت عبد العظیم علیه آلاف التکرم
بنحوی حفظ حرمت و رتبت میفرماید که کار گذاران اقدس اعلی متوسلین
با حضرت را در امان میداند و من و خسله کان آما میخوانند آیا بنجر ملکه دین
پروری و نگهداری رشته عقاید عمومی که منجی هزار خیر و سعادت طلبه است
محلی دیگر دارد و لیس از بانه جمال عجز و قصور در ساحت قدس سلطنت میرود

و از این نکته سخت غافل است که در این اوقات بلا خطایم جواری ملت
 اجنبی برای جذب قلوب و جلب افکار هزار قسم تقریبات خفیه دارند و باید بر تو
 و تعظیم استنای امام علیه السلام و تحبیل و تکریم علای اسلام افزودند این که
 بست ریخت و ایند را میبرد و مردم بست اکنون خائنین یا خائنین را
 ناچاری و ناپوسی خود را بشن آید یکشند و شربت امان که اثر امان است
 از دست کفر بچند و اندک اندک این ملت در مزاج محترمین و معروفین هم
 سربت خواهد کرد و آثار موخسته دیگر که بران اقدامات مشهور است
 شربت است بر پوتمندان پوشیده نیست و آفتابی خواهد شد بر و لغدا
 و راه قریبا

ایضاً رقه دیگر نور است اعظم

هیچ نمیتوان تصور کرد که حالات غیر مرضیه و اخلاق رذیه جاب صف
 الدوله که مایه وحشت قلوب و نفرت نفوس است بر واقفان سیه
 سلطنت عظمی شیده اند و ایدانه عوالم با همه وضوح مستور
 باشد و با عقیده مردم داری و توقع حفظ مراتب عمومی ایشان امانت
 مستقر خراسان با سورت داده باشند بلکه از جمله مصاحح کائنات و حکم طعن

اینجا در نظر مردمان هوشیار این است که علیحضرت شافیه صاحبقران
 عظم سلطان که وجودش برات جلال و جمال و سایه آفتاب بی زوال
 پدید آمده بموطنان چند سال بود که مظهر رحمت ملوکانه و مصدر رافت خدو
 سرکار و الارکن الدوله را با یالت خراسان و فرمانفرمایی این سامان
 فرموده بودند که باستقامت وضع و سلامت طبع و کرامت خلق و ملا
 آسایش خلق در میان شاهزادگان بی نظیر و همه اطوارش مطبوع و پذیر
 بود در این مدت تمامی که مقتدر اسمرانی انجود را داشت یکی از اعظم
 و محترم را برشتی نام برد کیف که دشنام دهد و بغیر از مردم خم بار و نیا
 تا بارافه آبرو چه رسد چون استمدت نعمت و طول آسایش و راحت جو
 نیان روزگار سختی و شدت است و در غالب نفوس سبب کفران
 و علت خسران شود بعضی از ناسپاسان و حق ناشناسان بمضمون حتی خیر و
 بضمیمه سختی سلب نعمت و زوال رحمت شدند و لطیفه و اتقوا فتنه لا یستین
 الذین ظلموا انکم خاصه یک بینه عمومی تولید شد اشفاق بمبدل تقهر گردید
 نریاق معوض بر سر نامردم قدر عافیت بهمند و شکر نعمت بگذارند
 شها اگر کنشی کرده ایم و تقصیری از آن گناه و دصدا ر توبه و استغفا

در هنگام قیامت قو جان سرکار حلالمدار
اجل عالی شجاع الدوله و اتم اقباله مر قوم مودود

بمعرض میرساند باقبال سرکاری بهار آمد پای سنبل و نای میل تون
بست که نزدیک و بگوید حقیر اگر حسب و حسب بودم و در معرض ملاک عجب
فضل الهی و توجه حضرت باری بدستباری لطف و قوت سرکاری پیر
زندگی داد و مایه برآزندگی و شب از اثر نشاط انجمن عالی غنی از خاطر
و مید تقریب حضور کامل السور کرد اسید انکه بچشم رحمت درضا ملاحظه

از قو جان این تعلیق با قمار غایب نویس
صدور یافته است

میرای غایب نویس غائب از نظر بختی سپاست ملا محمد آید کتاب
ما طاق است منجر صادق است هر چه گوید با واقع مطابق است و با خیال من
موافق جواب مطالب شمار در پاکت لاک پشت خیلی درشت با چاپار
فرستاده ام انشاء الله تعالی خواهد رسید الحق درجه رضایت و خرسندی
خاطر من از زحمات شما بجائی رسیده که از حوصله تحریر خارج است خدات
ظاهر کرده و خلعات فاخره من خواهد بود انخواهد جائه کفر فراق چاک شده

دوخته میشود بشرط آنکه علی الحساب رشته باریک پنبی صبر را در چشم سوزن
تسلیم کنید نه اینکه به تنگ چشمی ترکان شکری که حمله بر من میکن یک قبا آورد
در موقعی که پیراهن طاقم قبا شده توقع عبا کنید خیار دارید ۴۶
شهر سبحان المعظم ۱۳۲ شیخ اکبر غفر

ایضا تعلیق است که در جواب عریضه فرستاده
یافته است

بیمزای غایب نویس پاکت شما در موقعی رسید که عاقل سخنان
ازش جهت توجه غنیمت سفر خیریت اثر که منظم بود و با کمال غنیمت و شکر
که مناسب توقیر شریعت است از دار البهره تو چنان حرکت میکنید و ممال
نشد مکتوبات شمار انجوا نم و مطالبش را بدانم اکنون که ساعتی از شب یکشنبه غم
شوال المکرم میگذرد و در قلعه معروفه بکلاته ملا محمد بسلاستی و قبال منزل کردیم
وانت خیر المنزلین گفتیم ملاحظه معلومات و مرقومات شما فرصتی کرده جواب
با کمال خستگی روحانی و جسمانی تا خیر نیندختن منویسم که انشاء الله توسط
پسته تو چنان بشمار برسد مجللاً بانهایت رضامندی و غایت خرسندی ازین
اقدامات شما میروم و بفضل اله تعالی در جمیع اماکن قدس و مشاعر کریم

یاد شما خواهم بود شام در آستان قدس مبارک دعا و توبه نمایند و
 بخیر و احسان التماس و عاقلید که انشاء الله بانیل مقصد علی سلامت سعادت
 رحمت کنم زیاده مطلبی نیست شیخ الریحله

بحضرت خطاب اشرف ارفع و الارکن الدو
 فرمانفرمای مملکت خراسان و سیستان و لوت
 جلیده مقدسه آستان لروبی و ربان دست
 شوکه نوشته اند

بعضی حضور و الایرند باینکه ذرات و گران و نجالت این
 و آن موقی و مجالی ندارد است که داعی هم حسب الوطیقه الشرعیه کلمه سموعی گوید
 و تصرف شروعی کند مخص ایفای حق مروت و ادای شرط فوت لزوم
 بعضی و الایرسانم چند و قبل از علی که بسخن صغیر موعوم مؤتمن بسلفه
 شرح حالی و شجایی از پریشانی و تعطیل امور معاشیه پرسش گفت که موجب
 عبرت حاضرین و مرسل عبرات ناظرین گردید که چرا ناظر بر خلاف منظور
 نماید بجناب شریعتی را قانع از احمد مجتهد سلمه بعد رفته نوشتم حواله را تجدید
 کردند و مطلب را ناکید مع ذلک ناظر جواب نمیدهد و جوابی که بداعی نوشته

لایسن و لایق من جوع از لحاظ اشرف میگذرد و دیروز علی اکبر خان را نزد او
 آوردند بدجونی و تسلیم خاطرش پرداخت و علاقه بقی اظهار ساختن
 سوال را هم باید از قضاوت قدر کرد که چرا دل بکبر کوشه مردم دادم بر عهد
 معدلت و محنت حضرت ارفع والا دست شوکته است که حکم لایردی
 و مرثاتی فرمایند که بزرگ محنت و کیل الصبایا و کفیل بصیان نقض نشود
 مستغنی یا ستاجر یا مصارف این طفل صغیر چهار پنج ماهه مادرش و
 مادرش دریافت کرده بمصرف معلم و سایر لوازم او برسانند تا وقتی
 اموال پدرش تسهیم و تقسیم شود خدا را خوش نیاید که سایر اخوان و احوال
 بر شد و کفایت خود با قوت و وسایط و روابط هر چه توانند ببرند و بکنند
 و این طفل صغیر از حق خودش بی بهره باشد با اینکه بعد از فضل الهی بجز محنت
 حضرت ابالت مجاور و پناهی ندارد و دواوری و دادخواهی نمیتواند
 این معنی های شبهه نیست بحکم طبیعت و تقریر شریعت مادر هر که باشد و هر
 باشد بفرزندش مهربان تر از همه کس خواهد بود و حضانت و نگه داری
 او را باید مادرش کند خاصه که اولادش منحصراً بطفل است و شوهرش
 تقیم و عقیم است و مرحوم مؤمن اسلطنه خودش باین مناسب طفل را

باد سپرده بود و از دواج سیخ خان میرا غور را تصویب کرد بچه صرفه و صلاح
 ایسا خان باد و ایسا خان را باید تم صغیر دانست و با تلافی حقوق او که هر
 محل ترحم است راضی شد سلیقه مستقیمه والا با کمال قدرت و محبوب خیات
 که معوج بعضی باشد سیح ابریر غفر

ایضا از انسانی فصاحت پیری آنحضرت سبطا
 شریعتدار است و مخر جناب غفران باب میرزا
 سعید خان وزیر امور خارجه طاب شاه در
 ایام تولیت او بناسبتی قلم برداشته و حضور
 نگاشته اند

گویند چون خسرو پروز لطیفه دلا و بر شیندی و غنی خاطر انگریز و کفنی
 و چون کلمه تحسین بر زبان آوردی نقدی بگویند و بند دل افتادی روزی
 پیر کهن سالی را دید که نهال جو بر زمین میسکند خسرو سری کرم از این غشت
 و خاطری در کمال فراغ گفت چرا نهالی نگاری که در عمر خود از آن
 برخوردار شوی پاسخ داد عمر ملک پاینده باد دیگران گشتند ما خردیم
 مانیز کاریم نادگران برخوردارند پروز از خوش آمد و زده گفت پیرا جانیه

معین دادند سپاس یزدان بجای آورد که هفت سال نو کاشتم و بدین روز
 شش بار داشتم این سخن نیز عظیم طبع پرور یافتاد و صله سینه مکرر شد پس از
 خوشی گفت و با خنده گفت که اگر در خان سالی مکتوبت بار دهند این خست
 فرخنده در یکدم دوبار و آخر زده زود رفت و با خالصش گفت که اگر
 نمیکند شتم باید از خزان خوش بگذرم زیرا که ز خارف خود را بعد و
 دیدم و معارف پر را غیر محدود من که بخارنده ام میگویم در روزگار سلف
 یا قدر لطایف را نیکو دانستندی و اصحاب معارف را عزیز داشتندی
 با سخن نغزو کلام مغتنه مکرر تشبیه می که در ازای بذله بدلهها میفرمودند
 و تمیید و طریف در بهای سخن طریف میدادند و گرنه من لطف کلام در هیچ
 از دست نمیدهم و از دست و زبان کسی عارفه و احسانی که باید و تعریف
 و تحسینی که شاید ندیده ام و نشنیده ام و آیت صدق این ادعا را در نظر دارم
 که بیاری خداوند مجموعه در لطایف اتفاقیه ضبط کنم که تذکره طرفا باشد و از
 گفته منوچهری وصف کمالی آرم

پرویز ملک چو سخن نغز شنودی	از آن که سخن گفتی گفتش که مان زده
پرویز گراید و نکته در ایام تو بودی	بودی همه الفاظ ترا جمله نغز

در شب دوشنبه ششم شهر شوال المکرم سنه هزار و دویست و نود و چهار هجری

شیخ ابوسعید خدری

این تعلیق در جواب عریضه غائب نویسنده

شرفصدور یافته است

مرحبا بر تو ای غائب نویسنده ای ز رفتارت ضایع ابریس

مراسله شما که مختصر بود و نافع و مفید بود و جامع ملاحظه شد و جبار حسن عقیده

شما که در حضور و غیاب و شدت و رخا و یاس و در جایی تفاوت است

کرده اید و صدق و وفا نموده اید بحمد الله احوال من در کمال خوبی است

بسمه دوستان و آشنایان دعای مرا برسانید و التماس دعا کنید

خداوند نعمت آستان بوسی رامیه فرماید در این شهر مبارک که مرا بسم و نظر

داشته باشید ما هم ازستان نمی بوده ایم و بستم ان شاء الله تعالی

زیاده مرقوم نمی شود غره هرب لرحمت

ایضا از نواد اربکار حضرت مستطاب شریف

مغظم الیه و ام ظله العالی است

جاء الربیع بهاره و الف نغمه فی هزاره و اثر الروح من النسم باد و قلمه

الاوراد الی مقام کریم را و فالور و من شکسته خار و لغت لیبی دولت کانه
 شیخ بنی نزار و خلعت جنتی غیر باغ فرایت البیج فی کی بحر غیر داغ و لغضن
 لغد شاخ و فی دسته اوراقه الفراح فرایت الماء قداب الی نهره و لغضن
 یعاج المسموم بر سره شجر الرمان انار و لغت من خیار الاخیار و من الفوق
 و لغت زیر الاطیار الغدلیب کانه السادی و بالفرح نیادی الاجال
 یقول الالباتین لواهی انض القویة زوری و البعیدة دوری
 فان الممشی بحث ان اول ما خلق الله نوری تفصاح من فضل الله سبب
 ولما من بحسبه ترضی فطلبت من وجهه المحبوب قبله بلا عبوس فرمانی
 رستم غصه فی محله البسم سلبوس فاجری من عینی دمع بوس

این رقعہ را بمقرب انخافان سرکار محمد سخنان
 دیوان ملی خراسان مرقوم فرموده اند

عرض شود از تشریف رسید مسموع شد اسناد و اوراق راجعه بخانه
 استماعی مخلص باسم محمد حسن بیک ناظر که در حضور مبارک بنده کان والا
 دست شکر بود بشارت تسلیم شد است که راجعه کرده ثانیاً مخلص اعاده بجا
 اگر چه حسن فطرت و کمال فطانت شخص شما در تحفیض حق و باطل کافی است

و استیجابی بر حمت افزائی نیست ولی برای مزید اطلاع و بصیرت شما محض
 ایضا تکلیف شرعی و قطع ماده مفاسد اظهار میکنم که این علی اکبر بخاریست
 فجار که در دیوانه عدلیه اینروزها حرفهای تراشیده میگوید شخصی است که
 خداه قبل مصاحبه نامه جعل کرد و مخر علمای عظام را ساخت و بعضی آقایان
 بسته کرده حکم شرعی صادر کرد تا اینکه مخلص دریافت کرده در علی
 درجه ظهور قلب او را معلوم نمود مراتب بخیر و عدلت ظهور مبارک و
 عرض شد بلا خطه احادی حد و شرعیه و ایضای حقوق عمومیه ارباب
 تسبیح و فرمودند در بست تحسن جنت حکم فرمودند بشک یک خانه سپرده شود
 و مدتها محبوس بود و تشریف بکوب والا بر خس بویایل حسنه مخص شد
 و اکنون با کمال تجرئی و آزادی حرکت میکند و طرف دعوی میشود و هر چه
 بخواهد در حق مخیرین قوم در دیوان عدل بسکوبد عاقلان بعد لک از
 فضل شما که شتم ایام غت مستدام

از دارالخلافه طهران بنواب اشرف امجد
 والا معین التولیه دام قباله مرقوم فرموده اند

عرض میشود ایندفعه رسیمه سرکار والا صبح الاخران بود و ثانی این

خنکان فی وفیات الاعیان واقع موقع نفوس است و جای درین نحو
 از رحلت مرحوم خادم باشی رحمه الله علیه که کمال افسردگی دست و او در دنیا
 بکانه بود و شوکت آستانه فیض نشانه و با مخلص دوستی و ارتباط قلمی داشت
 کما که تبحر و کجوه هم بدلیل از رسیدن معروضات مخلص اظهار حیرت فرمود
 بودید حق با حضرت والا است ولی عذر مرا برسم بوجه بدانید اوایل ورود
 و پریشانی حواس و تشنگی اساس را بر غایت شهادت مقدس قیاس نفرمایید
 انشاء الله کما قیام مصلحه که با چایا قبل فرستاده ام رسیده است و اطلاع
 کامل از مجازی احوالات حاصل فرموده اید از حالات حالیه ام که بجز بهید بجمعه
 تعالی در کمال صحت و عزت در دار الخلفه علی الحساب اقامت دارم
 چندان با کسی شرم ندارم مگر با حفظ مراتب لزوم و محافظت آداب و رسوم
 شایسته طلب سیکه با وجود تبدیل منزل سابق که حالا در منزل بیان الملک
 هستم و متصل بلبان الملک باز و اجل فی لسان صدق فی اخیرین میگویم
 و بجز رسم رسوم دید و بازدید دیگر اقدامی نشده چند روز بکمر تبه بجزرت
 سقاب اشرف سپسالار اعظم نائل شوم کمال مرحمت و التفات را دارند
 چند روز قبل فرمایش فرمودند باید در این مدت اقامت طهران موقوفه و

داشته باشد رقیه از طرف ایشان بجناب آقای امام جمعه نوشته شده است
مرحمت مقرون ولی مخلص بلا خطاتی چند که شاید پاره را خود تفرس فرمایند
حضور انکاری بخردم ولی بعد از اهل انکاری نمودم شیخ ارسین علی

رقعه ایست که در غمیت دار الخلافه و اطهار
رضامندی از موافقت جناب میرزا علی خان
و آقای سینقلی خان پیرای مرعوم میرزا آقاخان
نوری صدر اعظم طاب شراه بنواستطاب
والا سرکار معین التولیه مرعوم فرموده اند

عرض میبود اگر بنحویس وضع موافقت و طرز موافقت اخوان
ضممارا با مخلص بداند از احاطه خط شریفان بخت من قیاس فرماید
که فیض برای را در هر نکته مثل محیط و نقطه طاب سر میفرماید و از افاق انسانیست
و محبت بجمع اطوار نور نیست طلوع میماند مناسب است استشهاد کنم

نور از زمین ویر و تحت فوق

از این که نوربان جاذب بنده شده اند و مرا مجذوب تابش انوار
و نمایش اطوار خود خواسته اند ممنون و مکرّم و الحمد لله از فوق

معاشرت ایشان شده مسافرت سهل میساید سفر اگر قطعه من السفر است
 بجای دیگر است سکه از صحبت ایشان خود را در جنت می پندارم و از این
 حسن اتفاق بسی منت دارم و از اینجا که تعیش دنیا بی منفعتی تواند بود
 اندیشه بالستینا کنایه است که گفتم معنا صفای شرب انس خالی از
 لذت نیست خداوند عاقبت این فرستاد که بخیر کند و بکشیدن با
 فراق که تحمیلی است لایطاق قدرت و توانائی دهد و حوصله بکبابی
 خدمت سرکار ملا طفت آثار قای نایب الهولیه دام اقباله عرض آید
 و از م و از الطاف کامله ایشان شرمند ام بحضرت خان متقی زاده
 فی تقاه و اطال الله بقاءه سلامی عاشقانه و درودی خالصانه برساند
 زینده محترمه شیخ ابراهیم غفرله

از اسلامبول میرزای غایب نویس محرز
 مخصوص خودشان مرقوم فرموده اند

میرزای غایب نویس بحال اگر بعضی از خواص و اصحاب مستیاز
 و اختصاص بر اخلاق و اطوار من مطلع بودند حالا خاصه و عامه بلکه ملل خارج
 یافته اند که من زبان باز و زمانه ساز نیستم رنگ تر و پریش مان بود من

حسن من الله صبغة والآکار بانجام میرسد که از روی و طوس بروم و روس
 بیایم و در پناه حق محروس بیایم در این صورت میدانید و میدانند که از روی کمال
 راستی و اعتقاد فیو لیسیم بنده بکفایت و عقل و درایت و حسن معاشرت و
 تربیت مقرب بحضرة اعلیة اعما و التولیه بقدری اعمتاد و اعتقاد دارم و
 وجودش را باندازه باثر میدانم که اگر خدای مکرر در حق کسان من اساءه
 کند و اصلاح در پی اصلاح مفاسد و انجام مقاصد آنها نباشد باز ابقای او را
 در آن آستان قدس منجویم و سلامتی و بقای او را از خدا امی طلبم که بلا
 عرض است و بعدیل علی الخصوص که در حضور و غیاب بیخوفت از جاده مستقیم
 محبت و حسن مراقبت منحرف نشده اند مخصوصاً سلام مرا بایشان تبلیغ نمایند
 اگر مجال کردم ان شاء الله تعالی بالاخص صاحب چیزی بعنوان ایشان فیو لیسیم
 اگر چه بعد از حرکت از قوچان واقامت در اسلامبول ابد امر قومات ایشان
 ندیده ام یا رسیده است بهجدهم شهر ربیع المولود ۱۳۰۴ شمس العرس

از حضرت شاهزاده عبد العظیم نواب مستطاب
 والا شاهزاده و جیه الله سیزدهم قوم فرمود

عرض شود انی وجهت وجهی الیک حبک الله و جیهانی الذی باد الخ

از اصابت خاطر و فراست فطریه سرکار و الا امیدوارم اظهار شوقی و عرض
 از ادنی خدمت والا شود بخصوص قبل از آشنائی و معارف پیش از شناسائی
 محل بقایید زیرا که مذکوره مراد است سابقه و موافقت صادق را اگر چه خلاف
 غرض انکی شمارند از کفیه همچون عامری توانم کرد که در مذاوت غصن خود و
 بدادت حسن عامریه گوید

تسفت لیلی و بی عرضیه و کنت ابن سبع مابلغت ثمانیا
 و دخی بلوازم قوم و خویشی ندارد اگر چه مغایرت لباس و مخالفت لباس
 و رابطت و شرایط مناسبت را مرتفع نمیتواند کرد علی الحساب تا فیض
 و الا دست دهد از کمال بر دست و نهایت قوت سرکار و الا سلت بیختم
 که ذریعه داعی را در موقع خاصی از محاط مبارک جناب استطاب اجل اکرم
 سپهسالار عظم دایم جلالت عالی بگذرانید و جواب را به توسط خشتا
 مخلص صادر و روانه فرمائید که در تقدیم خلعت مبارک آستان شمس
 تکلیفات معین باشد نیمه حرمم لایم سالت ستم شیخ بر سر

جناب جلالتاب اجل اکرم سپهسالار عظم
 دایم جلالت نوشته اند

عرض اشرف عالی بر سر
 همانا بر خاطر اصابت اندیش جانب
 اجل عالی دام اجلاله کامل منکشف باشد که عقیده پاک و نیت تابناک
 اینحضرت قدر قدرت بویوکت شایسته اسلام سپاه ابدان ارکان
 صولته و ایدان اعیان دولته تاجه درجه عظیم شاعر اسلامیه و احیای
 و امر الهیه توجه است و همه ساله در تحویل سال جدید و تحویل سال سعید
 بموسس سعادت مانوس را که بجا و رت بر قد مطهر و مشهد نور سلطان
 سر بر ارتضا حضرت علی بن موسی الرضا علیه و علی آباء و ابناء آلف
 و ائمه تبرک یافته ضمیمه قائمیه و تمیمه ساعده سلطنت گرفته و بقای
 قبال همایون و ارتقای اجلال روز افزون را در ضمن محافظت این
 شعار الهی ملاحظه نموده اند و در این اوقات که این خادم شریعت
 طاهره و داعی دولت قاهره برای مقصودی مهم غیبت شرفیابی است
 سعادت بنیان همایون داشت اولیای عتبه مبارکه عرش درجه تقدیم
 بموسس سمیت لموس و ابلاغ توقع رفیع مبارک را بحضور بابر انوار
 رفیع اعلی تعجبه داعی راجع داشتند و بنوسیله مقبره محترمه را به
 داعی واکذاشتند و در دست بخت عبد العظیم علیه النجیه و التکریم شرف

شده است و بحکم ساعت روز بیت و یکم را نشاء الله خیال تشریف دارا
 اعلی را دار و با قضای لزوم و پاس آداب و رسوم استحضار خاطر مبارک
 بسادرت نمود که در شرفیابی حضور محرم ظهور مبارک جایون بهر طوری رای
 صواب نمای عالی قضای کند امر عالی را انقیاد کند پروصحت که بر ری
 صوابنمای جناب جلالتاب اجل عالی پوشیده نیست که تربیت دولت
 در ضمن تقویت ملت حاصل تواند شد لا غیر و امروزه بحمد الله تعالی حفظ سواد
 سده منسیه مقدس و پاس احترامات ملیه آن وجه مبارک که بحسن اداره و مین
 اشاره جناب مستطاب عالی مربوط است ^{نیزه امر الله مطاع}

شیخ اکبر ع

انشای فصاحت سری این فرمان مبارک هم
 ایضا از آن حضرت مستطاب شریعتی در معظم الیه
 و ام ظله العالی است در خطبه فرمان خادمی نوا
 عالیه زینت السلطنه
 حرم شاهنشاهی

الحمد لله الذی جعل فی العدل زینة السلطنة و نجات السلطان و قال ان الله
 یامر بالعدل و الاحسان و الصلوة علی من بقیه التسلیم الکتاب و الحکم و ثبته فی طریق

اصواب و اعصمه و علی اهل بیته الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا
 و جزاهم بما صبروا جنته و حریرا و علی اصحابه البالغین الی کمال التقف
 و العائزین الی اقصی مدارج الترف و صلوات الله علیه و علیه و علیهم اجمعین
 و بعد از آنجا که سلامت عقیده و استقامت اراده ملوک باداد و بن
 و پادشاهان پاک فطرت نیک آئین و در امر فی عقاید خادمان حرم محمود
 آشکار و خایه است و بر ضمایر جمیع اعضا و اجزای سلطنت روز افزون با
 و قاهر نواب علیه مخدیره حرم مبارک شافشاهی و جوینده رضای الهی بنیت
 سلطنته توسط بستگان آستان فیض نشان قدس در خواست و استعدا
 کرد که اسمش در جریده منوبین این عتبه مبارک نوشته آید و حصول این
 نسبت و وصول باین سعادت زاد آخرت و مایه کمال شرف و منافع
 خواهد محض قبول امول نواب مغزی الهی این توقع رفیع مبارک صد
 می یابد که جناب جلالتاب قواما للعادة و الاقبال مؤمن الملک و قیسه
 تعالی که بنیاست ذات ملکوتی صفات سلطان اسلام و مروج شریعت
 خیر الانام المخصوص بتعظیم دین الله الباهر و ترویج شرع الهی الظاهر سلطان
 البصر آید الله تعالی بخیر و انصاف بتولیت آستان عرش ابوان سکه کا

فیض آثار ماسر از است از نه اسنه نواب علیه زینہ السلطنہ
خادمہ حضرت سامیہ مبارکہ دانستہ قدغن نماید کہ عمال محبستہ اعمال
و کتاب سعادت نصاب دفتر خانہ مبارک شرح نمیشود ساطع النور را
در دفاتر خود ثبت و ضبط نموده در عهدہ شناسند تحریرانی ۳ شهر شوال

۱۲۹۳

صورت مکتوب مرغومی است کہ از آثار
قلم اعجاز رستم ایشان است و در جرد حکمت
درج شدہ بود

و خری تر سا اطوار و لغزشش موزون و رسافتندہ بران پارسیکانہ زیبا
بعده اقامیم شہرہ ہمہ اقالیم کہ اگر شمع ضعیفان یا شوخ کنگان ویرا دیدندی
ان یک در پیش رویش اسلمت و جی کفتی و ان یک در پناہ لولان
رای برمان ربہ رفی اگرچہ دلہای شتافان از صومعہ و دیر کیساتہ لطمہ
ہوای او در پرواز بودی و تقوی ارباب تقوی با قدرت نمائی عشق و نجو
اعجاز ولی ہر سقامت موزنش دیدی بجای قم باذن اللہ زمین گیر شدی
کہ در عاشق کئی قیامت میکرد مار بکشت بار بانفاس عبوی قصار با

محبت جوانی ایرانی چنانکه آستد و دانی افتاد و سخت گرفتار شد تو از برای
 یکی زار و صد هزار برایت روزگاری عشق را گنوم ساختی و در پرده نرد
 محبت با ختی لکن عشق را چنان پوشد و در آتش چگونه بجوشد کار از پرده
 بنغمه ساز کشید و از غنودن عشق بلند آواز کردید

قلبی و عینی فی دمی اشتراک

لا تاخذ ابطل متی احدا

مقصود را با منظور خود ناکریر و لابد بیان آورد و آنچه در دل بود به بیان
 فرموده الی هو فی محبت جوار با امله مذاوت غصن بود و بدو ت حسن
 با دمی عشق با عفاف و زیدی و از خوف فاحشه برخوشتن رسیدی و زیدی
 بهمانا با و غلی مؤثر و اندازی نافع قریب العهد بود عاقبت از خواستگار خویش
 تبدیل آیین کیش خواست که دوام معاشرت و تمزاج بنا کحت و ازدواج
 بسته است و اختلاف دیانت این راه را بسته چه شود در سلک طیبات
 تا طیبین را همسرانی

کفتم که کفر زلفت کمره علم کرد

کفتم که کفر زلفت کمره علم کرد

فروغ دین تابناک بر بنمای عشق پاک در ساحت خاطر ترسازاده نماید
 گرفت یخ جهم من اظلمات الی النور عشق از این بسیار کرده است و کند

ز ناز را سبجه کرد و کسره را فستق در نیمه شهر معظم شعبان هزار و سیصد و ده
در محضر انجاءم شریعت طاهره و داعی دولت قاهره شهادتین رکعت
و اسلام کامل پذیرفت و هم در آن مجلس نکاح و نخواست با جوان عقد شد و آنچه
بود نقد خبر بر میان و قیس رفت ضبطیه و سپس آمد حسب القانون تازه
مسلمان را بدائرة نظارت نداهب بردند تا معلوم شود روی از تصریح افتاد
و نور تبصر از کجا تافته یا ران و خویشان هموطنان و بکلیشان از در طاعت
در آمدند که از این عیسی و دیر و کلیسا چه دیدی که دین دیگر گزیدی شرف
و ناموس را بر باد دادی صلیب و ناقوس را بفریاد آوردی

تو از مریم مکر شرمی نداری	از عیسی هیچ ازرمی نداری
---------------------------	-------------------------

آن نو مسلمان همچنان با قول ثابت و غم را رخ در دین خف و سرع
شریف پایداری کرد تا از وزارت نداهب و رفته رسمیه گرفته از اطاق
استنطاق و نطق تکلیف مالا یطاق بیرون فرمید که الحاق قنطره یا
عشق فی دهر سه می شریکند

این رقصه مبارکه را در اسلامبول یکی از دولتان
مخصوص مرقوم فرموده اند

عرض شود در حق این بنده از استیلاي غضب اظهار حیرت
 عجب فرموده باید اگر خلاف ادب نباشد و نفرمایند ^{بکلیت}
 عن موسی الغضب حرکتی است در اینجا است انسان کامل باید ایزد غضبناک
 نه ایزد غضب در این باب دره نادره که امر و از مخلص ظهور کرد و خدا داناست
 محقق و معذورم تو بهین شرع مقدس و بد زبان از هر ناکس مطلبی نیست که
 کسی تحمل کند مگر ناکسوار و ستم من عادت بزبان درازی و سرفرازی
 کرده ام حق با شماست عقل و توکل مقتضای عقل است ولی مخلص احباب
 اسباب را زایل و منقطع می بسیم و سبب و محبت را دائم و برقرار قطع
 پاره علائق و ظهور بعضی عوائل با کمال دنیا داری اندیشناک نیستیم زیرا که
 ارض است و استغی سببی دیگر انجمن خواهد شد من حیث لا یحبب و الا در اصل
 سنده قرآن بخشن مضمون بیان میزان که الزامه لایحسب الا زمان و ان
 شریقه از همه انجمن گذشته بدون تکلیف و رسم تعارف بنده حضرت
 سفارت را شخص منصف درستی بجای آورده ام البته کار عقل را بهر
 عقل می سجد و بموجبی از بنده میرسد اگر چنان باشد که خواهی گوید و شما
 از راست میرسد بخارم چون کنم از فوائد مایه صدف درستی را مظم

وارشد اند عالی و شتی ندارم کونوا مع الصادقین ایام محبت بکرم
 رمضان المبارک ۱۳۱۰ شمس کریم غفرله

بمیرزا علی نکاشته اند

انادی علیا و هو بالافق الاعلی دنی فدی قاب توسین اودنی کج
 ته الذی جعلک لی لسان صدق علیا و ترجمان حق علیا طوبی لک المستظین
 لحدرة لا تمحی لها و یغردون باغصانها المبارک شوقا و دلها فی حبسته
 عالیہ قطوفها و انیة یا حیرتا علی نفس بورقہ منها فأنعم و تحن شوقا الی الاثما
 البانعة من سیلین حمامات بطیحات سلسال و خضراء سلام فاخته فی
 قمر کسرت جباحها البیت فی جنج ظلماء اذکر فی غنہ زبک کهنک
 و ابک وانت تلقط من ارض حب سابل حبک یا دآرید اسی مهان
 زین مرغزار و فقی الله بالصبر و الاستقامه و فی تطائر اسهم الملاء فان
 المرء یحیی الصبر و ان کان متیسا و یحی الخلق و ان کان صینا و سلام
 شمس ارشیر غفرله

رقیمه است که در طهران بسیف الملک نوی
 مرقوم فرموده اند

عرض میشود خط نورانی عالی که رشته جواهر و لالی بود و مزین تر از این
 کاوس و جناح طاووس بخط مستقیم محفل اجاب رسید چون ماه حنات
 که بدست اصحاب بین رسد با کمال محبت آن ماه سعد و آینه و عدر کشودم و
 نمودم تا دم قره و کتابیه بر قدرت بیان و قوت بنان سرکار هر یک از
 خضار تجیدی کرد و سخنی گفت حتی خباب حکیم شغانی که از کسالت روزه
 این روز ما بهوت و سبوت است و لازم سکت سکوت بکلم و ترنم آمد گای
 قاعده تازه زدست تو قلم را مجمل جمعی متحدان حسن خط عالی بودند
 تحیران خاشوش تخلص حیرت و سیده خلاصی بنده شد که نتوانستم خلاص
 خود را بنمایم و آن حضرت صاحب ایف و انظم را بستایم و جبار را
 نافذه و شیت ماضیه خباب جلالت آقای مجد الملک لازل خلقه
 و طبعه مجید افزایش زفته بود که شب جمعه من الفطورالی السحر بالترام خصو
 فایز باشم مع الاستمان حاضر و امر خباب معظم را مطاع میدانم

مجدی اسیر او مجد ی ادلاخ	والشمس را دافضی کالشمس فی افضل
--------------------------	--------------------------------

بلکه بقاعده فوت اکنون که از تولیت استان قدس انفصال دارند و
 بنسبت استان انس اتصال از او امراشان بکنی بی ریب و ریادام

دارم بشرط اینکه بار شیخ مثل لعین کانه غراب لعین دارد و بار و بسته
فغان از آن غراب بین و دای او راستی در ذیل رقعہ شریفہ شکایت ا
سرفه و در دسینه کرده بودند متأسفانه عرض میکنم سیف باید مدقوق
و مسلول باشد نه مدقوق و مسلول عایت وجود سامی را از خداوند بخوانم
شیخ اکبر رحمة

خاتمه در میان ترتیب و طبع این کتاب مبارک
مفتی نفیس از آمار حضرت شیخ الرئيس

در عشره جمادی الاخره سی سال کهنه از وسیعہ یزده هجری که خباب سبط
برهان التحقین سلطان المہتقین حکیم ابارع کامل مجسم العلوم و الفضائل
العالم الربانی و العارف الصمدانی قدوة المتفقیین زبده المناہین مرصع صحاح
الحکم و السلوک افتخار ابناء الملوک عماد الملة والدین اشرف العلماء و المجتہدین
ذو الریاستین حضرت شرف ارفع و الا صاحب البقوی التقدیس ربنا
شیخ الرئيس ادام الله افاضاته الیه در بند مہربسی نزول اقبال نمود و در کا
بہشت نشانه خباب سبط متعرب الخاقان فخر الامثال و عین الاعیان حاجی

حاجی عبدالحسین صاحب دام مجده منزل بسیار فرمود هر روز اکا بر
 دانشمندان و عاظم خردمندان برای درک حضور مبارک آن بزرگوار از
 برکنار و گوشه گوشه برداشته زیارت فارغی شدند طالبان علم هر باغبان
 و سهر جوانی یافتند و ارباب صلاح و تقوی آشتی نمودند
 و ملکات کریمه نجاب قفای جستند و چون از امکان شریف محبت
 می کردند آنچه شنیده و دیده بودند گوشه دیگران می فرمودند و در آن
 روزی صیت فضائل و خلاق آن بزرگوار بحمدی انتشار داشتند
 که در اطراف و کناف و بر مفضل و مجلس کلمات آنحضرت ابر میزدند
 و بدعای خیر یاد می نمودند که خدا داده (را خدا داده) من بنده راقم
 اینخروف و کاتب این کتابستطاب (ابن عباس رضی الله عنیهما) که محتاج
 ارباب فضل و مصاحبت اهل کمال را بر تمام مقام مقدم داشته ام که
 فی لیل در چمن باشد و خرج سفر از کدیین و عنقی حسین که طلبو اعلم و لوبالین
 بردست بهمت خود فرض کردم که تا چه که بتوانم روزگار را در خدمت بهشت
 آنحضرت با خداداد و کتاب هر مصروف دارم دولت است که
 بی خون لاله یکبار یک صباحی بر خاسته باشم و بی فراوان موسی

کعبه مقصود و ان شدم چون بدر سر رسیدم خادم را دیدم گفتیم که
 برو و بگو که فلان است ارادت دارد و حکایت دارد صاحب درد
 و طالب درمان

عزم دیدار تو دارد جان بر لب آید باز کرد و یاد رحمت فرمان شما
 زمانی دیر گذشت خادم آمد و پیام آورد که افاضت فرمودند و اجازت
 دادند در انجمن قدس و مجلس انس در آمدیم رایت لباس فی جمل و لیل
 فی ساعه و الارض فی دار بزرگواری دیدم بر کرسی غت روحانی نشسته
 و از هر در سخن با حضار در پیوسته که مرتب علمش شیرازان که محاسب و هم
 تواند احسان نماید و مقامات فضلش بالا تر از ان که طایر خیال ارتقا جوید سفینه
 در بحر حکمت و خزانة اعلوم شریعت بند کاوت فین وجودت فهم و احصا
 خاطر متصف بشیرین بانی خاطر اهل دل میرد و بحر حلال زکات ملال
 کلال از خاطر نامی سترد امام المصناعت ادب و دانا تر مردم بخت
 عب فروغی خورشید بر دانه ان عصر فروغی افقاب بر سار نادر بحر
 خدیر ما جامع فون معقول و منقول و حدت فمش بر بند و تر از سیف مصقول
 سعاد دل طلب عالم جم از بیکرد بجدسه با نچه مائل بودم مائل شدم

می شنیدم که جانان بود	چون بیدم بسد از خندان بود
-----------------------	---------------------------

تعلیم نمودم و تحت فوسادم تنیت کفتم و بر سلامتی مزاج مبارک
شکر دشارمانی کردم بار و کی شاده و حالتی افتاده مطف و نوازش
فرمودند و گذارش رسیدند شمه از گرفتاری در غیبت و کربت خو
شرح دادم فرمودند چنان بدارم که ترا خطی از خط و بهره از فضل و بلاغت
بعضی سازم حسن ظن بزرگان است که عوایب و معایب زیر دست
ادب می بینند و مهر می ندارند

ما زین جمله ما زین بسید	نظر پاک یحسین چند
-------------------------	-------------------

بلی توانم خطی نوشت که سگته نباشد و بدون اعاب خوانده بدرستی
بخواند چند سطر که در صفحه نوشته بودم بطاف مبارک گذرانیدم آون
گفتند تحسین طبع فرمودند و پس از انجلس اغلب ایام را مزاحم میشدمم هم
میدیدم و گاهی که فراغت از کار حاصل می نمودند چنان ملاحظت می کردند
و ملاحظت می آوردند که کفنی پرورده یک و زاده یک عهدیم و از
هش را بدرد و شرهای حکمت شعار که در ابداع مضامین بدیضا داشت شعر
بر چشم و شره اش بر برگذاشت میروند و مباح غیب قفل غم از قفل کشت

طبعش عمان پر کسر بود	گلکش ازین شکر بود
هر شب غالی نخفته می گفت	هر روز در می نرفته می گفت

من بنده آنچه می شنیدم شکسته بسته بخاطر یادداشت می نمودم تا آنکه غول
 و قصیده چند بدست آمد روزی در محضران بزرگوار عرض کردم چه شود اگر
 کتابی که اشعار و آثار بندگان حضرت و اولادان درج و ثبت بشا مروت
 دارند تائید کنم و اگر بشود بطبع رسانیده خواص و عوام بهره ور گردند فرمود
 چون بسیاری عثمائی و عدم موطنیت باشعار خود داشتیم از اینجه و یوا
 و کتابی صورت ترتیب و ترکیب نگرفته است و اگر چون توفی چنین شایق قلم
 بنکات ادبیه و اشعار فارسی و عربیه در اول مکران بودم برآینه و واد
 متعدد و وفاتر متواتر فراهم میگروم افسوس که اکنون نه از آن اش
 که سروده ام خبری است و نه مراد خاطر از آنها اثری بحکم من طلب شای
 وجد و جد هر روز در حدش جوشش می نمودم و کوشش می کردم و
 هر اردبیل لغه می افزودم چون ملاحظه فرمودند که دست اطلب نمید
 و هر روز بنوعی و طرز می عنوان میکنم و رحمت میدهم ناچار و ناگزیر فرمودند
 خواب نامت نصاب نیز حسن غائب نویس که محرر مخصوص من بود و

و نوشتجات سرعیه را با و محول داشته بودم در اوراقی چند چند غزل
 و قصیده که از من شنیده و از دیگران بدست آورده نوشته است اگر
 بدست آمد میفرستم در این اثنا بواسطه تنای جمعی از ارادتمندان محل افتاد
 از آنجا که بود تغییر دادند و بواسطه نسبت صمیمی و نسبت معنوی بیت شرف حضرت
 سقاب جلالت و نبات نصاب شرف ارفع اکرم والا آقای سلطان
 شاه ادامه جلالت عالی فرود آمدند و نزول فرمودند و بهم چون ماه مبارک
 رمضان پیش آمد بدست آمدن آن اوراق پس افتاد روز مادر مسجد
 مخصوص شیعیان ایران است پس از ادای فریضه بجاعت عظمه
 حبه میرد خستند و بهم در حسن آباد که مرحوم مغفور خست و رضوان آرا سگاه غلده
 ایشان آقا خان طاب شراه مدفون است بفر تشریف میردند با خود
 گرمی هوای بسی مخصوص در آن اوقات و رحمت روزه و محنت مسافت
 بعیده مردم در هر دو مکان حاضر می شدند و کلمات حضرتش را ضغنه
 بعد از مسلمانان دیگر که از سلسله تشیع خارج بودند و کم و بیش زبان
 عربی و فارسی می دانستند هر روز روزه می بستند و در پای فبر می نشستند
 و آنجناب نوعی نکات و دقائق کلمات را بیان می فرمود که خرد و بزرگ

و جابل و عالم حطی و افرو بھر کمال می بردند و بر اشعار کیه در اثبات توحید
و قواعد دینیه بدیع استشهدا میروند چندان حالت داشت که انجمن
مایه حیرت بود و برسانند اخبار دستون حادث خبر بصیر و چون خواستی
بر صدق حکم و صحت قول دلیل آورد اول بقرآن مجید استشهد کردی و هرگاه
در فرقان جمید شاهی بر مدعای خود بطلبه نیاوردی بحدیث نبوی
آثار اہل عصمت علیہم السلام تمسک جستی و الا از اشعار جاہلیت و فصحا ی ع
کواه آوردی و اگر نه از اشعار خود محبت قاطع باین فرمودی قلب و
زبانش خندان درستی و راستی داشت که خصم را مجال زبان درازی نمود
و سخنانش چنان بکلیه صدق آراسته بود که عامه را فرصت تکذیب نبود
تا تیر کلمات بابرکات و ادراک حضور مبارکشان ماه روزه بدان خوشی گذشت
که بسا لایک روزش فراہم توان کرد باجمعه چون ماه رمضان سپری شد
و فرصت بدست آمد ان اوراق موعود معهود را با چند پارہ از مکاتیب
بدیعه و رسائل غریبه کہ مستکلمان را بکار آید و مترسلان را بلاغت افزاید
ارسال داشتند روزی دو تبرقیا و اوراق دتبیہ حساب بر حاتم پس
برای کتابت آن نسخہ شریفہ ششم چندی نگذشت کہ آن نسخہ بی پایان آید و بطبع

رسید در محضر شریف آنحضرت بروم و گفتم که کار این نسخه بانیجا رسید
 چه شود اگر تقدیر که تضمن ترجمه حال و بیان اجزای آنجناب ملکوتی آداب
 باشد بعنوان دیباچه مرقوم دارند و جمعی را با خود یار کرده بر مدعای خود
 هر از و بسالعه نمودم تا آنکه قبول فرمودند و دیباچه که در اول کتاب است
 مستحکم و بلا تکلف مرقوم داشتند و هم ستمی که بخوابش دوستانه محترمانه
 نواب سبط اشرف و آقا سی سلطان محمد شاه ادام الله جلالة العالی
 نهاد فرموده بودند با خند غزل و چند قتی از قضایه که در خاطر شریفشان گذشت
 بود دادند چون کتاب تمام شده بود لا علاج آن شهاب در دیباچه ثبت و ضبط
 آمد سخن سنجان و خردمندان که طالب نام و شرف اند نه حدودان و بهیتران
 که جوایز آب و علف فهم می نمایند که چگونه از کلک کهر ریز و طبع صوفی
 و او سخن سنی داده انصاف و خالی از کراف عالمی قنبر و خنوری
 و با نواح معقول و با صنف منقول جامع و لغت و علوم و قوانین احکام
 و نوامیس شرایع کامل و بر سر تمام مل و نخل مطلع بهر فنی بود چون مرد
 یک فن خانه شکستن ریاض صفحه دیده و دیده را روشنی داده و بنیان
 نمکینش مل و عقد و نکات عبارات را بدین صفا فرموده

فنی کل لفظ منه وض من لفظی	وفی کل سطر منه عقد من الدر
---------------------------	----------------------------

وام الله ایاه و ابروی باخیر اقداه و ضاعف حسنا ته و ارفع در جاته *

غم از کردش و زکارش مبار	وزادیشه بر دل عباسها *
-------------------------	------------------------

منحی نماند که مقصود من بنده از تحریر این خاتمه نبیان بهر و اظهار خبر بود بدیستی
که شبته در بازار جوهریان بی نیرزد و ساره بلند در دامنه کوه لوند پست نماید
لکن بیم داشتم که بمباد مطالعه کنندگان این کتاب بستاند اشعار را غیر
به پسند بر بی موطنیتی و عدم کفایت و قابلیت حل کنند ناچار بدین خاتمه که در
بیان زبان اعتدالست عرض حال و گذارش را نمودم بعد از عذر گرام التماس
و سئل الله الذی بیده ازته التوفیق و غنه التحقيق ان شرح صد و رنای و سیهل
و بهدینا سوار اسیل از حسنا و غم الوکیل

و هم این ماده تاریخ این کتاب مبارک پس از خستام خاتمه بخاطر خطور کرد

این نسخه در افغان کجینه درخشان	خوش طبع گشت رخسار چن بدر شام
چون شیخ مشهور شد زین نامه ناموشد	تاریخ این اثر شد شیخ ارس نامی

تم بکتاب علی یذقل الکتاب ابن عباس رضی الله تعالی عنهما

کتاب
 مستطاب منتخب النفیس
 از آثار مرحوم شاهزاده شیخ الرئیس
 از نشریات کتابفروشی محمودی
 تهران - مسجد سلطانی

چاپ افست رشیدی

K. UNIVERSITY LIB

Acc No 113709

Date 4-3-74

8 for
01N

**IOBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR**

Call No. _____

Acc. No. _____

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

269-11

IOBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Acc. No. _____

Call No. _____

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

889-111

Call No.

Acc. No.

34

Date

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of .06 P. will be levied for each day, if the book is kept beyond that day.



Journal

1843

